**قسمت دوم:**

**نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان"**

**گسست از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی**

**است نه صرفاً «درس‌گیری از اشتباهات» گذشته؟**

**نـقـدی بـر سـنـد "مـارکـس تـا مـائـو و جـنـبـش‌هـای مـلـی"**

**"سازمان رهایی افغانستان" بعد از چند دهه به صورت مستند سخن گفته و چند مقاله به سایت خویش انداخته است که یکی از آن‌ها مقالۀ "مارکس تا مائو و جنبش‌های ملی" می‌باشد.**

**گرچه تمام این مقالات نیاز به بحث دارد، اما ما اکنون بر روی مقالۀ "مارکس تا مائو و جنبش‌های ملی" مکث می‌نماییم و بقیه مقالات را بعداً به بحث خواهیم گرفت.**

**مقدمتاً باید بگوییم که این حرکت و عملکرد "سازمان رهایی افغانستان" از دو جهت قابل مکث است: اول این که حداقل بعد از چند دهه سایت این سازمان، مقالاتی را به نشر سپرده است. دوم این که برای اولین بار است که "سازمان رهایی افغانستان" به زبان سیاسی بحث را آغاز نموده و تا حد نسبتاً زیادی از زبان لومپنانه دوری جسته است.**

**باید یادآوری نماییم آن طوری که "سازمان رهایی افغانستان" مقاله اش را ترتیب نموده، ما خود را ملزم بدان نمی‌سازیم، بلکه مقاله اش را در دو قسمت به بحث می‌گیریم:**

**ابتدا "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را از دیدگاه لنین به بحث می‌گیریم و هم‌زمان با آن پیرامون دیدگاه مارکس و انگلس هم صحبت خواهیم نمود.**

**در بخش دوم در ارتباط با تضاد عمده در کشورهای مستعمره ـ نیمه فیودالی بحث خواهیم نمود.**

**به این طریق نشان خواهیم داد که در شرایط کنونی کشور "سازمان رهایی افغانستان" چه موقعیتی داشته و در کدام صف ایستاده است.**

**سر برگ تمام مقالات "سازمان رهایی افغانستان" قبل از عنوان، زیر نام"پیوست" با این مطلب تزئین شده است:**

**«با درس‌گیری از اشتباهات، راه مان را جان‌بازانه ادامه می‌دهیم».**

**ابتدا روی این مطلب مکث می‌نمائیم و بعداً به اصل مطالب درج شده در مقاله می‌پردازیم. برای این که نشان دهیم که این مطلب اصلاً با واقعیت انطباق ندارد، ضروری است که مکث کوتاهی بر گذشتۀ "سازمان رهایی افغانستان" (از زمان بریدنش از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان شعلۀ جاوید" تا حال) بنماییم.**

**"سازمان رهایی افغانستان" چه مسیری را پیموده است:**

**برای این که به عمق انحراف ایدیولوژِک ـ سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" پی ببریم، خوب است که مـخـتـصـراً**

**نظری به زندگی سیاسی اش از زمان برش آن از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" تا کنون بیاندازیم و ببینیم که در طول این مدت آن طوری که خودش ادعا می کند دچار اشتباه گردیده و یا در انحراف عمیق ایدیولوژیک- سیاسی و ارتداد غرق بوده است.**

**در سال 1352 خورشیدی گروه "داکتر فیض" همراه با تعدادی از "انتقادیون" سندی را زیر نام "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" را به دست نشر سپردند. در آن سند ادعا گردیده بود که"گروه انقلابی خلقهای افغانستان" در خزان 1351 تشکیل گردیده است.**

**این سند انحراف و ارتداد عمیق ایدئولوژیک- سیاسی "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" را به نمایش گذاشت. این سند اولاً به نفی کامل "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" پرداخت و از لحاظ ماهیت آن‌ها را با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"یکی دانسته و اعلام نمود که این سازمان و جریان علم تکه پاره ای از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" است و ثانیاً اکونومیزم عریان "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" را به نمایش گذاشت. برای معلومات بیش‌تر در این زمینه به شماره‌های چهارم، دهم و یازدهم شعلۀ جاوید دور چهارم مراجعه شود.**

**اکونومیزم عریان "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" زمینه ساز انشعابات در این گروه گردید. انشعاب اولی زیر نام"سازمان مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان" متبارز گردید و نشریه ای بنام "اخگر" منتشر نمود. به همین لحاظ گروپ انشعابی به نام "سازمان اخگر" مسمی گردید. هم‌زمان با این انشعاب، گروپ دیگری تحت رهبری زنده یاد توریالی با موضع‌گیری علیه اکونومیزم و راست‌روی‌های "گروه انقلابی خلقهای افغانستان"انشعاب نمود.**

**حینی که کودتای هفت ثور به وقوع پیوست"گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" به این اعتقاد بود که مبارزات سیاسی انقلابی در افغانستان به اثر ریفرم‌های کودتاگران فروکش می‌نماید، لذا طرح سازش‌های "تاکتیکی" با رژیم را ریخت. همین نظریه بود که زنده یاد مجید را به ملاقات رهبران رژیم مزدور کشاند. بعد از مدتی که این طرح‌های سازشی نتیجه‌ای نبخشید و مبارزات سیاسی پر رونق شد، "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" به بهانۀ آمادگی برای پیش‌برد مبارزات آینده و روابط بین‌المللی طرح سفر یک هیئت را به چین ریخت. این سفر توسط یک هیئت دو نفری در خزان 1357 روی‌دست گرفته شد.**

**در جریان این سفر نمایندۀ جناح داکتر فیض(عبید) مواضع رویزیونیستی سه جهانی رویزیونیست‌های بر سر اقتدار چین را پذیرفت و به دفاع از آن پرداخت. ولی نمایندۀ جناح زنده یاد مجید (قیوم رهبر) از پذیرفتن آن سرباززد و به مخالفت با آن برخاست. این اختلاف در میان جناح تحت رهبری داکتر فیض و جناح زنده یاد مجید فاصله را زیاد نمود تا این که در زمستان 1357 خورشیدی منجر به جدایی شان گردید.**

**زمانی که خیزش‌های خودبه‌خودی توده‌یی و حرکت‌های منظم شده توسط تنظیم‌های "جهادی" علیه رژیم فاشیستی"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" سر بلند نمود، "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" سندی را به نام "رویدادهای اخیر و مواضع ما" را به حمایت از وجه اسلامی این خیزش‌ها و حرکت‌ها بیرون داد و در آن شعار جمهوری اسلامی را تائید نمود. بعداً جبهه ای به نام "جبهۀ مبارزین مجاهد" را ایجاد نمود و رسماً از تشکیل جمهوری اسلامی به دفاع برخاست. این خط مشی انحرافی او را به سوی کودتا کشانید و با اقدام مشترک با بعضی از جناح‌های اسلامی در ماه اسد 1358 دست به کودتا زد. این کودتا منجر به ناکامی گردید. در این کودتا تعداد زیادی کشته و تعدادی اسیر گردیدند که داکتر فیض هم از جملۀ دست‌گیر شدگان بود، اما به زودی و به طور معجزه آسا رهبر کودتا موفق به فرار از زندان گردید و بعد از مدتی در پاکستان مستقر شد.**

**"گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" در سال 1359 خورشیدی نشریۀ تیوریک ـ سیاسی به نام "مشعل رهایی" را نشر نمود و نام تشکیلاتی خود را "سازمان رهایی افغانستان" خواند. در این نشریه نه تنها از کلماتی مانند "انقلابی" و "خلق‌ها" صرف‌نظر نمود و صرفاً یک نام "ملی" استقلال‌طلبانه را به خود اختیار نمود، بلکه رسماً به دفاع از تیوری سه جهان پرداخت و به عنوان بلندگوی ایدیولوژیک- سیاسی رویزیونیست‌های حاکم بر چین در افغانستان عمل نمود. این حرکت و عمل‌کرد "سازمان رهایی افغانستان" سبب گردید که از حمایت‌های مالی و سیاسی رویزیونیست‌های حاکم بر چین بر خوردار گردد و احتمال دارد که تا کنون این حمایت‌ها به اشکال متفاوت ادامه داشته باشد.**

**به این ترتیب اکونومیزم "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" به رویزیونیزم سه جهانی "سازمان رهایی افغانستان" تکامل منفی یافت.**

**در سال‌های جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس، رهبری "سازمان رهایی افغانستان" که از طرف چین رویزیونیست حمایت می‌گردید، انحرافات اپورتونیستی وسیع در بین توده‌ها و نسل جوان و ارتداد بورژوایی وسیع در درون سازمان را دامن زد. جوهر این انحراف و ارتداد منطبق و متناسب ساختن مبارزۀ طبقه کارگر با لیبرالیزم بورژوایی بوده و هست.**

**این انحراف و ارتداد جوهری "سازمان رهایی افغانستان" در شرایط کنونی کشور به بدترین شکلش یعنی متناسب با لیبرالیزم بورژوایی اشغال‌گر امپریالیستی و به صورت خدمت به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست متبارز گردیده است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" با طرح تزهای رویزیونیستی در "مشعل رهایی"، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را مورد تائید قرار داد. همین تزهای انحرافی سبب گردید که در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی به تسلیم طلبی طبقاتی تن دهد و به هم‌کاری همه جانبه با احزاب جهادی بپردازد. در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی نیروهای مربوط به "سازمان رهایی افغانستان" عموماً در جبهات جنگی زیر پوشش احزاب اسلامی حرکت نمودند و تا ختم جنگ و پیروزی احزاب جهادی فعالیت‌های نظامی شان زیر همین پوشش ادامه داشت.**

**"سازمان رهایی افغانستان" نه تنها به این کارها بسنده نکرد، بلکه با بیرون دادن سند "برخی مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" در خزان 1365 خورشیدی، برای خوشنودی رویزیونیست‌های حاکم بر چین، علیه مائوتسه‌دون و استالین شروع به پروپاگند نمود و آن‌ها را خودسر و خودکامه خطاب نمود و انقلاب فرهنگی را که توسط مائوتسه‌دون در چین رهبری گردیده بود رد نمود. هم‌چنان با بیرون نمودن سند "در چین چه می‌گذرد" از رویزیونیست‌های حاکم بر چین به دفاع برخاست و تظاهرات توده‌یی طبقات تحت استثمار را محکوم نمود.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در جلسۀ خاینین ملی زیر بال و پر اشغال‌گران به رهبری اشغا‌ل‌گران امریکایی در بن شرکت نمود. در جلسۀ خاینین ملی در بن چهار گروه شرکت نموده بود که یکی از آن‌ها، گروه روم مربوط به ظاهر خان بود و "سازمان رهایی افغانستان" جزء گروه روم بود. در ابتدا این گروه به ستار سیرت رأی داد. ستار سیرت در مقابل کرزی برنده بود، اما امپریالیست‌های اشغال‌گر نه می‌خواستند ستار سیرت را بر این چوکی بنشانند و نه هم نوۀ ظاهرشاه را، بلکه تلاش شان این بود تا کرزی را به چوکی دست‌نشاندگی برسانند. زمانی که "سازمان رهایی افغانستان" درک نمود که اشغال‌گران جز کرزی کسی دیگری را حمایت نمی‌کند، این سازمان برای رسیدن کرزی به چوکی دست‌نشاندگی حکومت مؤقت تلاش نمود .**

**"سازمان رهایی افغانستان" از همان اولین روزهای شکل‌دهی رژیم دست‌نشانده طرف امپریالیزم اشغال‌گر امریکا را گرفت و برای به قدرت رسیدن کرزی از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نورزید. این سازمان به عنوان جزئی از "تجمع خاینین ملی در بن" تلاش نمود تا به بخشی از رژیم دست‌نشانده تبدیل گردد و تا حدی به این هدف نیز نایل آمد. اشغال‌گران به ایشان اجازه دادند تا در لوی جرگه‌ها شرکت کنند، در پارلمان و سنا نفر بفرستند و بعضی از چوکی‌های دولتی را اشغال نمایند. تا آن جا پیش رفتند که نمایندۀ خاص اشغال‌گران امریکایی (خلیل زاد) آن‌ها و فامیل‌های‌شان را در حفاظت پولیس قرار داد، تا آزادانه و بدون دغدغه بتوانند به کارهای سیاسی ارتجاعی خویش بپردازند. "سازمان رهایی افغانستان" این خیرات ناچیز اشغال‌گران امریکایی را پذیرفت و با کمال "افتخار" اعضایش را به نزد اوباما، خانم کلنتن و خلیل زاد و پارلمان اروپا فرستاد تا از این طریق دونرهای انجویی برایش پیدا نماید. اعضای "سازمان رهایی افغانستان" با "افتخار" در کنار جنایت‌کاران ایستادند و با آن‌ها عکس گرفتند. تمامی این حرکت‌ها و عمل‌کردهای خاینانه، طبق پالیسی و خط‌ و مشی انحرافی و رویزیونیستی"سازمان رهایی افغانستان" صورت گرفته و می‌گیرد. در زمان کرزی کمپاین انتخاباتی برای شاه شجاع سوم(کرزی) راه انداختند و برای به قدرت رسیدنش صادقانه تلاش نمودند و تا الحال هم در این منجلاب دست‌وپا می‌زنند. حال قضاوت را به خوانندگان می‌گذاریم که تاریخ زندگی سـیاسی این سازمان مملو از اشتباه بوده یا مملو از انحرافات و ارتداد از اصول اساسی مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم.**

**"سازمان رهایی افغانستان" به جای این که گذشتۀ سیاسی سازمانی اش را که مملو از انحرافات و ارتداد عمیق ایدیولوژی ـ سیاسی است، صادقانه به نقد بکشد، با سر دادن این شعار «با درس‌گـیـری از اشـتـبـاهـات، راه مـان را**

**جان‌بازانه ادامه می‌دهیم» در واقع گذشتۀ رویزیونیستی اش را تقدیس می‌نماید.**

**حال متن مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" را مرور می‌نمائیم تا ببینیم که در مورد مسئلۀ ملی و مستعمراتی چه نظریاتی ارائه نموده است:**

**چگونگی بر خورد "سازمان رهایی افغانستان" با مسئلۀ ملی و مستعمراتی:**

**"سازمان رهایی افغانستان" مقاله اش را این طور شروع می‌کند:**

**«مارکس و انگلس به عنوان رهبران پرولتاریا مخالف مداخلۀ استعماری کشوری به کشور دیگر بودند زیرا مداخله ویرانگر بوده و مداخله گران فقط به خاطر تأمین منافع خود و نه هرگز مردمِ مورد هجوم، می اندیشیدند. برای مارکس و انگلس که در دوران مترقی بودن بورژوازی می ‌زیستند، معیار تائید این و آن جنبش ملی این بود که آیا نقش مثبتی در نابودی فئودالیزم، رشد سرمایه‌داری و مساعد ساختن شرایط انقلاب سوسیالیستی کارگران ایفا می‌کند و آیا در مقابل استبداد تزاری (که در آن زمان دژ ارتجاع اروپا و دشمن نه تنها جنبش‌های سوسیالیستی بلکه دموکراسی بورژوازی، لیبرالیزم و وحدت ملی ـ ایتالیا و آلمان ـ به شمار می رفت) می‌ایستد؟ از این جاست طرف‌داری آنان از حق تعیین سر نوشت ملل تحت ستم و جنبش‌های استقلال‌طلبانۀ آلمان و لهستان و مجارستان با وصف سلطۀ اشراف بر رهبری آن‌ها، و مخالفت‌شان با جنبش‌های چکسلواکی و اسلاوهای جنوبی که بر آن‌ها طبقات پیش‌سرمایه‌داری مسلط بوده و توسط تزاریزم برای تقویت و توسعۀ استبداد روسی به کار گرفته می‌شدند. هکذا مارکس و انگلس ضمن ضدیت با غارت و استثمار استعماری، خود را به دفاع از هر خیزش حکام و سرداران قبیله که نمایندۀ جنبش انقلابی بورژوایی نه بلکه تلاش فیودالان یا مستبدان بومی برای تسلط بر دهقانان "شان" می ‌بود ملزم نمی دانستند. (1)»**

**مطلب شماره یک (1) را در پاورقی این طور توضیح نموده است:**

**«انگلس در نامه ای به برنشتین در بارۀ قیام احمد اعرابی پاشا علیه بریتانیا می‌ نویسد: فکر می ‌کنم ما به خوبی می‌ توانیم در کنار دهقانان ستمدیدۀ عرب قرار گیریم، بدون توافق با توهم جاری آنان (دهقانان باید قرن‌ها فریب بخورند تا از تجربه بیاموزند)، و در مقابل قساوت انگلیس بایستیم بدون جانب‌داری از مخاصمان نظامی آن در لحظۀ کنونی.» ("از مارکس تا مائو و جنبش های ملی" ـ صفحۀ دوم- تأکید از ماست)**

**از تمام این نقل قول بلند بالای مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" فقط و فقط یک چیز استنباط می‌شود و آن عبارتست از تبرئۀ اشغال‌گران و رژیم پوشالی و مشروعیت دادن به اشغال افغانستان. هر گاه در متن مقاله دقیق شوید در همه جا بحث از مداخله و مداخله‌گر است، نه اشغال و اشغال‌گر. امپریالیست‌ها همیشه و به طور منظم به مداخله در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فیودالی پرداخته و می‌پردازند، زیرا این کشورها تحت سلطۀ غیرمستقیم امپریالیست‌ها قرار دارند. در چنین حالتی کشورها از استقلال سیاسی، ولو نیم‌بند، برخوردار اند، اما در حالت اشغال، قدرت اشغال‌گر و یا قدرت‌های اشغال‌گر نه تنها خاک کشور اشغال شده را در قبضه می‌گیرند، بلکه تمام شئون زندگی یعنی مسایل نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور تحت اشغال را در کنترول می‌گیرند. "سازمان رهایی افغانستان" تفاوت میان دخالت و اشغال را به خوبی درک می‌کند اما عمداً از آن طفره می‌رود. به این طریق این سازمان می‌خواهد به مردم و نسل جوان بگوید که امپریالیست‌ها در افغانستان مداخله می‌کنند و کشور ما را اشغال نکرده اند. ولی اگر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا در افغانستان مداخله می‌کنند، پس نقش امپریالیزم روسیه و چین سوسیال‌امپریالیستی و سایر قدرت‌های ارتجاعی منطقه را در افغانستان چه می‌توان نامید؟**

**معیار سنجش "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنبش‌های ملی همان دید زمان بورژوازی رقابت آزاد است و از ابتدا تا انتهای مقاله روی همین مسئله می‌چرخد. اعتقاد شان این است که جنبش‌های ملی باید علیه استبداد فیودالی**

**بایستد و آن را درهم شکند و برای تثبیت حرف‌های شان به این قول انگلس استناد جسته اند:**

**«انگلس در نامه ای به برنشتین در بارۀ قیام احمد اعرابی پاشا علیه بریتانیا می‌نویسد: «فکر می‌کنم ما به خوبی می‌توانیم در کنار دهقانان ستمدیدۀ عرب قرار گیریم بدون توافق با توهم جاری آنان (دهقانان قرن‌ها باید فریب بخورند تا از تجربه بیاموزند)، و در مقابل قساوت انگلیس بایستیم بدون جانب‌داری از مخاصمان نظامی آن در لحظۀ کنونی.».»**

**در حالی که "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی می‌داند که شرایط رقابت آزاد دوران مارکس و شرایط کنونی از بنیاد متفاوت است، ولی به خاطر به انحراف کشاندن نسل جوان می‌خواهد برای بررسی جنبش‌های ملی به دورانی که بورژوازی مترقی بود استناد جوید. ارزیابی جنگ‌ها و قیام‌های ملی در ارتباط با جنگ‌های بورژوازی مترقی در شرایط کنونی استهزای حقیقت است، در حالی که این امر در مورد جنگ‌های قرن نوزدهم صادق است. در آن زمان بورژوازی دوران رقابت آزاد را می‌پیمود و مترقی محسوب می‌شد. در آن زمان هنوز بورژوازی در سطح جهان به امپریالیزم تکامل نکرده بود. اما در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دیگر بورژوازی از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها تبدیل شده است. در این‌ مورد لنین می‌نویسد:**

**«هر کسی که برخورد مارکس را با جنگ‌های عصر نوین بورژوازی مترقی در جنگ کنونی مورد استناد قرار دهد و این گفتۀ مارکس را که "کارگران میهن ندارند" ـ گفته ای که دقیقاً در دورۀ بورژوازی ارتجاعی کهنه شده و در عصر انقلاب‌های سوسیالیستی صادق است، فراموش کند، بی‌شرمانه نظریۀ مارکس را تحریف کرده و نقطۀ نظر بورژوازی را به جای نقطۀ نظر سوسیالیستی قرار داده است.» (لنین ـ سوسیالیزم و جنگ ـ صفحۀ 12- تأکیدات از لنین است.)**

**ما در این جا به خوبی می‌بینیم که "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنگ‌ها و قیام‌های ملی به دوران بورژوازی مترقی استناد می‌جوید، در حالی که در همان دوران مارکس و انگلس در مورد قیام‌های ملی لهستانی‌ها علیه روسیه باور نداشتند و از قیام اشراف لهستان علیه روسیه حمایت ننمودند، اما بعد از 12 سال مارکس و انگلس از این جنبش‌ها به دفاع برخاستند و مراتب «هم‌دردی کاملاً عمیق و پر حرارت خود را نسبت به جنبش لهستان ابراز» داشتند.**

**برای معلومات بیش‌تر در این زمینه به مجموع مقالات لنین در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 424 و 425 مراجعه شود.**

**به همین ترتیب زمانی مارکس جدایی آیرلند را از انگلستان غیرممکن می‌دانست و به قیام آیرلندی‌ها علیه اشغال‌گران انگلیسی اعتقادی نداشت، ولی مدت‌ها بعد این جدایی را ناگزیر دانست و درین مورد چنین اظهار نظر کرد:**

**«سابقا من جدایی آیرلند را از انگلستان غیرممکن می‌دانستم، ولی حالا آن را ناگزیر می‌دانم ولو این که کار به فدراسیون بکشد.»**

**برای معلومات بیش‌تر در این زمینه هم به آثار فوق‌الذکر، صفحۀ 427، مراجعه نمایید.**

**مارکس این موضوع را این چنین توضیح می‌دهد:**

**«من مدت‌ها تصور می‌کردم که ممکن است رژیم آیرلند را از طریق به جنبش در آوردن جنبش طبقۀ کارگر انگلیس سرنگون ساخت. من همیشه در "نیویورک تریبیون" (روزنامۀ امریکایی که مارکس مدت‌ها در آن چیزی می‌نوشت) از این نظر دفاع می کردم، ولی بررسی عمیق‌تر مسئله مرا به عکس این نظریه معتقد نمود. طبقۀ کارگر انگلستان، مادامی که گریبان خود را از مسئلۀ آیرلند خلاص نکرده است هیچ کاری انجام نخواهد داد... ریشه‌های ارتجاع انگلستان در اسارت آیرلند است.» (لنین ـ در بارۀ حق ملل در تعیین سرنوشت خویش- تأکیدات روی کلمات از مارکس است.)**

**از گفتۀ فوق به درستی آشکار است که مارکس در ابتدا به جنبش‌های ملی علیه اشغال‌گران انگلیس باور نداشته، بلکه برعکس اعتقادش این بوده که آزادی کشورهای مستعمره را می‌توان از طریق به جنبش در آوردن طبقۀ کارگر کشورهای استعمارگر نجات داد؛ چنان‌چه در مورد جنبش لهستانی‌ها علیه روسیه نیز همین نظریه را داشتند. اما زمانی که جنبش‌های ملی علیه اشغال‌گران انگلیس و روسیه رشد می‌نماید، مارکس و انگلس عقیدۀ شان را تغییر می‌دهند و علیه نظرات قبلی شان می‌ایستند و می‌گویند که:**

**«بدبختی دامن‌گیر مردمی است که مردم دیگر را به اسارت در آورده است»**

**همان طوری که مارکس برای جنبش‌های ملی مطلقیتی قایل نبود، ما هم هیچ گونه مطلقیتی برای جنبش‌های ملی قایل نیستیم، زیرا ما به خوبی می‌دانیم که آزادی کامل همه ملیت‌ها فقط منوط به پیروزی طبقۀ کارگر است. اما با صراحت اعلام می‌داریم تا زمانی که افغانستان از استعمارگری و انقیاد اشغال‌گران امپریالیست نجات حاصل نکند، کارگران کشورهای اشغال‌گر به آزادی نخواهند رسید. بناءً ما در شرایط کنونی، جدا شدن افغانستان را از قید سلطۀ اشغال‌گرانۀ امپریالیست‌ها تبلیغ می‌نمائیم و خواهان جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران هستیم. ما با صراحت اعلان می‌داریم که از هر جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان حمایت می‌کنیم. اما اضافه می‌نماییم که جنگ مقاومت قسمی طالبان علیه اشغال‌گران جنگ ملی مردمی و انقلابی نیست و تأمین کنندۀ دفاع قاطع از میهن نمی‌باشد. ما طرف‌دار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان هستیم، زیرا چنین جنگی تأمین کنندۀ دفاع قاطع از میهن و مردمان میهن می‌باشد.**

**مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" نه تضاد عمده را قبول دارد و نه هم جنگ علیه اشغال‌گران امپریالیست را، زیرا سرسختانه علیه جنگ مقاومت طالبان ایستاده است و هیچ‌گونه بحثی از بیرون راندن اشغال‌گران و نحوۀ بیرون راندن شان از افغانستان ندارد، بلکه برای تبرئۀ اشغال‌گران و مشروعیت بخشیدن به جنگ‌شان به گفته‌هایی از مارکس و انگلس استناد می‌جوید که از اعتبار ساقط است و حتی خودشان در همان زمان حیات‌شان گفته‌های مذکور را رد نموده اند.**

**به این بحث "سازمان رهایی افغانستان" و استنادش به گفتۀ مارکس و انگلس توجه نمایید:**

**«هکذا مارکس و انگلس ضمن ضدیت با غارت و استثمار استعماری، خود را به دفاع از هر خیزش حکام و سرداران قبیله که نمایندۀ جنبش انقلابی بورژوایی نه بلکه تلاش فیودالان یا مستبدان بومی برای تسلط بر دهقانان"شان" می‌بود ملزم نمی‌دانستند.»**

**حالا در این مورد به گفتۀ مائوتسه دون توجه کنید:**

**«ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم جاپان پشتیبانی می‌کنیم، اگر چه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است، زیرا که مقاومت قسمی تا اندازه ای خصلت انقلابی دارد، زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.» (جلد دومِ آثار منتخب ـ صفحۀ 85 - تأکید از ماست)**

**وقتی این دو گفته را با هم مقایسه می‌نماییم مقاصد انقیاد طلبانۀ "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی عیان می‌گردد و مشخص می‌شود که در چه منجلابی دست‌وپا می‌زند.**

**در این جا به خوبی دیده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنبش‌های ملی متکی به فرمول‌بندی‌های دوران رقابت آزاد سرمایه‌داری است. بحث "سازمان رهایی افغانستان" کاملاً در جهت مخالف بحث مائوتسه‌دون قرار دارد و تحریف اصولی آن است.**

**بحث مارکس در آن زمان کاملاً به‌جا و به‌مورد است، زیرا بورژوازی در ابتدای دوران خود یعنی دوران رقابت آزاد نیاز به تشکیل دولت‌های ملی داشت. ایجاد این دولت‌ها بدون برانداختن فیودالیزم ممکن نبود، اما در قرن بیستم که بورژوازی بالاترین مرحلۀ سرمایه داری را می‌پیمود، یعنی به مرحلۀ امپریالیزم گام گذاشته بود، چهارچوب دولت‌های ملی برایش تنگی می‌نمود. در دوران امپریالیزم با تمرکز هر چه بیش‌تر سرمایه بخش‌های کاملی از صنایع بزرگ به تصاحب سندیکاها و تراست‌ها در آمد، انحصارات به شدیدترین وجه شکل گرفت و کشورهای عقب‌مانده به شکل مستعمرات و نیمه مستعمرات بین کشورهای غارتگر امپریالیستی تقسیم گردید. در چنین شرایطی است که سرمایه‌داری بنا به قول لنین:**

**«از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است.»**

**طوری که گفته شد سرمایه‌داری در گذشته مترقی بود، زیرا علیه فیودالیزم می‌رزمید، اما اکنون ارتجاعی شده و برای خفه نمودن انقلابات با فیودالیزم هم‌دست گردیده است. لنین تفاوت میان دو دورۀ سرمایه داری را چنین بیان می‌نماید:**

**«تیوری مارکسیستی بی‌چون و چرا خواستار آن است که به هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئلۀ اجتماعی، آن مسئله بدواً در چهارچوب تاریخی معینی (تاکید از لنین است)مطرح گردد و چنان‌چه سپس سخن بر سر یک کشور (مثلاً بر سر برنامۀ ملی برای یک کشور) باشد، خصوصیات مشخصی که در حدود یک دورۀ معین تاریخی این کشور را از سایر کشورها متمایز می‌سازد در نظر گرفته شود.**

**این خواست بدون چون‌وچرای مارکسیزم در مسئلۀ مورد بحث ما عبارت از چه چیزی است؟**

**این خواست مقدم بر هر چیزعبارتست از لزوم جدا نمودن کامل دو دورۀ سرمایه‌داری‌که از نقطۀ نظر جنبش‌های ملی به طور اساسی از یکدیگر متمایز اند. (تاکید از ماست) از یک طرف دورۀ ورشکستگی فیودالیزم و حکومت مطلقه، یعنی دورۀ به وجود آمدن جامعۀ بورژوا دموکراتیک و دولت است که در آن جنبش‌های ملی برای اولین بار جنبۀ توده یی به خود می‌گیرند و جمیع (تاکید از لنین است) طبقات اهالی را به انحاء مختلف از طریق مطبوعات، شرکت در مجالس نمایندگی و قس علیهذا به سیاست جلب می‌نماید. از طرف دیگر در مقابل ما دوره ای قرار دارد که در آن تشکیل دولت های سرمایه‌داری کاملاً صورت گرفته، رژیم مشروطیت مدت‌هاست برقرار گردیده و تضاد آشتی ناپذیر بین پرولتاریا و بورژوازی قویاً شدت یافته است و دوره ایست که می‌توان آن را آستانه ورشکستگی سرمایه‌داری نامید.**

**صفت مشخصۀ دورۀ اول بیداری جنبش‌های ملی و نیز به مناسبت مبارزه در راه آزادی سیاسی عموماً در راه حقوق**

**ملت خصوصا جلب دهقانان یعنی کثیرالعده‌ترین و "دیر جنب‌ترین" قشر اهالی به سوی این جنبش هاست. صفت مشخصۀ دورۀ دوم فقدان (تاکید از ماست) جنبش‌های توده‌یی بورژواـ دموکراتیک است که در آن سرمایه‌داری تکامل یافته، با نزدیک نمودن و اختلاط بیش از پیش ملل، که دیگر کاملاً به جریان مبادلۀ بازرگانی کشیده شده اند، تضاد آشتی‌ناپذیر بین سرمایه که در مقیاس بین‌المللی بهم آمیخته شده و جنبش بین‌المللی کارگری را در درجۀ اول اهمیت قرار می دهد.**

**البته این دو دوره به وسیلۀ دیواری از یکدیگر مجزا نشده بلکه به وسیلۀ حلقه‌های عدیدۀ انتقالی به یکدیگر متصلند و ضمناً کشورهای گوناگون از لحاظ سرعت تکامل ملی، ترکیب ملی اهالی خود، چگونگی استقرار آن‌ها در کشور و غیره و غیره نیز از یکدیگر متمایزاند.**

**بدون در نظر گرفتن کلیۀ این شرایط عمومی تاریخی ـ مشخص در یک کشور معین، مارکسیست‌های این کشور به هیچ‌وجه نخواهند توانست برنامۀ ملی خود را تنظیم نمایند.»**

**(لنین ـ مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 375 و 376)**

**مصیبت در اینجاست که "سازمان رهایی افغانستان" این دو دورۀ سرمایه‌داری را از یکدیگر متمایز نمی‌سازد. این سازمان هنوز اعتقاد به جنبش‌های ملی بورژواـ دموکراتیک کهن دارد و این را نمی‌داند که بورژوازی از نیروی انقلابی به نیروی ارتجاعی تبدیل شده و دیگر نمی‌تواند در رأس جنبش‌های ملی علیه فیودالیزم قرار گیرد، بلکـه این**

**رسالت به دوش طبقۀ کارگر و حزب پیش‌آهنگ‌اش قرار گرفته است.**

**درست در همین جاست که ما به انقیادطلبانه‌ترین استدلال‌های "سازمان رهایی افغانستان" برخورد می‌کنیم. این سازمان مقالۀ خود را با مشتی الفاظِ به اصطلاح قرص و محکم بر ضد حق تعیین سرنوشت سیاسی مطرح می‌کند و بحث‌ها را در این مورد عاری از حقیقت می‌داند. آن‌ها به مارکس و انگلس، لنین و استالین استناد می‌جویند و می‌گویند که آن‌ها جنبش‌های ملی را این طور ارزش می‌دادند.**

**این نقل‌قول‌ها و تذکرات تازگی ندارد. در طول تاریخ اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها به گفته‌هایی از رهبران پرولتاریا که مطابق ذوق وعلاقۀ شان بوده استناد جسته اند. آن‌ها بدون این که شرایط مشخص تاریخی گفته‌های ذکر شده را در نظر بگیرند، آن‌ها را مطابق ذوق و علاقۀ شان تحلیل و تفسیر نموده و می‌نمایند. در نظر اپورتونیست‌ها آن چه مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون در هر شرایط زمانی و مکانی گفته صحیح و مورد قبول است. اما مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها به چنین چیزی باور ندارند، زیرا بعضی از بحث‌های شان در همان شرایط تاریخی نادرست از آب در آمده است. لنینیزم به این معنی است که لنین ضمن حفظ اساسی و اصولی مارکسیزم از بعضی جنبه‌های منفی بحث‌های مارکس و انگلس گسست نموده و جنبه‌های اساساً مثبت مارکسیزم را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و سوسیالیزم علمی تکامل داده است، در غیر این صورت لنینیزم معنی نداشت. به همین ترتیب مائوئیزم به معنی تداوم جنبه‌های اساساً مثبت مارکسیزم- لنینیزم و گسست از جنبه‌های منفی مارکس، انگلس و لنین در هر سه زمینه می‌باشد. برای معلومات دقیق‌تر به برنامه و اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمایید.**

**در بحث "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها یک کلمه علیه اشغال‌گران گفته نشده و هیچ موضع‌گیری‌ای علیه شان وجود ندارد، بلکه اصلاً این مسئله را مطرح نکرده است که افغاستان کدام دورۀ تاریخی را می‌گذراند و خصوصیات مشخص مسئلۀ ملی و جنبش‌های ملی این کشور در این دوره کدام است و چه باید باشد.**

**"سازمان رهایی افغانستان" مطلقاً این موضوع را مسکوت گذاشته است. شما در بحث‌های این سازمان اثری از تجزیه و تحلیل چگونگی مسئلۀ ملی در شرایط کنونی افغانستان دیده نمی‌توانید. این سازمان هرگز این را درک نکرده که افغانستان در لحظۀ فعلی تاریخی دارای کدام خصوصیات تاریخی است.**

**این سازمان هیچ اعتقادی به این ندارد که مسئلۀ ملی در کشورهای مختلف و زمان‌های مختلف باید به طور مشخص از نظر تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. آن‌ها نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند که به تحلیل و تجزیۀ این مسئله که افغانستان در شرایط فعلی کدام مرحلۀ تاریخی تکامل سرمایه‌داری را می‌پیماید و سرمایه‌داری در افغانستان چه مسیری را می‌پیماید و خصوصیات مسئلۀ ملی در این کشور در شرایط اشغال کشور از چه قرار است، بپردازند. به همین لحاظ است که هیچ برنامه ای در مورد رهایی کشور از چنگال اشغال‌گران امپریالیست ندارند و هیچ راه‌برد کاری هم ارائه نمی‌دهند. این بی‌برنامگی "سازمان رهایی افغانستان" که چندین دهه از آن رنج می‌برد باعث گردیده تا به انقیاد‌طلبی و تسلیمی در برابر اشغال‌گران امپریالیست تن دهد. آن‌ها به بیان مثال‌هایی می‌پردازند حاکی از این که در مورد مسئلۀ ملی چه دیدگاهی داشتند و آن را مطابق ذوق و علاقۀ خود تحلیل نموده و با نصایح خیرخواهانۀ خود عدم تمایل و یا عدم توانایی خود را در مورد مسئلۀ حق تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان مستور می‌سازند.**

**امروز هر کس می‌داند که مستعمرات با زور اسلحه فتح می‌گردد و با مردمان شان مثل حیوان رفتار می‌نمایند و توده ها را با هزار شیوه استثمار می‌کنند. این ملل نه تنها از حقوق مساوی برخوردار نیستند، بلکه به مثابۀ آلت فعل سیاست بین‌المللی امپریالیزم و به مثابۀ کود کشت‌زار فرهنگ و تمدن سرمایه‌داری امپریالیستی محسوب می‌گردند. این وضعیت را در افغانستان به طور واضح و آشکار می‌توان به چشم‌سر مشاهده نمود.**

**ایدیولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی داد سخن سر داده و می‌دهند که اشغال‌گران به منظور حمایت از توده‌های ستم‌دیدۀ افغانستان در کشور حضور دارند و با بنیادگرایی و "تروریزم" مبارزه می‌کنند. ما به خوبی درک می‌کنیم که منظور آن‌ها چیزی جز تاراج، دزدی و به انقیاد در آوردن توده‌های ستم‌دیده نیست. این همه بدان معنا است که اقلیت ناچیز حق دارند اکثریت ساکنین جهان را به انقیاد در آورده و استثمار نمایند. به همین خاطر است که لنین ملت‌ها را به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نموده و تأکید می‌نماید که باید این موضوع «نکتۀ مرکزی در برنامۀ سوسیال- دموکراتیک را تشکیل دهد؛ زیرا این تقسیم‌بندی ماهیت امپریالیزم را به دست می‌دهد و توسط سوسیال- پاتریوت‌ها و از آن جمله کائوتسکی ریاکارانه کنار گذاشته می‌شود.» تأکید از لنین است.**

**گفتۀ لنین دقیقاً در شرایط کنونی افغانستان، انقیاد‌طلبان و تسلیم‌طلبان وطنی ما را نشانه گرفته است، زیرا آن‌ها این نکتۀ اساسی را که ملت‌ها به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم می‌شوند فراموش نموده و آن را ریاکارانه کنار می‌گذارند و به این ترتیب می‌خواهند ماهیت اشغال‌گران امپریالیست را وارونه جلوه‌گر سازند. در افغانستان تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سعی می‌نمایند با "قرون وسطایی" خواندن طالبان اشغال‌گران امپریالیست را ناجی ملل جا بزنند.**

**به بحث دیگر "سازمان رهایی افغانستان توجه نمایید:**

**«برخی از تروتسکیست‌ها و چپ‌ها با این ادعا که چون طالبان و القاعده علی‌رغم ستم‌گری بر مردم افغانستان جنگی ضد امپریالیزم امریکا را پیش می‌برند، دفاع از آنان را با استناد به گفتۀ لنین در "سوسیالیزم و جنگ"موجه می‌دانند که: "برای مثال اگر فردا، مراکش به فرانسه اعلان جنگ دهد، هندوستان به انگلستان، ایران و چین به روسیه و سایر نمونه‌ها از این گونه، چنین جنگ‌های صرف‌نظر از این که کدام کشور مبادرت به آغاز جنگ کرده؛ عادلانه و دفاعی محسوب می‌شوند و هر سوسیالیستی که خواهان پیروزی طرف ستم‌دیده، وابسته و نابرابر بر ستم‌گر، برده‌دار و قدرت‌های غارتگر خواهد بود" و نتیجه می‌گیرند که در این جا سیاست نهفته در پشت جنگ مطرح نیست زیرا "آغاز کنندۀ حمله" خود نشان می‌دهد که چرا جنگ برپا شده است، و همین کافیست دریابیم که یک کشور کوچک مستعمره بوده و کشور دیگر قدرت امپریالیستی. و علاوتاً باید به رژیم کشورهای تحت‌ستم مذکور توجه نمود تا وضعیت جنبش توده ها.**

**این تحریف و درکی واژگونه از آموزش لنین است. لنین سنجش جنگ بدون در نظر داشت پایۀ سیاسی آن و نقش طبقات مختلف در آن را ممکن نمی‌دانست. او بر بنیاد طبقاتی جنگ تأکید می‌ورزید و نه این که آن را صرفاً به "آغاز کننده" تقلیل دهد: «این جنگ ادامۀ سیاست"انضمام" است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هر دو گروه درگیر جنگ، این که کدام یک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی ندارد. آغازگر بودن یک طرف نمی‌تواند دال بر ستم‌دیدگی طرف دیگر باشد.» (سازمان رهایی افغانستان- مقالۀ از مارکس تا مائو ـ صفحات 2 و 3)**

**این بحث "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها تحریف واضح و روشن از آموزش لنین است، بلکه آن‌ها می‌خواهند از لنین چهره ای بسازند که با همه جنگ‌ها برخورد یک سان داشته است. عموماً رویزیونیست‌ها با نام گرفتن از مارکس، لنین و مائو می‌خواهند که آن‌ها را برای کوبیدن مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم به کار برند و زیر این نام‌ها به موعظۀ انقیاد طلبانه بپردازند.**

**در این نقل‌قول به خوبی مشاهده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" قویاً از ستم‌گری طالبان بر مردم افغانستان نام برده، اما هیچ اشاره ای به ستم‌گری اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی ندارد. مگر ستم‌گری طالبان بر مردم افغانستان از ستم‌گری اشغال‌گران و رژیم پوشالی بر مردم افغانستان بیش‌تر است؟ این مسئله به خوبی ماهیت ذاتی نویسنده و یا نویسندگان مقاله را به نمایش می‌گذارد. این‌ها همان قدر از گرفتن نام اشغال و اشغال‌گر می‌گریزند که دزد از محل دزدی خود می‌گریزد.**

**به این گفتۀ لنین و توجیه "سازمان رهایی افغانستان" توجه کنید:**

**«برای مثال اگر فردا، مراکش به فرانسه اعلان جنگ دهد، هندوستان به انگلستان، ایران و چین به روسـیه و سـایـر**

**نمونه‌ها از این گونه، چنین جنگ‌ها صرف‌نظر از این که کدام کشور مبادرت به آغاز جنگ کرده؛عادلانه و دفاعی محسوب می‌شوند و هر سوسیالیستی که خواهان پیروزی طرف ستم‌دیده، وابسته و نابرایر بر ستم‌گر، برده دار و قدرت‌های غارت‌گر خواهد بود»**

**لنین در اینجا پیرامون جنگی صحبت دارد که یک طرف آن ملل ستم‌گر و طرف دیگر آن ملل ستم‌دیده قرار دارند. اما "سازمان رهایی افغانستان"برای این که نیات متقلبانۀ خود را بپوشاند می‌خواهد بحث لنین را تحریف نموده و به این ترتیب جنگ مقاومت طالبان را علیه اشغال‌گران نفی نماید. برای این تحریف ماهرانه به این گفتۀ لنین متوسل می‌شود:**

**«این جنگ ادامۀ سیاست"انضمام" است، یعنی ، همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هر دو گروه درگیر جنگ، این که کدام یک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی ندارد.» تاکید از ماست.**

**در این جا به وضوح دیده می‌شود که دو گفتۀ لنین، دو موضوع جداگانه را در بر می‌گیرد. اولی مربوط به جنگی است که قدرت‌های امپریالیستی بر کشورهای تحت‌ستم تحمیل می‌نمایند و دومی مربوط به جنگ بین دو قدرت امپریالیستی می‌باشد. در گفتۀ دوم، لنین از سیاست "انضمام" و "سیاست فتح و تسخیر" صحبت می‌نماید. امروز به وضوح دیده می‌شود که سیاست اشغال‌گران در افغانستان سیاست انضمام و سیاست فتح و تسخیر است. افغانستان را فتح و تسخیر نموده اند. همان طوری که سیاست انگلیس ها در قرن نوزدهم سیاست انضمام و سیاست فتح و تسخیر در افغانستان بود. تمام جنگ‌هایی که در طول 8 دهه علیه اشغال‌گران انگلیس در افغانستان صورت گرفت یک جنگ مقاومت قسمی بود، همان طوری که جنگ علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر یک جنگ مقاومت ارتجاعی و قسمی بود. جنگ طالبان علیه نیروهای اشغال‌گر نیز یک جنگ مقاومت ارتجاعی و قسمی است. در هر سه جنگ (جنگ افغان ـ انگلیس، جنگ افغان ـ روسیه و جنگ افغان ـ امریکا) به خوبی می‌توان دید که سیاست جنگ علیه اشغال‌گران نه سیاست انضمام بوده و نه سیاست فتح و تسخیر کدام کشور بیگانه، بلکه سیاست جدایی افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران می‌باشد، لذا این حق از دیدگاه مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم به رسمیت شناخته شده است که هیچ کس نباید منکر آن باشد. هر خواننده به خوبی می‌تواند ماهیت تقلب کارانۀ "سازمان رهایی افغانستان" را درک نماید. لنین به صراحت اعلام می دارد که از شروع هر جنگی که از طرف ملل ستم‌دیده باشد استقبال می‌نماید.**

**«حزب ما واهمه ای ندارد که آشکارا اعلام نماید که شروع هر جنگ یا قیامی را از ناحیۀ آیرلندی ها علیه انگلستان، مراکش، الجزیره یا تونس علیه فرانسه، تریپولیس علیه ایتالیا، اوکراین، ایران یا چین علیه روسیه و غیره استقبال خواهد کرد.» [ از: "نامۀ سر گشاده به بوریس سووارین"- نیمه دوم دسامبر1916]**

**بحث"سازمان رهایی افغانستان" به خوبی بیانگر آنست که فرقی بین ملل ستم‌گر و ستم‌دیده وجود ندارد و هر دو با هم برابر اند و این تحریف ماهرانه را می‌خواهد برچسب لنینیزم بزند. در حالی که لنین جهان را به ملل ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نموده و به همان علت که از جنگ مراکش علیه فرانسه و جنگ هندوستان علیه انگلستان و از جنگ ایران و چین علیه روسیه حمایت نموده آن را یک جنگ عادلانه و دفاعی محسوب نموده است.**

**این سازمان برای مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان مثال جنگ ایران و عراق را می‌آورد و از روی آن جنگ نتیجه می‌گیرد که جنگ در افغانستان کنونی فرقی با آن ندارد.**

**این نادانی محض است که حملۀ 52 قدرت امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان با حملۀ عراق بر ایران مقایسه گردد.**

**جنگ ایران و عراق واقعاً یک جنگ ارتجاعی غارت‌گرانه بود. هر دو قدرت ارتجاعی به منظور تحکیم مواضع خویش و درهم کوبیدن توده‌های زحمت‌کش و نیروهای انقلابی جنگ را آغاز و رهبری نمودند. هر دو قدرت، از جملۀ قدرت‌های وابسته به امپریالیزم بود و هیچ یک از آن دو قدرت امپریالیستی نیرومند نبود که بتواند دیگری را به بلعد. اما قدرت‌های اشغال‌گر امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا قدرت‌مند و اشغال‌گرند و افغانستان و عراق را بلعیدند. مقاومت علیه اشغال‌گران در کشورهای مستعمره جنگ دفاعی است. آیا "سازمان رهایی افغانستان" می‌تواند از حق ملت مظلوم فلسطین به بهانۀ این که "حماس" آن را رهبری می‌کند دفاع ننماید؟ آیا ملت مظلوم فلسطین به خاطر این که "حماس"آن را رهبری می‌کند حق ندارد از زیر سلطۀ اسرائیل نجات یابد و دولت مستقل خود را بسازد؟**

**نیروهای کمونیست (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) خواهان شکست اشغال‌گران در افغانستان و بقیه کشورهای مستعمره اند و لو این که نیروهای کمونیست آن کشورها ضعیف بوده و نتوانند در جنگ شرکت نمایند.**

**اعتقاد ما اینست که جنگ طالبان در افغانستان یک جنگ مقاومت ارتجاعی قسمی (در مورد جنگ قسمی فوقاً صحبت نموده ایم و نیاز به تفصیل ندارد) در مقابل اشغال‌گران امپریالیست می‌باشد. و اما، ما تلاش می‌کنیم که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و هم‌چنان اشغال‌گران مرتجع داعشی را برپاکنیم و پیش ببریم. حتی در صورتی که موفق به برپایی چنین جنگی هم نشویم خواهان شکست اشغال‌گران و جدایی افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران می‌باشیم، نه تحکیم قدرت شان.**

**فقط اپورتونیست‌ها، انقیادطلبان، تسلیمی‌ها، تسلیم‌طلبان و خاینین ملی خواهان شکست جنگ مقاومت قسمی و تحکیم نیروهای اشغال‌گر در افغانستان می‌باشند. امروز "سازمان رهایی افغانستان" در این صف قرار گرفته است.**

**در اینجا گفتۀ مفصل لنین در مورد "دو گروه محارب" را ذکر می‌کنیم تا خواننده به خوبی درک نماید که هدف لنین از "دو گروه" محاربی که از یکدیگر فرقی ندارند و هر دو سیاست دزدی امپریالیستی را تعقیب می‌کنند کیانند؟**

**«جنگ اروپا که دولت‌ها و احزاب بورژوازی کلیه کشورها طی ده‌ها سال در تدارک آن بودند درگرفت. افزایش تسلیحات ، حدت فوق العادۀ مبارزه برای تحصیل بازار در مرحلۀ نوین یعنی مرحلۀ امپریالیستی تکامل سرمایه‌داری کشورهای پیش‌رو و منافع خاندان‌های سلطنتی عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپای خاوری، ناگزیر می‌بایست به این جنگ منجر می‌شد و منجر هم شد. تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت‌های بیگانه، خانه خراب ساختن ملت رقیب، غارت ثروت‌های آن، منحرف نمودن توجۀ توده‌های رنجبر از بحران‌های سیاسی داخلی روسیه و آلمان و انگلستان و سایر کشورها، جدایی انداختن بین کارگران و تحمیق آنان با اکاذیب ملت پرستانه، نابود ساختن پیش‌آهنگ آن‌ها به منظور تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا ـ چنین است یگانه مضمون واقعی و معنی و مفهوم جنگ فعلی.**

**وظیفه‌ای که در برابر سوسیال دموکراسی قرار دارد قبل از همه این است که این معنی حقیقی جنگ را آشکار نماید و اکاذیب سفسطه جویی و عبارت‌پردازی‌های "میهن پرستانه" ای را که طبقات حکم‌فرما یعنی ملاکان و بورژوازی برای مدافعه از جنگ اشاعه می‌دهند بی‌رحمانه فاش سازد.**

**در رأس یک گروه از ملت‌های محارب، بورژوازی آلمان قرار دارد. این بورژوازی طبقۀ کارگر و توده‌های رنج‌بر را تحمیق نموده اطمینان می‌دهد که به خاطر دفاع از میهن، به خاطر آزادی و فرهنگ، به خاطر رهایی ملت‌هایی که مورد ستم تزاریزم قرار گرفته اند و به منظور برچیدن بساط ارتجاع تزاریزم می‌جنگد. ولی همین بورژوازی که در برابر یونکرهای پروس که ویلهلم دوم در رأس آنانست چاکرانه جبهه به زمین می‌ساید، در عمل همیشه صدیق‌ترین متفق تزاریزم و دشمن انقلابی کارگران و دهقانان روسیه بوده است. اعم از این که عاقبت جنگ هر چه باشد این بورژوازی در عمل به اتفاق یونکرها تمام مساعی خود را در روسیه صرف پشتیبانی از سلطنت تزاری علیه انقلاب خواهد نمود و در عمل، بورژوازی آلمان بر ضد صربستان به لشکرکشی غارت‌گرانه‌ای دست زده می‌خواهد آن را منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند و در عین حال قسمت عمده ای از قوای جنگی خود را علیه کشورهای آزادتر یعنی بلژیک و فرانسه گسیل می‌دارد تا رقیب ثروتمندتر خود را مورد غارت قرار دهد. بورژوازی آلمان، که افسانه بافی‌کرده می‌گوید جنگ از جانب وی جنبۀ تدافعی دارد در عمل با استفاده از آخرین تکامل تکنیک جنگی خود و پیشی گرفتن بر برنامه‌های تسلیحاتی جدیدی که روسیه و فرانسه در نظر داشته اند و در باره اش تصمیم گرفته بودند، از نظر خود مناسب‌ترین موقع را برای جنگ انتخاب کرد.**

**در رأس گروه دیگر ملت‌های محارب ـ بورژوازی انگلیس و فرانسه قرار دارد که طبقۀ کارگر و توده‌های زحمت‌کش را تحمیق می‌کند و اطمینان می‌دهد که در راه میهن، در راه آزادی و فرهنگ بر ضد میلیتاریزم و استبداد آلمان می‌جنگد. ولی در عمل این بورژوازی دیر زمانی است ارتش تزاریزم روسیه، این ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین رژیم سلطنتی اروپا را با میلیاردهای خود اجیر نموده و برای هجوم بر ضد آلمان آماده ساخته است.... این دو گروه کشورهای محارب هیچ یک از لحاظ غارت‌گری، درنده‌خویی و قساوت بی‌پایان خود در این جنگ، از دیگری دست کمی ندارد...»**

**(لنین ـ مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 465 ـ 466 و 467) تأکیدات از ماست.**

**این نقل‌قول بلند‌وبالای لنین را به این خاطر در این جا آوردیم تا برای خواننده دقیقاً مشخص شود که هدف لنین از دو گروه محارب که در رأس جنگ قرار دارند و در قساوت و درندگی از یک‌دیگر فرقی ندارند کیانند. در مطلب نقل شدۀ فوق‌الذکر به خوبی مشاهده می‌شود که هدف لنین از دو گروه محارب غارت‌گر تحت رهبری آلمان، انگلیس و فرانسه می‌باشد. در رأس یک گروه بورژوازی امپریالیستی آلمان و در رأس گروه دیگر بورژوازی امپریالیستی انگلیس و فرانسه قرار دارد و دقیقاً هر دو گروه برای «تصرف اراضی، منقاد نمودن ملت‌های بیگانه و خانه خراب ساختن ملت رقیب» جنگ را راه‌اندازی نموده بودند.**

**طوری که بیان گردید هدف "سازمان رهایی افغانستان" به استناد به چنین نقل‌قول‌هایی از یک طرف آن است که از مارکسیزم ـ لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون (مائوئیزم) فقط کاریکاتوری بسازد و بگوید که لنین تفاوتی میان جنگ‌ها قایل نبوده است و از طرف دیگر می‌خواهد با اکاذیب سفسطه جویانه و عبارت‌پردازی بی‌سروته این را وانمود سازد که اشغال‌گران به خاطر "آزادی زنان از چنگال ستم طالبانی" و "مبارزه علیه تروریزم" در این کشور تشریف‌فرما شده اند تا بساط "ارتجاع طالبی" را برچینند. به این شکل جنگ طالبان را تعرضی و جنگ اشغال‌گران را تدافعی جا ‌زند.**

**هر اندازه که "سازمان رهایی افغانستان" بخواهد با سفسطه‌جویی شوونیزم عظمت طلبانۀ اشغال‌گران را عامل نجات ملت افغانستان وانمود سازد، به همان نسبت وظیفه نیروهای انقلابی و مائوئیست در دفاع از جنگ مقاومت و به خصوص مقاومت ملی مردمی و انقلابی و افشاء اکاذیب و سفسطه‌جویی انقیادطلبانه مبرم‌تر و عاجل‌تر می‌گردد.**

**نادانی محض خواهد بود که جنگ کنونی افغانستان را با جنگ دو کشور امپریالیستی و یا جنگ ایران و عراق مقایسه نمود و از این زاویه در مورد جنگ افغانستان قضاوت نمود.**

**این بحث "سازمان رهایی افغانستان" که جنگ مقاومت قسمی طالبان را عین جنگ اشغال‌گرانه امپریالیست‌های اشغال‌گر در افغانستان وانمود می‌سازد تازگی ندارد. زمانی که لنین بحث "حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش" را مطرح نمود، روزالوکزامبورک علیه این بحث ایستاد و گفت که در عصر امپریالیزم وقوع جنگ‌های ملی امکان‌پذیر نیست، زیرا هر جنگ ملی به دخالت دولت دیگر امپریالیستی منجر می‌گردد. لنین در این باره می‌نویسد:**

**«... ما ستم‌گران امپریالیستی اکثریت ملت‌های جهان با شوونیزم پلید اروپایی ذاتی خود آن چه را "جنگ مستعمراتی" می‌نامیم اغلب همان جنگ‌های ملی یا قیام‌های ملی این ملل ستم‌کش است... "یونیوس" که در جزوۀ خود از "تزهای" نام‌برده دفاع می‌نماید، می‌گوید در عصر امپریالیزم هر نوع جنگ ملی بر ضد یکی از دولت‌های معظم سرمایه داری به دخالت دولت دیگری منجر می‌شود که با اولی رقابت می‌کند و خود نیز دولت معظم امپریالیستی است و بدین طریق هر جنگ ملی به جنگ امپریالیستی مبدل می‌گردد. ولی این برهان هم نادرست است. چنین چیزی ممکن است، ولی نه همیشه. بسیاری از جنگ‌های مستعمراتی در سالهای 1900 ـ 1914 از طریق دیگری به وقوع پیوسته اند. و اصولاً خنده آور است اگر بگوییم مثلاً پس از جنگ فعلی، چنان‌چه در نتیجۀ آن کشورهای محارب به کلی از پا در آیند "ممکن نیست" "هیچ گونه" جنگ ملی ترقی‌خواهانه و انقلابی از طرف مثلاً چین به اتفاق هندوستان، ایران، سیام و غیره بر ضد دول معظم به وقوع پیوندد.**

**نفی هر نوع امکان وقوع جنگ‌های ملی در شرایط امپریالیزم از لحاظ تیوری غلط، از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با شوونیزم اروپایی: ما که متعلق به ملت‌هایی هستیم که صدها میلیون از افراد اروپا، افریقا، آسیا و غیره در چنگ ستم آن‌هاست نباید به ملت‌های ستم‌کش بگوئیم که جنگ آن‌ها بر ضد ملت‌های "ما" غیرممکن است.» [از "برنامۀ جنگی انقلاب پرولتاریائی"- سپتامبر 1916] تأکید از لنین است**

**وقتی ما این بحث‌ها را به میان می‌کشیم "سازمان رهایی افغانستان" ما را متهم می‌کند که این‌ها در جنگ کنونی افغانستان سیاست‌های مطرح شده در جنگ را نمی‌بینند و برای ایشان «سیاست نهفته در پشت جنگ مطرح نیست زیرا "آغاز کنندۀ حمله" خود نشان می‌دهد که چرا جنگ برپا شده و همین کافیست دریابیم که یک کشور کوچک مستعمره بوده و کشور دیگر قدرتی امپریالیستی و علاوتاً باید به رژیم‌های کشورهای تحت ستم مذکور توجه نمود تا به وضعیت جنبش توده ها.» (همان مقاله ـ صفحۀ 3 و 4)**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به‌تر از هر سازمان و به خصوص "سازمان رهایی افغانستان" "سیاست نهفته در پشت جنگ" را درک نموده و تحلیل و تجزیه نموده است. حزب ما به خوبی می‌داند که در طول تاریخ هیچ جنگی نبوده که فاقد خصلت سیاسی بوده باشد. هرگاه به جنگ‌های تاریخ افغانستان نظری بیافکنیم به خوبی می‌توانیم سیاست‌های پشت این جنگ‌ها را ببینیم. بعد از اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران انگلیس، سیاست استعمار انگلیس در جنگ تحمیلی در افغانستان سیاست فتح و تسخیر کشور بیگانه و به انقیاد در آوردن مردمان این کشور بود. جنگی که علیه انگلیس ها (جنگ اول الی سوم افغان- انگلیس) به وقوع پیوست جنگ تدافعی به خاطر جدایی این کشور از سلطۀ بیگانه بود. چنین بود جنگ تحمیلی سوسیال‌امپریالیزم شوروی و جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی. لنین در این مورد می‌نویسد:**

**«هر جنگی ادامۀ سیاست با وسایل دیگر است. ادامۀ سیاست رهائی ملی در مستعمرات ضرورتاً جنگ‌های ملی مستعمرات علیه امپریالیزم خواهد بود.» (در بارۀ جزوۀ یونیوس- روزالوکزامبورک ـ ژوئیۀ 1918ـ تأکیدات روی کلمات از لنین است)**

**جنگ چه وقت درمی‌گیرد؟ وقتی سیاست تا مرحله‌ای رشد نماید که دیگر نتواند مثل گذشته پیش برود. در چنین حالتی جنگ درمی‌گیرد. مثلا حینی که اشغال‌گران امپریالیست برای وابسته نمودن کامل افغانستان طالبان را بر اریکۀ قدرت رساندند و توقع داشتند تا از این طریق بتوانند بر آسیای‌میانه و خاور‌میانه و به خصوص ایران اهداف شوم شان را پیاده نمایند، اما بعد از مدتی به این اهداف نرسیدند و متوجه شدند که برای رسیدن به این هدف باید دست‌پرورده‌های خود را دور بریزند و دست‌پرورده‌های دیگری را بر اریکۀ قدرت برسانند. در چنین شرایطی بود که جنگ اشغال‌گرانه و تحمیلی در افغانستان در گرفت. سیاست نهفته در پشت این جنگ اشغال‌گرانه و تحمیلی فتح و تسخیر و به مستعمره کشاندن کامل افغانستان بود. این وضعیت چند سال ادامه یافت. بعد از چند سال طالبان توانستند دوباره خود را جمع‌وجور نمایند و علیه اشغال‌گران به مقاومت بپردازند. سیاستی که پشت این مقاومت نهفته است سیاست فتح و تسخیر کشور بیگانه نیست، بلکه سیاست جدا نمودن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست و ایجاد یک کشور نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است. یا به عبارت دیگر ایجاد یک کشور نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی وابسته به امپریالیزم. ما بارها این مطلب را در ارگان نشراتی حزب به صورت مفصل تشریح نموده ایم.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از همان زمان ایجاد مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست، این مقاومت را به عنوان یک مقاومت قسمی بررسی نموده و صراحتاً بیان نموده که این جنگ هیچ‌گاه یک مقاومت انقلابی نبوده و راه نجات توده‌ها نیست. بناءً پیروزی این مقاومت در چشم‌رس نمی‌باشد و اگر احیاناً به پیروزی هم برسد چیزی به‌تر از امارت اسلامی قبلی‌ شان نخواهد بود.**

**در شمارۀ 15 شعلۀ جاویدِ دور چهارم در بارۀ ماهیت طالبان و ماهیت جنگ طالبان چنین می‌خوانیم:**

**«3ـ گرچه این درست است که جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در ظرف بیش‌تر از یک‌ونیم دهۀ گذشته ضربات کاری ای بر نیروهای اشغال‌گر امپریالیست و رژیم پوشالی وارد کرده و طولانی‌ترین جنگ ایالات متحدۀ امریکا در خارج از آن کشور را رقم زده است. اما به دلیل این‌که رهبری این جنگ در طول این مدت به دست طالبان یعنی یک نیروی ارتجاعی فیودالی- بورژواکمپرادوری آغشته به شوونیزم غلیظ ملیتی و جنسیتی قرار داشته است، جنگ مذکور تا حال نتوانسته است ظرفیت تام‌وتمام مردمان کشور ما را در مقاومت ملی تبارز دهد....**

**ب – مقاومت طالبان از لحاظ خواست استقلال‌خواهی ناقص یعنی خواست تبدیل حالت مستعمراتی افغانستان به حالت نیمه مستعمراتی یک مقاومت قسمی و ناپیگیر است. قسمی بودن و ناپیگیر بودن این مقاومت قبل از همه به ماهیت طبقاتی فیودالی- بورژواکمپرادوری طالبان مربوط است. این ماهیت باعث می‌گردد که افق دید و مشی سیاسی طالبان در مجموع از دایره و چهارچوب مناسبات امپریالیستی- ارتجاعی بین‌المللی کنونی فراتر نرود و خواست‌های شان در محدودۀ نظام حاکم جهانی قید بماند. در واقع در جهان کنونی مناسبات ارتجاعی نیمه فیودالی مستقل از امپریالیزم نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه این مناسبات فقط در شرایط مستعمراتی یا نیمه‌مستعمراتی می‌تواند وجود داشته باشد.**

**درین‌جا منظور این نیست که طالبان به‌جای حالت مستعمراتی افغانستان صرفاً در آینده خواهان یک حالت نیمه مستعمراتی برای کشور هستند، بلکه هم اکنون نیز در مناطق پای‌گاهی شان در صدد برقراری مناسبات مستقلانۀ حقیقی و همه جانبه نیستند بلکه فقط موجودیت نظامیان اشغال‌گر و پوشالی را درین مناطق نمی‌خواهند و غیر از آن به هیچ تلاشی برای برهم زدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حاکم ارتجاعی، که با رشته های متعدد در پیوند با مناسبات امپریالیستی اشغال‌گرانۀ حاکم قرار دارد، و پایه‌ریزی مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حقیقتاً مستقل و حقیقتاً ملی نمی‌پردازند.»**

**بگذار ایدیولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی بگویند این‌ها « سیاست نهفتۀ پشت جنگ» را درک نمی‌کنند و به این بهانه سیاست جنگ افروزانۀ تحمیلی اشغال‌گران را موَجه جلوه دهند و مقاومت قسمی طالبان را جنگ امپریالیستی جا بزنند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در صفحۀ اول مقاله‌اش می‌گوید که مارکس و انگلس مخالف «با جنبش‌های چکسلواکیه و اسلاوهای جنوبی که بر آن‌ها طبقات پیش‌سرمایه داری مسلط بودند و توسط تزاریزم برای تقویت و توسعۀ استبداد روسی به کار گرفته می شدند» بودند. تاکید از ماست.**

**در مطلب فوق که از لنین نقل کردیم او به صورت واضح و روشن گفته که:**

**«در عمل، بورژوازی آلمان بر ضد صربستان به لشکرکشی غارت‌گرانه‌ای دست زده می‌خواهد آن را منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه کند.» (تاکید از ماست)**

**در این جا به خوبی دیده می‌شود که لنین نه تنها از جنبش اسلاوهای جنوبی دفاع نموده، بلکه جنبش‌شان را انقلاب ملی خوانده است.**

**طوری که قبلاً گفتیم "سازمان رهایی افغانستان" برای مشوب ساختن ذهن نسل جوان و مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان به گفته‌هایی از مارکس و انگلس در زمان رقابت آزاد که بورژوازی مترقی بوده استناد می‌جوید که فعلاً از اعتبار ساقط است.**

**چرا "سازمان رهایی افغانستان" به گفته‌هایی که در شرایط فعلی فاقد اعتبار است اتکا می‌نماید؟ دلیلش واضح و روشن است، این سازمـان می‌خواهد با استناد به چنین نقل قول‌هایی نسل جوان را بفریبد و جنگ مقاومت قسمی طالبان علیه اشغال‌گران را کاملاً فاقد اعتبار اعلان کند و از این طریق به جنگ اشغال‌گرانۀ تحمیلی جنبۀ مترقی بدهد و انقیاد‌طلبی را بیش از پیش دامن بزند.**

**امروز به خوبی مشاهده می‌کنیم که بورژوازی "متمدن" و "مترقی" امپریالیستی، افغانستان را اشغال نموده و با رژیم دست‌نشاندۀ خودشان در آن قرار دادهای تحمیلی به خاطر حفظ و تداوم اشغال کشور بسته است.**

**هر گاه کسی علیه اشغال بایستد و قراردادهای تحمیلی را نامشروع بخواند و توده‌ها را برای قیام علیه اشغال‌گران دعوت نماید، آن وقت است که فریاد بورژوازی "متمدن" امپریالیستی در بارۀ "تمدن"، "نظم"، "فرهنگ" و "میهن" بلند می‌شود و به اتفاق رژیم‌های پوشالی با توپ و تانگ و بمب افگن‌ها به سرکوب می‌پردازد. ما شاهد چنین سرکوب‌گری‌های اشغال‌گرانه از سال‌های 1839 تا 1919 و از 1357 تا بیرون شدن اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم روس و سقوط رژیم دست‌نشانده و هم‌چنان از سال 2001 تا کنون می‌باشیم. در هر سه دورۀ اشغال به خوبی دیده می‌شود که اشغال‌گران استعمارگر، سوسیال‌امپریالیست و امپریالیست «از کلیه نظامات عقب‌مانده و زوال یابندۀ قرون وسطایی پشتیبانی» و حمایت نموده اند.**

**شکی نیست که چهار دهه جنگ در افغانستان توده‌ها را تعلیم داده است و تعلیم خواهد داد، مسئله‌ای که در چنین شرایطی در مقابل ما قرار دارد، این است که آیا ما خواهیم توانست آموزش انقلابی خود را در پیوند تنگاتنگ با توده‌های زحمت‌کش به نیروی مادی بدل نماییم و جنگ مقاومت ملی و مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و اشغالگران مرتجع داعشی برپا نماییم و به پیش بریم.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان تمام مساعی خود را همیشه متوجه این هدف عالی ساخته و به طور مرتب و منظم به کارهای تبلیغی و ترویجی در این زمینه پرداخته است. حزب ما معتقد است که این کار همواره ضروریست و باید برای تشکل و تربیت توده ها به طور جدی کار نمائیم.**

**در شرایطی که افغانستان مورد تهاجم اشغال‌گران قرار گرفته و کشور ما به اشغال شان در آمده است مرکز ثقل عمدۀ سیاسی این تربیت و تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در هم‌نوایی با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده و ساختن احزاب علنی راجستر شده و یا این که در ساختن حزب مخفی، ایجاد ارتش انقلابی و جبهۀ متحد ملی؟**

**آن‌هایی که می‌خواهند اشغال کشور را مشروعیت قانونی بخشند مانند"سازمان رهایی افغانستان" و "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" سیاست اولی را برگزیده اند. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به خاطر تدارک و برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، سیاست دومی را برگزیده است و معتقد است که بدون برگزیدن این شیوه نه می‌توان پیوند تنگاتنگ با توده‌ها حاصل نمود و آن‌ها را با روح انقلابی آموزش داد و نه می‌توان جنگ مقاومت پی‌گیر و اصولی علیه دشمنان عمدۀ کشور برپا نموده و پیش برد. ایدیولوگ‌های بورژوازی به خوبی این موضوع را درک می‌کنند. به همین جهت است که برای شکل‌های علنی اهمیت قایل اند و آن را ستایش می‌کنند.**

**در شرایط کنونی افغانستان هیچ چیز خطرناک‌تر از آن نیست که وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی به فراموشی سپرده شود و از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی در این محور کاسته شود. فراموشی وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و فراموش نمودن شعارهای تاکتیکی اصولی بر محور این وظیفه، تسلیم‌طلبی و پشت نمودن به منافع حقیقی طبقۀ کارگر است.**

**تعیین وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و تدوین استراتیژی و تاکتیک صحیح و اصولی برای حزبی که می‌خواهد پرولتاریا و توده‌های زحمتکش را طبق روح و اصول کمونیزم (مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم) رهبری نماید، نه این که از دنبال حوادث گام بردارد، حایز نهایت اهمیت است. اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین بیان این نظرات را ارائه نموده است. ما با صراحت می‌گوییم که در اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هیچ گونه ابهامی وجود ندارد و در آن استراتیژی و تاکتیک حزب به طور واضح و روشن و دقیق بیان گردیده است. وارسی اساس‌نامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در شرایط کنونی از نقطۀ نظر اصول مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی برای کسانی که نیاز عاجل مبارزاتی را درک نموده و می‌خواهند موجبات وحدت اصولی رزمنده را عملاً فراهم نمایند و نمی‌خواهند به دادن پند و اندرز اکتفا ورزند ضروری است.**

**در شرایط اشغال کشور مبارزه با قرون وسطایی‌ها عمده است یا فرعی؟**

**"سازمان رهایی افغانستان" برای این که چهرۀ انقیاد‌طلبانۀ خود را بپوشاند، به چند نقل‌قول لنین که اکثر آن‌ها را تحریف و مطابق ذوق و علاقه خود تحلیل و تفسیر نموده متکی گردیده است، در حالی که این نقل‌قول‌ها چهرۀ انقیادطلبانه و تسلیم‌پذیری شان را برملا می‌سازد. به چند گفته از لنین که توسط "سازمان رهایی افغانستان" نقل شده توجه نمایید:**

**نقل‌قول‌ها را شماره می‌زنیم و در مورد هر یک جداگانه بحث خواهیم نمود:**

**1 ـ « تا آن جا که بورژوازی ملت ستم‌کش با ملت ستم‌گر مبارزه می‌کند، تا آن جا ما همیشه و در هر موردی راسخ‌تر از همه طرف‌دار وی هستیم، زیرا ما شجاع‌ترین و پی‌گیرترین دشمنان ستم‌گری هستیم. در آن‌جا که بورژوازی ملت ستم‌کش از ناسیونالیزم بورژوازی خود طرف‌داری می‌نماید ما مخالف وی هستیم.» (صفحۀ ششم مقاله)**

**2 ـ «سوسیالیست‌ها نه تنها باید خواستار بدون چون و چرا و فوری و بدون غرامت آزادی مستعمرات باشند ـ و این خواست در مفهوم سیاسی چیزی کم‌تر از شناسایی حق تعیین سرنوشت نیست ـ بلکه به صورتی مصممانه از عناصر انقلابی در جنبش بورژوا دموکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها پشتیبانی و در صورت لزوم به شورش و جنگ انقلابی شان علیه قدرت‌های امپریالیستی که بر آنان ستم روا می‌دارند، یاری رسانند.»)همانجا)**

**3 ـ «پافشاری لنین بر ضرورت مبارزۀ انقلابیون کمونیست علیه انحرافات ارتجاع و جریان‌های گوناگون طبقاتی در کشورهای مستعمراتی وابسته، پشتیبانی از جنبش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای ستم‌کش و تفاوت‌گذاردن بین آن جنبش‌ها و کشمکش طبقات ارتجاعی با امپریالیست‌ها، در اثر بزرگش "طرح‌های اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی"(1920) چنین بیان یافته است: "لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند." و "لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند." » (صفحۀ 6 و7)**

**4 ـ « او علی‌الرغم طرف‌داری از اتحاد جنبش‌های کمونیستی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با در نظر داشت پای‌گاه طبقاتی آن‌ها، کمونیست‌ها را از حل شدن در جنبش‌های ملی بر حذر می دارد: "لزوم مبارزه علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیزم بزند: انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که احزاب پرولتری آینده ، که کمونیست بودن ان‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب مانده متحد گردند و با روح درک وظایف خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند: انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌یی‌ترین شکل آن، بی‌چون‌وچرا محفوظ دارد.» (صفحۀ هفتم)**

**اینک می‌پردازیم به بررسی هر یک از نقل‌قول‌ها:**

**"سازمان رهایی افغانستان" نقل‌قول شماره یک را تحریف نموده و مطابق ذوق و علاقه اش تفسیر نموده است. برای افشای این تحریف ماهرانه گفتۀ لنین را از اثر بزرگش در مورد "حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش" به طور کامل ذکر می‌کنیم:**

**«به ما می‌گویند، شما با پشتیبانی از حق جدا شدن از ناسیونالیزم بورژوازی ملت‌های ستم‌کش پشتیبانی می‌کنید. این آن چیزیست که روزالوکزامبورک می‌گوید و همان چیزیست که سمکوفسکی اپورتونیست، که ضمناً باید گفت در این مسئله یگانه نمایندۀ عقاید انحلال طلبانه در روز نامۀ انحلال‌طلب است، به دنبال وی تکرار می‌نماید.**

**ما در پاسخ می‌گوئیم؛ خیر، آن چه در این مورد برای بورژوازی مهم است همانا راه حل "پراتیک" است، و حال آن که برای کارگران موضوع مهم تفکیک اصولی دو تمایل است. تا آن جا که بورژوازی ملت ستم‌کش با ملت ستم‌گر مبارزه می‌کند، و تا آن جا ما همیشه و در هر موردی راسخ‌تر از همه طرف‌دار وی هستیم، زیرا ما شجاع ترین و پی‌گیر ترین دشمنان ستم‌گری هستیم. در آن‌جا که بورژوازی ملت ستم‌کش از ناسیونالیزم بورژوایی خود طرفداری می‌نماید ما مخالف وی هستیم. باید با امتیازات و اجحافات ملت ستم‌گر مبارزه کرد و هیچگونه اغماضی نسبت به کوشش‌هایی که از طرف ملت ستم‌کش برای تحصیل امتیازات به عمل می آید روا نداشت. هر آئینه ما شعار جدا شدن را به میان نکشیم و آن را تبلیغ نکنیم نه تنها به نفع بورژوازی بلکه هم‌چنین به نفع فیودال‌ها و حکومت مطلقه ملت ستم‌گر عمل کرده ایم.» (لنین در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحه 390 ـ 391) تأکیدات روی کلمات از لنین است**

**آن جاهایی که هایلایت گردیده قسمت‌هایی است که "سازمان رهایی افغانستا ن" از قلم انداخته است. خواننده به خوبی می‌تواند تحریف ریاکارانۀ "سازمان رهایی افغانستان" را درک نماید. رویزیونیزم چیزی نیست جز تحریف صریح مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم. رویزیونیست‌ها سروته گفته‌ها را می‌زنند تا مطابق ذوق و علاقۀ شان جور شود.**

**وقتی لنین از طرف اپورتونیست‌ها سرزنش می‌شود که با به میان کشیدن حق جدا شدن ملت ستم‌کش از ناسیونالیزم بورژوازی ملت ستم‌کش دفاع می‌نماید وی دو تمایل اساسی را به میان می‌کشد و از دو تمایل یعنی وحدت و مبارزه صحبت می‌کند. لنین به صراحت می‌گوید که: «باید با امتیازات و اجحافات ملت ستم‌گر مبارزه کرد و هیچ گونه اغماضی نسبت به کوشش‌هایی که از طرف ملت ستم‌کش برای تحصیل امتیاز به عمل می‌آید روا نداشت» چیزی که "سازمان رهایی افغانستان" آن را از قلم انداخته است. چرا چنین نموده است؟ به خاطر این که این سازمان هرگز حاضر نیست که این دو تمایل را بپذیرد و با امتیازات و اجحافات ستم‌گرانۀ اشغال‌گران مبارزه نماید. به همین علت است که قسمت‌های هایلایت شده را از قلم انداخته است. "سازمان رهایی افغانستان" با تحریف گفته‌های فوق‌الذکر تلاش می‌ورزد تا تسلیمی و انقیادپذیری خود را در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده توجیه نماید. در این گفتۀ نقل شده از لنین به خوبی دیده می‌شود که لنین به صراحت از حق جدا شدن ملت ستم‌کش از سلطۀ ملت استعمارگر دفاع نموده است.**

**مائوتسه‌دون در جنگ مقاومت ضد جاپان در برابر مقاومت‌های قسمی و حتی در مورد سرسختان ضد کمونیست چنین موضع‌گیری می‌نماید:**

**«ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم جاپان پشتیبانی می‌کنم، اگر چه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است، زیرا که مقاومت قسمی تا اندازه ای خصلت انقلابی دارد، زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.» (منتخب آثارـ جلد دوم- صفحۀ 85- تأکید از ماست)**

**«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه به کاربرد؛ متحد شدن به آن‌ها تا آن جا که حاضر به مقاومت در برابر جاپان اند، منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می‌ورزند. نظر به این که مقاومت آن‌ها در برابر جاپان دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن‌ها تا آن جا که علیه جاپان مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند.(مثلاً آن گاه که با تجاوزکاران جاپانی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خاینان به ملت به مبارزۀ جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزۀ آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، به طوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دو جنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی هم‌کاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار جاپان از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مائوتسه‌دون- منتخب آثار- جلد دوم- صفحات 667– 668)**

**مائوتسه‌دون از وحدت با سرسختان ضد کمونیست صحبت می نماید. سرسختان ضد کمونیست چه کسانی اند؟ بهتر است این تعریف را از زبان مائوتسه‌دون بشنویم و ببینیم که مائوتسه‌دون چه کسانی را سر سخت نامیده است، که در زمان اشغال چین توسط جاپان از سیاست دوگانه علیه شان صحبت نموده است:**

**«رفقا، آیا شما فکر می کنید که تا ما جلسۀ تشکیل دهیم و تلگراف بفرستیم سرسختان به هراس خواهند افتاد و بیدرنگ براه ترقی خواهند رفت و بفرمان ما گوش فرا خواهند داد؟ نه، آنها به این آسانی منقاد نخواهند شد.**

**بسیاری از سرسختان مکتب خاص سر سختی را گذرانده اند. آنها امروز سرسخت اند و فردا و حتی پس فردا هم سرسخت خواهند ماند. "سرسخت" کیست؟ سرسخت کسی است که متحجر شده است، گرفتار جمود است، نه امروز و نه فردا و نه پس فردا قادر به پیشرفت نیست. این‌گونه اشخاص را سر سخت می نامند.» (منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحه 617 و 618)**

**با این حال مائوتسه‌دون از وحدت و بکار گیری سیاست دوگانه با سرسختان ضد کمونیست صحبت می نماید. اما، ما از وحدت با طالبان سخن نمی‌گوییم بل‌که در شرایط کنونی حمایت و مبارزه در قبال آن‌ها را مطرح می‌نماییم. چون افغانستان مورد اشغال امپریالیست‌های اشغال‌گر قرار گرفته لذا مصالح مبارزۀ طبقاتی در تابعیت از مصالح مقاومت علیه اشغال‌گران قرار دارد. بدین معنی که شرایط کنونی انقلاب ملی در اولویت و انقلاب دموکراتیک نوین در تابعیت از آن قرار دارد. انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک نوین گرچه از هم جدا می‌باشد اما مکمل یک دیگر اند. این دو تمایل در شرایط کنونی باید دقیقاً از هم تفکیک گردد. اما "سازمان رهایی افغانستان" طبق نظریۀ اپورتونیستی و رویزیونیستی اش حرکت می‌کند و وقعی به این دو تمایل نمی‌گذارد. مائوتسه دون در جنگ مقاومت ضد جاپان به صراحت می‌گوید که «در جنگ مقاومت ضد جاپاني همه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. اين اصلي است تخطي ناپذير. از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضد جاپاني قرار گيرد، نه اين كه با آن در تضاد افتد.» (تأکیدات از ماست)**

**«در کشور نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضاد غیرعمده تصویر بغرنجی به دست می‌دهد. موقعی که امپریالیزم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوز‌کارانه دست می‌زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشت ناچیز خاینین به ملت، می‌توانند مؤقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیزم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم و این کشور به تضاد عمده بدل می‌شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (من‌جمله تضاد عمده [قبلی] یعنی تضاد بین نظام فیودالی و توده‌های عظیم مردم) مؤقتاً به ردیف دوم می‌روند و جنبۀ تبعی به خود می‌گیرند.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحۀ 502) تأکیدات از ماست.**

**طوری که دیده می‌شود "سازمان رهایی افغانستان" علاقه ای به این بحث‌های مائوتسه دون ندارد. نه تنها علاقه ای ندارد بلکه بحث تضادها و به خصوص تضاد عمده را قبول ندارد. صحبت از اندیشۀ مائوتسه دون (که در جای خود این هم قابل بحث است) فقط برای فریب و اغواگری از طرف این سازمان به کار گرفته می‌شود. کسانی که موجودیت تضاد عمده در هر مرحله از تکامل جامعه را قبول نداشته باشند رویزیونیست‌های تمام‌عیار هستند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" به ما می‌گوید که شما با پشتیبانی از حق جدا شدن افغانستان از زیر سیطرۀ اشغال‌گران می‌خواهید جنگ طالبان را موجه جلوه دهید. ما در پاسخ می‌گوییم جنگی که از طرف اشغال‌گران بر مردم زحمت‌کش افغانستان تحمیل گردیده یک جنگ غارت‌گرانه، ضد انقلابی و غیرعادلانه است. این جنگ برای الحاق کامل کشور و انقیاد کامل مردمان کشور به راه افتاده است. جنگی که از طرف طالبان رهبری می‌گردد یک جنگ مقاومت قسمی است. این مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم‌پوشالی یک گام به جلو است و نسبت به جنگ غارت‌گرانۀ اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مترقی‌تر است. این بحث مائوئیستی است. در این زمینه بعداً به تفصیل از دیدگاه مائوتسه‌دون بحث خواهیم نمود. برای هر کمونیست (در صورتی که مرتد نشده باشد) و هر حزب کمونیست(مائوئیست) تفکیک اصولی دو تمایل نه تنها مهم بلکه ضروری است:**

**تا آن جایی که طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست مقاومت می‌کنند، ما طرفدار این مقاومت هستیم. «زیرا ما شجاع‌ترین و پیگیرترین دشمنان ستم‌گری» ملی اشغال‌گرانۀ امپریالیزم می‌باشیم. زمانی که طالبان با اشغال‌گران و رژیم پوشالی سروسر پیدا می‌کنند و یا این که جنگ را برای امتیازگیری پیش می‌برند ما در مخالفت با آن‌ها قرار گرفته و آن‌ها را افشا می‌سازیم. ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گویای این حقیقت است. ما علیه الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور با اشغال‌گران و رژیم پوشالی مبارزه می‌کنیم و جداً خواهان جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست می‌باشیم.**

**ما با صراحت اعلام می‌داریم از زمانی که اشغال‌گران امپریالیست به افغانستان حمله نموده و آن را به اشغال خـود در آورده اند، اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و تمام کسانی که با اشغال‌گران هم‌داستان اند و یا این که علناً تسلیم شده و یا خود را برای تسلیم شدن آماده می‌سازند از جملۀ خاینین ملی به شمار می‌روند و دشمنان عمدۀ کشور، مردمان کشور و انقلاب در افغانستان اند.**

**هرگاه ما در شرایط کنونی شعار حق تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان یا به عبارت دیگر حق جدا شدن افغانستان از**

**زیر سلطۀ اشغال‌گرانه امپریالیست‌ها را مطرح ننمائیم و علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی به مبارزه بر نخیزیم و وظیفۀ مبارزاتی عمدۀ خود را مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده ندانیم در حقیقت در صف اشغال‌گران ایستاده و به نفع شان عمل نموده ایم. امروز "سازمان رهایی افغانستان" در همین منجلاب افتاده است.**

**ما در شرایط خاص کشور خود مبارزه می کنیم، ما از امتیازات بورژوازی کشورهای اشغال‌گر و رژیم پوشالی دفاع نمی‌کنیم. ما خواهان آنیم که طبقۀ کارگر را با روح انترناسیونالیزم پرولتری پرورش دهیم. بناءً «ما نمی‌توانیم فلان راه و یا بهمان راه تکامل ملی را تضمین نمائیم. ما از تمام راه‌های ممکنه به سوی هدف طبقاتی خود به پیش می‌رویم.» (لنین ـ مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول- قسمت دوم ـ صفحۀ 392 ـ 393 ـ تأکید روی کلمه از لنین است)**

**با آن هم ما می‌گوئیم که بدون دفاع از حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست و در تابعیت از آن، بدون مبارزه با شوونیزم ملی و جنسی طالبان و بدون مبارزه با خرافات شان نمی‌توان تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به پیش سوق داد و به سوی هدف استقلال کشور و آزادی ملی پیش رفت. "سازمان رهایی افغانستان" در شرایط کنونی این سوال را مطرح می‌سازد که آیا برای افغانستان از طریق مقاومت طالبانی تشکیل یک دولت مستقل و دموکرات مقدور است؟ آیا طالبان نیروهای دموکرات را می‌پذیرند؟**

**ما می‌گوئیم که این به هزار عامل مربوط است. از قبل نمی‌توان آن را تضمین نمود. نباید در این مورد حدس پوچ زد، بل که باید طرفدار آن چیزی بود که جنبۀ مسلم دارد و آن حق افغانستان در جدا شدن از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست است. ما این حق را به رسمیت می‌شناسیم . ما هیچ گاه از الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور و امتیازطلبی اشغال‌گران امپریالیست دفاع نکرده و نمی‌کنیم. ما تمام کار ترویجی و تبلیغی خود را علیه این امتیازطلبی به پیش می‌بریم و به این ترتیب توده‌ها را با روح شناسایی حق جدا شدن افـغـانـسـتـان از زیـر سـلـطـۀ اشـغـال‌گـران**

**امپریالیست و رژیم پوشالی و روحیۀ نفی امتیازطلبی امپریالیستی پرورش می‌دهیم.**

**بگذار ایدیولوگ‌های انقیادطلب این تبلیغ و ترویج را دفاع از طالبان بخوانند، اما عملاً همین تبلیغ و ترویج و فقط همین تبلیغ و ترویج است که توده‌ها را سمت‌وسوی دموکراتیک داده و آن‌ها را در این مسیر تربیت می‌نماید و زمینۀ برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را آماده می‌سازد.**

**"سازمان رهایی افغانستان" زیر نام این که طالبان قرون وسطایی اند و هیچ اعتقادی به جنبش‌های دموکراتیک ندارند، انقیادطلبی و تسلیمی خود را مستور ساخته و عملاً به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی توده‌ها را به انقیادطلبی دعوت می‌کند. در حقیقت این تبلیغ و ترویج «طفرۀ خایفانه از جواب به این مسئله است که آیا شناسایی برابری حقوق ملل شامل شناسایی حق جدا شدن آن‌ها نیز می‌شود یا نه؟» (لنین- همان اثرـ صفحۀ 395)**

**حال از "سازمان رهایی افغانستان" سوال می‌کنیم که افغانستان در شرایط کنونی حق دارد که از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست جدا شود یا نه؟ اگر جواب مثبت است، پس معلوم می‌شود که این سازمان با بحث ما موافق است و اگر منفی است، پس معلوم می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان"مدافع سرسخت اشغال‌گران امپریالیست و الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور است.**

**این هم گفتۀ دومی که "سازمان رهایی افغانستان" از لنین نقل نموده است:**

**«سوسیالیست‌ها نه تنها باید خواستار بدون چون و چرا و فوری و بدون غرامت آزادی مستعمرات باشند ـ و این خواست در مفهوم سیاسی چیزی کم‌تر از شناسایی حق تعیین سرنوشت نیست- بلکه به صورت مصممانه از عناصر انقلابی در جنبش بورژوا دموکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها پشتیبانی و در صورت لزوم به شورش و جنگ انقلابی شان علیه قدرت‌های امپریالیستی که بر آنان ستم روا می‌دارند، یاری رساند.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" هیچ توضیحی پیرامون گفتۀ فوق نداده فقط با بیان آن اکتفا نموده و قبل از بیان این گفته بیان کرده که «تأکید لنین به مسئله، در "انقلاب سوسیالیستی و حـق تـعـیـیـن سـرنـوشـت مـلـل"(1916) هـــم**

**وضاحت دارد:»**

**هرگاه به گفتۀ فوق دقت شود دیده می‌شود که سخن مذکور دو جنبه دارد: اولی که لنین روی آن اصرار ورزیده، خواست بدون چون و چرای آزادی مستعمرات از چنگال اشغال‌گران است و این مطلب برایش در اولویت قرار دارد و این خواست آزادی را به مفهوم سیاسی آن یعنی حق جدا شدن تعبیر نموده، چیزی که اصلاً "سازمان رهایی افغانستان» آن را به رسمیت نمی‌شناسد. در مسئلۀ دوم تأکید بر کمک کمونیست‌ها به نیروهای انقلابی این نهضت هاست. گفتۀ لنین هیچ گاه به این مفهوم نیست که اگر در نهضت‌های ضد اشغال‌گران نیروی انقلابی وجود نداشت باید از خواست آزادی و جدایی کشور مستعمره از چنگال اشغال‌گران سر باز زد و علیه آن به مبارزه برخاست.**

**هر گاه کشور ضعیف مورد اشغال‌گری قرار می‌گیرد و نهضت برای آزادی آن کشور در مقابل اشغال‌گران ایجاد می‌شود، اگر در آن کشور نیروی انقلابی در بطن نهضت وجود نداشته باشد و یا این که ضعیف بوده و توانایی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را نداشته باشد، در چنین حالتی وظیفۀ مارکسیست- لنینیست- مائوئیست‌ها چیست؟ نظاره‌گر اوضاع باشند؟ یا به بهانۀ این که نیروی مترقی و انقلابی در نهضت وجود ندارد با اشغال‌گران هم‌نوا شده و بر ضد نهضت صف آرایی نمایند؟ و یا این که حق جدا شدن را بدون چون و چرا به رسمیت بشناسند و برای تقویت و گسترش نیروهای مترقی و انقلابی و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بکوشند؟**

**از نظر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در قدم اول باید بدون چون و چرا خواستار رهایی کشور از حالت مستعمراتی بود و ثانیاً برای تقویت و گسترش جنبش انقلابی در مسیر برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کوشید. چنان‌چه از زمان اشغال افغانستان تا کنون حزب ما به این باور بوده و علاوه بر این که حق جدا شدن افغانستان را به رسمیت شناخته و جنگ طالبان را در حد یک جنگ مقاومت قسمی تائید نموده است؛ شعارش این بوده و هست که جنگ قسمی جنگ حقیقی توده‌ها نیست و نمی‌تواند مدافع کامل میهن باشد و لذا برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (جنگ حقیقی توده‌ها و حقیقتاً انقلابی) یک ضرورت است. چیزی که مائوتسه‌دون در تمام مقاومت‌ها علیه اشغال‌گران بر آن تاکید می‌ورزید.**

**تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی یگانه شعار صحیح است که هر انقلابی باید در شرایط کنونی ره‌نمای عمل خود قرار دهد. روش ضد این عمل زیر هر نام و نشانی که باشد خیانت ملی محسوب می‌شود و زمینۀ سازش هر چه بیش‌تر طبقۀ کارگر و بقیۀ زحمت‌کشان را با اشغال‌گران و خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان آماده می‌سازد. این همان چیزی است که مورد قبول اشغال‌گران قرار دارد.**

**«خلق‌های ستم‌دیده و ملل رنج‌کشیده هرگز نباید برای کسب آزادی چشم امید به "خردمندی" امپریالیست‌ها و سگ‌های زنجیری آن‌ها بدوزند. آن‌ها فقط با تحکیم همبستگی و مبارزۀ پی‌گیر خود است که می‌توانند شاهد پیروزی را در آغوش کشند.»**

**حقیقت مسلم اینست که در افغانستان تنها رژیم دست‌نشانده و احزاب و سازمان‌های جهادی و خلقی پرچمی‌ها نیستند که ادعا می‌کنند امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان علیه تروریزم می‌جنگند، بل‌که پاره ای از اشخاص و احزاب تسلیم‌طلب که ادعای "شعله‌یی" بودن دارند نیز چنین یاوه‌گویی‌هایی سر می‌دهند. بدین طریق آن‌ها نه تنها خواهان شکست اشغال‌گران در افغانستان نیستند، بلکه خواهان تسلط کامل اشغال‌گران بر افغانستان می‌باشند. آن‌ها هیچ شرمی به دل راه نمی‌دهند که از طریق تلویزیون‌ها اعلام کنند که: «کشورهای دوست باید ارتش افغانستان را با سلاح‌های مدرن‌تر تجهیز نماید تا بتواند تروریست‌ها را نابود کند.» آن‌ها با بی‌شرمی جنگ علیه اشغال‌گران امپریالیست را در ذهنیت توده‌های ستم‌دیده "تروریزم" جا می‌زنند و بدین گونه هم‌یار و هم‌دست اشغال‌گران گردیده و خواهان شکست مقاومت قسمی علیه اشغال‌گران اند. آن‌ها خواهان آنند تا جنگ اشغال‌گرانۀ امپریالیست‌ها را در افغانستان جنگ "تدافعی" جا بزنند. در حالی که بزرگ‌ترین تروریست‌ها در سطح جهان امپریالیست‌های اشغال‌گرند و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست و خادم و خدمت‌گار آن‌ها است. جنگ تحمیلی اشغال‌گران علیه مردم ما، جنگ ضدانقلابی و ناعادلانه است. هر مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست باید خواستار بی‌قید وشرط و بلاعوض و فوری آزادی مستعمرات باشد. این خواست در بیان سیاسی بنا به قول لنین مفهوم دیگری ندارد جز شناختن حق تعیین سرنوشت برای خود.**

**حالا مطالب نقل شدۀ سوم و چهارم را به ارزیابی می‌گیریم:**

**3 ـ «پافشاری لنین بر ضرورت مبارزۀ انقلابیون کمونیست علیه انحرافات ارتجاع و جریان‌های گوناگون طبقاتی در کشورهای مستعمراتی وابسته، پشتی‌بانی از جنبش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای ستم‌کش و تفاوت گذاردن بین آن جنبش‌ها و کشمکش طبقات ارتجاعی با امپریالیست‌ها، در اثر بزرگش "طرح‌های اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی"(1920) چنین بیان یافته است: "لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند." و "لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند."» (صفحۀ 6 و7 مقاله)**

**4 ـ « او علی‌الرغم طرفداری از اتحاد جنبش‌های کمونیستی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با در نظر داشت پایگاه طبقاتی آن‌ها، کمونیست‌ها را از حل شدن در جنبش‌های ملی بر حذر می‌دارد: "لزوم مبارزه علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیزم بزند: انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتی‌بانی کند که احزاب پرولتری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح درک وظایف خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند: انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌یی‌ترین شکل آن، بی‌چون و چرا محفوظ دارد» (صفحۀ هفتم مقاله)**

**این بحث لنین کاملاً بجا و درست است. مشکل اساسی "سازمان رهایی افغاستان" اینست که دیدگاهش مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی نیست. چرا؟**

**به خاطر این که نمی‌تواند و یا به‌تر بگوییم نمی‌خواهد اوضاع و شرایط کنونی افغانستان را از دیدگاه مائوئیستی تحلیل و تجزیه نماید. مشکل شان اینست که اعتقادی به تضاد عمده ندارند. به همین علت است که تضادها را با هم خلط می‌نمایند. با خلط نمودن تضادهاست که نمی‌توانند تحلیل درستی از جنگ کنونی داشته و ره‌نمود درستی ارائه نمایند. مائوتسه‌دون در مورد تضادها و حل یک تضاد مشخص می‌گوید: تا زمانی که تضاد عمده مشخص نگردد نمی‌توان دیگر تضادها را به آسانی حل نمود.**

**«... در مطالعۀ يك پروسۀ مركب كه حاوي دويا چند تضاد است، بايد نهايت سعي براي دريافتن تضاد عمده شود. به مجردي كه تضاد عمده معين شد كليه مسايل را مي‌توان به آساني حل كرد.»، «... نمي‌توان نسـبت به همه تضادهاي يك پروسـه برخورد يكسـان داشـت، بلكه بايد ميـان تضاد عمـده و تضــادهـاي غيرعمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعي براي يافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحۀ 504)**

**"سازمان رهایی افغانستان " نمی‌خواهد کوچک‌ترین زحمتی در این مورد به خود بدهد. اگر این زحمت را به خود می‌داد دقیقاً چنین مسایلی را به میان نمی‌کشید و به خوبی درک می‌کرد که در کشور اشغال شدۀ افغانستان «لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند.» و «لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند.» تابع مبارزۀ ملی علیه اشغال‌گران اند که هی‌چگاه نباید به فراموشی سپرده شود.**

**حزب ما به خوبی این بحث لنین را درک می‌نماید، اما مبارزاتش را در شرایط کنونی بر محور تضاد عمدۀ کشور به پیش می‌برد. در شرایط کنونی که افغانستان مورد تاخت‌و‌تاز اشغال‌گران امپریالیست قرار گرفته و اشغال شده است، تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی (رژیم دست‌نشانده، تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان) تضاد عمده بوده و بقیه تضاد‌ها به شمول تضاد طبقاتی به ردیف دوم قرار می‌گیرد. در اینجاست که حزب ما تضاد با طالبان را به عنوان تضاد درجه دوم و فرعی نشانی نموده و مبارزاتش با طالبان را به عنوان مبارزۀ غیر قابل انصراف اما غیرعمده پیش می‌برد.**

**ما در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (شعله جاوید) این مبارزه را به خوبی پیش برده ایم و حتی در شمارۀ 19 شعلۀ جاوید دور چهارم از طریق انتشار گزارش وصفی و تحلیلی خبرنگار آزاد ("غزنوی") در مورد جنگ غزنی و در واقع تائید مواضع آن گزارش، مواضع خود را در مورد جنگ مذکور به روشنی مشخص نموده، خام‌بازی و خام‌اندازی توهم‌آمیز طالبان در این جنگ را محکوم کرده ایم.**

**لنین در اثر خود از "لزوم مبارزه" علیه روحانیون و پان اسلامیزم بحث می‌کند، نه این که آن را آن قدر بزرگ نماید که حق جدا شدن کشور مستعمره را تحت تأثیر قرار دهد. این تعبیر "سازمان رهایی افغانستان" از لزوم مبارزه علیه روحانیون و پان اسلامیزم به معنی تحکیم موقعیت اشغال‌گران و خان‌ها، ملاکین و آخوندهایی که در صف اشغال‌گران ایستاده اند می‌باشد. این یک تحریف کاملاً آشکار و رویزیونیزم تمام عیار است.**

**هر گاه خواننده به مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان"عمیق گردد به خوبی در می یابد که از ابتدا تا انتهای مقاله یک کلمه علیه اشغال‌گران نگفته است. این خاموشی در مقابل اشغال‌گران به چه معنی است؟ هر خواننده فکوری به خوبی درک می‌کند که این خاموشی به معنی حمایت از اشغال‌گران به عنوان نیروهای "مترقی" ای که علیه "تروریست‌ها" مبارزه می‌کنند، می باشد. "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها لفظاً، بلکه عملاً این گفته را تثبیت نموده است، از شروع کنفرانس بن تا کنون این سازمان در کنار اشغال‌گران امپریالیست ایستاده، از برنامه‌های‌شان حمایت نموده و به خایین‌ترین افراد (شاه شجاع سوم) کمپاین انتخاباتی راه انداخته است.**

**«لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع قرون وسطایی که در کشورهای عقب‌مانده صاحب نفوذ هستند» به این معنی نیست که تضاد عمده را فراموش نمود، آن را جایگزین تضاد عمده نمود و در صف اشغال‌گران و خاینین ملی قرار گرفت. بلکه به این معنی است که مبارزه علیه این قشر در زمان اشغال کشور به عنوان دشمن غیرعمده ضروری و الزامی است. حتی در زمانی که کشور نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است باید این مبارزه را در تابعیت از مبارزه طبقاتی پیش برد.**

**حزب ما هیچ وقت این مبارزه را به عنوان مبارزه علیه دشمن غیر عمده به فراموشی نسپرده و به خوبی تا کنون پیش برده است. در زمانی که چین مورد تجاوز و اشغال‌گری جاپان قرار گرفت مائوتسه‌دون به صراحت اعلام نمود که:**

**«امپریالیست‌های چاپان، ایتالیا.... دشمنان عمدۀ ما هستند نه ارتجاع داخلی.» هدف مائوتسه‌دون از ارتجاع داخـلـی**

**کیانند؟ این موضوع ضرورت به تفصیل ندارد، زیرا روشن است که هدف مائوتسه‌دون از ارتجاع داخلی آن مرتجعینی**

**اند که علیه اشغال‌گران جاپانی ایستاده اند، که حتی سر سختان ضد کمونیست را نیز در برمی‌گیرد. ما این بحث را بعداً از قول مائوتسه‌دون به‌تر خواهیم شگافت و تحریف صریح و آشکار مائوئیزم "سازمان رهایی" را نشان خواهیم داد.**

**هر کمونیست در صورتی که مرتد نگردیده باشد به خوبی در مورد نهضت‌های ملی کشورهای مستعمره علیه اشغال‌گران امپریالیست آگاهی دارد و می‌داند که این جنبش‌ها چه مسیری را می‌پیماید، بناءً هیچ‌گاهی در این نهضت‌ها حل نمی‌گردد و به آن رنگ کمونیزم را نمی‌زند، بلکه تلاش می‌ورزد تا از طریق برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست راه تکامل آیندۀ این نهضت‌ها را ترسیم نماید.**

**حزب ما در شمارۀ چهارم شعلۀ جاوید دور چهارم، گذشتۀ نیروی چپ افغانستان را دقیقاً تحلیل نموده و جنبه‌های منفی اشتراک شان را در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم روس مورد انتقاد قرار داده است. یکی از مشکلات تمام نیروهای انقلابی در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم روس این بود که در جنبش مقاومت حل گردیده و تحت رهبری احزاب اسلامی حرکت نمودند. نه تنها این کار را کردند بلکه بعضی از سازمان‌ها مانند "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" تحت تأثیر "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" قرار گرفته که با دل‌وجان آن را پذیرفتند.**

**در آن زمان "سازمان رهایی افغانستان" یک دنده از احزاب مذهبی و حتی از حل شدن در آن‌ها دفاع می‌نمود و این حرکتش را مارکسیستی ـ لنینیستی توجیه می‌کرد. به بحث "سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست توجه نمایید:**

**«مزدوران روس، تروتسکیست‌ها و سایر منحرفین و کلیه دشمنان مردم و مارکسیزم، جنبش قهرمانۀ ما را با انواع اتهامات محکوم می‌کنند. این پدیده ای بدی نیست زیرا اصالت جنبش ملی ما را می‌رساند. اما ناشی از خراب‌کاری و لجن‌پراگنی آن‌ها در صفوف مردم نظریاتی این‌جا و آن‌جا سر می‌زنند و کسانی مدعی می‌شوند که گویا چون در جنبش کنونی افغانستان فیودال‌ها، متنفذین و روحانیت شرکت دارند بناءً این جنبش مترقی نه بلکه ارتجاعی است. آن‌ها اوضاع در مجموع را به فراموشی می‌سپارند. آن‌ها جهت اصلی و عمده (تأکید از ماست) تاریخی این جنبش را که ضد بیگانه و یک امپریالیزم مهاجم است در نظر ندارند. شرکت فیودال‌ها ماهیت و جهت عمدۀ این جنبش عظیم را تغییر نمی‌دهد. بسیاری از فیودال‌ها در طول تاریخ کشور ما و سایر انقلابات آزادی‌بخش شرکت نموده اند و چون آن‌ها در این مرحله ضد امپریالیزم و تجاوز بیگانه بوده و نقش مثبت داشته اند، بناءً شرکت فیودال‌ها در جنبش مقاومت ماهیت اصلی این جنبش بزرگ را به هیچ صورت تغییر نمی‌دهد. در یک جنش بزرگ ضد تجاوز بیگانه مهم نیست که چه طبقه و چه قشری شرکت‌دهی و رهبری را دارند. مهم آنست که این جنبش ضد امپریالیزم متهاجم و متعرض بیگانه است یا خیر؟ آن را ضربه می‌زند یا خیر؟ اگر چنین باشد پس استقلال‌طلبانه است و در جهت کسب آزادی ملی است. و جهت عمدۀ جنبش ملت ما نیز چنین است. (تأکید از "مشعل رهایی" است) هر فردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جز خلق به شمار می‌رود. در جنبش مارکسیستی کشور ما دو گرایش در مورد خصوصیات مذهبی ملی و جنبش عمومی ملت دیده می‌شود که این دو گرایش "چپ" و راست می‌باشد که علی‌الرغم غیر سیستماتیک بودن و تعدیل آن به مشی سیاسی دقیق به نحوی از انحا وجود دارد و این‌جا و آن‌جا تبارز می‌کند، که اینجا اشاره ای بدان‌ها می‌شود:**

**هر دو گرایش شرایط محصول عینی است که در آن جنبش ملی توده‌ها شدیدا متأثر است از مذهب، گرایش "چپ" مارکسیزم را در تضاد با جنبش ملی مذهبی کنونی می‌بیند و آن را غیر قابل انطباق با واقعیت عینی می‌داند. این گرایش هر گونه انعطاف در سبک کار و تاکتیک را در این جنبش عدول از مارکسیزم دانسته و هر گونه وحدت با نیروهای مذهبی این جنبش را سازش در اصول می‌داند. (تاکید از ماست) این گرایش طرفدار کمونیزم "ناب"، "نیروهای ناب انقلاب" و "انقلاب ناب"است. نتیجۀ عملی این گرایش به انفراد کشیدن جنبش مارکسیستی از جنبش توده‌ها است ـ تجرید جنبش مارکسیستی و نفی آن زمینه هایی که امکانات گسترش پایه توده ای را فراهم می‌سازد و باالاخره نفی سیاست جبهۀ واحد است. این گرایش ظاهراً فقط به ایجاد حزب طبقۀ کارگر فکر می‌کند در حالی که ایجاد حزب را در رابطه با جبهۀ واحد و جنبش توده‌ها نمی‌بیند. این گرایش اسلام را فقط به مثابۀ ایدئولوژی فیودالیزم در نظر دارد و جنبه‌های ضد امپریالیستی (تأکید از ماست) آن را فراموش می‌کند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن جنبش در تضاد ملاحظه می‌کنند. خلاصه این گرایش با دگم خود یک برخورد "چپ" را برگزیده و از واقعیات عینی به دور شده و دچار ایده آلیزم تاریخی و سوبژکتویزم می‌گردد. این گرایش محصول آغاز دوران جنبش مذهبی توده‌ها است. (زمانی که سازمان ما با نیروهای اسلامی مبارز "جبهۀ مبارزین مجاهد افغانستان"را ساخت عناصر و دسته هایی از جنبش یکسره این سیاست را دنباله‌روی، سازش‌کاری و عدول از اصول می‌پنداشتند. (تأکید از ماست) ولی به تدریج با پیش‌رفت زمان این گرایش کاهش یافته اما در اشکال مختلف دیگری تبارز یافت... اما از نظر عینی جنبش ملت ما بر ضد تجاوز بیگانه و بیگانه پرستان مزدور است (تأکید از مشعل رهایی است) که بر حسب خیانت رویزیونیست‌ها و عدم پیوند عمیق مارکسیست‌ها با توده‌ها (که قادر نیستند تفاوت میان م. ل های واقعی و مزدوران یک امپریالیزم متجاوز را درک کنند) از نظر ذهنی در شکل ضد "کمونیزم" تجلی یافته است. با در نظر داشت این نکته روشن می‌گردد که شعار ضد "کمونیزم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد.» (سازمان رهایی ـ مشعل رهایی ـ صفحات 66 ـ 67 و 68) تاکید از ماست.**

**هر گاه به نقل‌قول طویل "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست روس عمیق شویم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که نه تنها آن مقاومت را مترقی می‌خواند بل‌که آن را آزادی‌بخش می‌گوید و بدتر از همه "وحدت با نیروهای جهادی" را تائید نموده و با وجودی که این جنبش را "از لحاظ ذهنی ضد کمونیزم" بررسی می‌کند اما آن را ضد کمونیزم نمی‌داند و معتقد بوده است که این جنبش «نه تنها ضد آن نیست بلکه با عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد.»!!**

**"سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم هزاران نسخه از مقالۀ مائوتسه‌دون( در باره سیاست) را چاپ و توضیح نمود. این بدان معنی نبود که "سازمان رهایی افغانستان" اعتقادی به مائوئیزم داشت، بلکه به این منظور بود تا نسلی را بفریبد که «شعار ضد "کمونیزم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد» این سازمان در آن زمان به این طریق دست به تحریف مارکسیزم ـ لنیزم ـ مائوئیزم می‌زد و فعلاً به شکل دیگری یعنی به شکل ظاهراً چپ روانه.**

**به خوبی دیده می‌شود که سرشت و ماهیت ذاتی "سازمان رهایی افغانستان" با تسلیمی و انقیاد پذیری گره خورده است. این سازمان در آن زمان وحدت با نیروهای مذهبی جهادی را مطلق می‌نمود و در این زمان مبارزه با نیروهای مذهبی طالب را مطلق نموده است. این سازمان هیچ گاهی نتوانسته هر دو جهت تضاد (مبارزه و وحدت) را از هم تفکیک نموده و مطابق بر خورد مائوئیستی آن‌ها را تجزیه و تحلیل نماید. سازمانی که کل حیات سیاسی اش با انحراف و ارتداد عمیق ایدئولوژیک ـ سیاسی گره خورده باشد هرگز توانایی تحلیل و تجزیۀ تضادها را نخواهد داشت.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در لفظ صحبت از مارکسیزم ـ لنینیزم می‌نماید، اما در حقیقت خلاف آن در حرکت بوده و هست و مارکس و لنین را برای کوبیدن مارکسیزم ـ لنینیزم به کار می‌گیرد. طوری که دیده می‌شود این سازمان به ایجاد حزب کمونیست از دیدگاه اصولی اعتقادی ندارد، بلکه می‌خواهد حزب به اصطلاح کمونیست را از طریق جبهه بسازد.**

**«بناءً اگر گروه‌ها خواستار کار توده‌ای هستند ناگزیرند در مبارزۀ مسلحانۀ توده‌ها شرکت کنند و سیاست جبهۀ واحدی را در پیش گیرند و در جریان فعالیت توده‌ای متحد شده و حزب طبقۀ کارگر را بسازند.» (مشعل رهایی- صفحۀ 51- تأکیدات از ماست)**

**در این جا عمق انحراف ایدئولوژیک ـ سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی عیان است. این سازمان اصل و اساس اصول مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، حزب کمونیست ـ ارتش توده ای و جبهۀ متحد ملی را معکوس نموده است. بدون حزب کمونیست نمی‌توان ارتش توده ای را ساخت و بدون حزب کمونیست و ارتش توده ای هیچ نیرویی قادر به رهبری توده ها در جبهۀ متحد ملی نخواهد بود. "سازمان رهایی افغانستان" با پیروی از مشی رویزیونیستی سه جهانی و پذیرفتن "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" به این اعتقاد رسیده بود که مهم نیست "جبهۀ متحد ملی" را چه قشر و طبقه ای رهبری می‌کند. این طرح جداً با اصول مائوئیستی جبهۀ متحد ملی در تضاد است.**

**بناءً در آن زمان "سازمان رهایی افغانستان"، مانند امروز، در انحراف عمیق ایدئولوژیک ـ سیاسی غرق بود. این سازمان در آن زمان تضاد عمدۀ کشور را در نظر داشت، اما تضادهای غیرعمده (مبارزۀ طبقاتی و لزوم مبارزه علیه فیودالیزم، بنیادگرایی و غیره) را فراموش نموده بود. برین مبنا وحدت با نیروهای مذهبی جهادی را می‌دید و مبارزه علیه شان را فراموش نموده بود. این امر باعث گردید که تن به تسلیمی طبقاتی بدهند. این تسلیمی تا زمان پیروزی جهادی‌ها به طور قطع ادامه داشت. و امروز برعکس، تضاد عمدۀ کشور را فراموش نموده و روی تضادهای غیر عمده پافشاری دارد. این چرخش 180 درجه‌یی باعث گردیده تا تن به تسلیمی ملی در برایر اشغال‌گران امپریالیست بدهند.**

**چرا چنین شد؟ در زمان اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیست‌ها، ارباب شان (رویزیونیست‌های سه‌جهانی حاکم بر چین) از احزاب جهادی علیه سوسیال‌امپریالیزم حمایت می‌نمود و امروز در افغانستان در تبانی با اشغال‌گران و رژیم پوشالی قراردارد. این حرکت رویزیونیست‌های چینی سبب چرخش مطلق "سازمان رهایی افغانستان" نیز گردیده است. اگر ارباب شان از این تبانی دست بر دارد، "سازمان رهایی افغانستان" نیز جبهه عوض خواهد نمود.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جنگ علیه سوسیال‌امپریالیزم را به عنوان یک جنگ مقاومت می‌شناسد و معتقد است که ضد اشغال و خاینین ملی بود، اما وحدت و سازش با ایشان را مردود می‌داند و هیچ گاه معتقد نبوده و نیست که آن مقاومت کاملاً ضد امپریالیزم بوده و «راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌ساخت» همان طوری که امروز در مقابل مقاومت طالبان در برابر اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی چنین اعتقادی ندارد.**

**حزب ما در شرایط کنونی به خوبی توانسته است که شرایط عینی را تجزیه و تحلیل نموده و هر یک از تضادها را در جای‌گاه‌اش قرار دهد و بر مبنای این تجزیه و تحلیل استراتیژی و تاکتیک‌های مبارزاتی خویش را معین نماید. اساس‌نامۀ حزب ما گویای این حقیقت است.**

**حزب ما مؤظف است تا هر گونه حرکت‌های تسلیم‌شدگان، تسلیم‌طلبان و انقیاد طلبانۀ "سازمان رهایی افغانستان" و "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" را فاش و برملا سازد و سعی می‌کند نیات حقیقی شان را به نسل جوان و طبقۀ کارگر افغانستان بفهماند. حزب ما هم چنین موظف است هر گونه نغمه‌های آشتی طلبانه و "هم‌آهنگی‌طلبانه" با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را فاش و برملا سازد. حزب ما موظف است که در شرایط کنونی نسل جوان و کارگران را از دامی که اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای شان گسترده است بر حذر سازد.**

**عوام‌فریبان تسلیم‌شده و تسلیم‌طلب کسانی اند که برای دایمی ساختن انقیاد کشور و مردمان کشور تقلا دارند. باید به طور جدی با چنین عوام‌فریبانی مبارزه نمود و نیات حقیقی شان را برملا ساخت. بی‌جهت نبوده که لنین از تکرار چنین مسایلی احساس خستگی نمی‌نمود:**

**«من هرگز از تكرار اين كه عوام‌فريبان بدترين دشمنان طبقۀ كارگرند خسته نخواهم شد. این که گفته می‌شود بدترین بدان علت است که آن‌ها محرک غریزه‌های ناپسند در جماعت می‌باشند و برای کارگران عقب‌مانده میسر نیست این دشمنان را که به سمت دوستان آن‌ها به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند.**

**بدترين بدان علت است كه در دوران پراگندگي و تزلزل، در دوراني كه جنبش ما تازه دارد سروصورت به خود مي‌گيرد چيزي آسان‌تراز آن نيست كه جماعت را عوام‌فريبانه به راهي سوق دهند كه بعدها فقط تلخ ترين آزمايش‌ها مي‌تواند وي را به خطاي خويش آگاه سازد. به اين جهت است كه شعار كنوني يك‌ نفر سوسيال دموكرات فعلي روس بايد مبارزه قطعي خواه عليه "سوابودا" باشد كه به درجۀ عوام‌فريبي تنزل مي‌نمايد و خواه "راپوچيه دلو" كه نيز به درجۀ عوام‌فريبي تنزل مي‌نمايد.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات- چه بايد كرد- صفحۀ 120)**

**بحث لنین در حقیقت به خوبی بیان‌گر اوضاع کنونی جامعۀ ماست. ما به خوبی مشاهده می‌کنیم در شرایطی که نیروی انقلابی کشور با طرح برنامۀ مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی و شعار تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی وارد میدان گردیده، "سازمان رهایی افغانستان"، "حزب آزادیخواهان مردم افغانستان" و بقیه تسلیم‌شدگان تسلیم‌طلبان مردم و نسل جوان را به سمتی سوق می‌دهند که با تلخ‌ترین نتایج می‌توانند به اشتباه خود پی‌ببرند. همان طوری که این تلخ‌ترین نتایج در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران روسی را با گوشت و پوست خود لمس نمودند. لذا باید با این عوام‌فریبان به عنوان یکی از دشمنان نسل جوان و طبقۀ کارگر مبارزه نمود.**

**برگردیم به اصل مطلب یعنی بیان نقل قول لنین توسط "سازمان رهایی افغانستان":**

**لنین در "طرح اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی" 12 ماده را طرح نموده است. لنین در مادۀ اول خاصیت جعلی دموکراسی بوژوایی امپریالیستی را توضیح می‌دهد و در مادۀ دوم از احزاب کمونیست می‌خواهد که: « بر وفق وظیفۀ اساسی خود برای مبارزه علیه دموکراسی بورژوایی و افشاء اکاذیب سالوسانۀ آن باید در مورد مسئلۀ ملی نیز آن چه را که در رأس مسایل قرار می‌دهد عبارت باشد از: اولاً در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی. ثانیاً جدا کردن صریح منافع طبقات ستم‌کش یعنی زحمت‌کشان و استثمار‌شوندگان از مفهوم کلی منافع ملت به طور اعم که عبارتست از منافع طبقۀ حاکمه. ثالثاً به همین سان صریحاً مجزا ساختن ملل ستم‌کش، وابسته و نامتساوی‌الحقوق از ملل ستم‌گر، استثمار‌گر و کامل‌الحقوق برخلاف اکاذیب بورژوا دموکراتیک که به وسیلۀ آن اسارت مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم اهالی زمین توسط اقلیت ناچیز از کشورهای سرمایه داری پیش‌رو و بسیار ثروت‌مند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایۀ مالی و امپریالیزم است پرده‌پوشی می‌گردد.»**

**در مادۀ سوم جنگ امپریالیستی 1914 ـ 1918 و قراردادهای تحمیلی و ورشکستگی اوهام ملی ـ خرده بورژوایی را افشا می‌سازد. به همین ترتیب در مادۀ چهارم پیرامون سیاست کمینترن در بارۀ مسئلۀ ملی و مستعمراتی و در مادۀ پنجم پیرامون دیکتاتوری پرولتاریا و به همین ترتیب در ماده‌های ششم، هفتم و هشتم سیاست کمینترن را و در مادۀ نهم در رشتۀ مناسبات داخلی صحبت می‌کند و تأکید می‌ورزد که:**

**«احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت‌های ترویجی و تبلیعی خود ـ خواه از پشت تربیون پارلمان و خواه در خارج آن نقض دائمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیه کشورهای سرمایه داری، یعنی عملی را که علی‌الرغم قوانین اساسی "دموکراتیک" آنان انجام می‌گیرد، پیوسته افشا سازند، بلکه هم چنین باید اولاً به طور دایم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تأمین نماید و برای این کار ابتدا پرولترها و سپس تمام تودۀ زحمت‌کش را در مبارزه علیه بورژوازی متحد می‌کند. ... ثالثاً تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا غیر کامل‌الحقوق (مثلا آیرلندی‌ها، سیاهان امریکا و غیره) و مستعمرات مستقیماً کمک نمایند. بدون این شرط به ویژه مهم اخیر، مبارزه علیه ستم‌گری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان به جدا شدن و تشکیل دولت جداگانه شعاری دروغین باقی خواهد ماند. همان گونه که ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده می‌کنیم.»**

**در مادۀ دهم بحث انترناسیولیزم در گفتار و تعویض آن در کردار را دارد و در مادۀ 11، شش مطلب را مطرح نموده که "سازمان رهایی افغانستان" اشاره به سه مطلب آن دارد. یعنی مطلب دوم، سوم و پنجم. مطلب اول، چهارم و ششم را چون مطابق ذوق و علاقه اش نبوده از نظر انداخته است. طوری که دیده می‌شود "سازمان رهایی افغانستان " نه تنها به این سه مسئله توجه نکرده بلکه خواسته تا بحث لنین را در مورد "طرح اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی" بطور کامل وارونه جلوه دهد. و از مبارزه علیه ستم‌گری ملی اشغال‌گران که نقش عمده را در بحث لنین می‌سازد به مبارزه علیه روحانیون و سایر نیروهای مرتجع که نقش فرعی را بازی می‌کند تقلیل دهد.**

**در این جا مجبوریم مادۀ 11 را تماماً نقل نماییم تا دیده شود که چرا "سازمان رهایی افغانستان" از شش مطلب سه موضوع را از قلم انداخته است. تذکار مادۀ یازدهم و هم چنین مطالب فوق‌الذکر به خوبی ماهیت تقلب‌کارانه و تحریف‌گرایانۀ " سازمان رهایی افغانستان" را به نمایش می‌گذارد.**

**«11: در مورد کشورها و ملت‌هایی که در حالت عقب‌مانـدگی بیش‌تری هسـتند و مناسـبات فـیـودالـی پـاتـریـارکـال و**

**مناسبات دهقانی پاتریارکال در آن‌ها تفوق دارد، باید به ویژه این نکات را در نظر داشت:**

**نخست، لزوم کمک همه احزاب کمونیست به جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا- دموکراتیک در این کشورها. وظیفۀ بذل مجدانه‌ترین کمک‌ها در وهلۀ اول به عهدۀ کارگران آن کشوریست که ملت عقب مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابستۀ آنست؛**

**دوم، لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ هستند؛**

**سوم، لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن، که می‌کوشند جنبش رهائی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند؛**

**چهارم، لزوم پشتی‌بانی از جنبش اختصاصاً دهقانی در کشورهای عقب مانده بر ضد ملاکین و زمین‌داران بزرگ و بر ضد هر گونه مظاهر یا بقایای فیودالیزم و کوشش برای دادن انقلابی‌ترین جنبه‌ها به جنبش دهقانی در عین عملی ساختن اتحاد حتی‌الامکان محکم‌تر پرولتاریای کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و به طور کلی در کشورهای عقب‌مانده؛ به ویژه لازم است تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهایی که مناسبات ماقبل سرمایه داری در آن‌ها تسلط دارد از راه تشکیل "شوراهای دهقانی" و غیره مبانی اساسی شوروی به کار برده شود؛**

**پنجم، لزوم مبارزۀ قطعی علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده رنگ کمونیزم بزند؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا ـ دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتی‌بانی کند که عناصر احزاب پرولتری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح و درک وظایف خاص خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش‌های بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود، تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌یی ترین شکل آن بی‌چون‌وچرا محفوظ دارد؛**

**ششم؛ لزوم توضیح و افشای پیوستۀ آن فریبی که دول امپریالیستی در برابر وسیع‌ترین توده‌های زحمت‌کش همه کشورها و به ویژه کشورهای عقب‌مانده به طور سیستماتیک بدان متوسل می‌شوند. دول امپریالیستی، تحت عنوان تشکیل دولت‌های دارای استقلال سیاسی، دولت‌هایی تشکیل می‌دهند که از لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابستۀ آن‌ها هستند؛ در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه دیگری جز اتحاد با جمهوری‌های شوروی وجود ندارد.**

**12، ستم‌گری دیرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف، در بین توده‌های زحمت‌کش کشورهای ستم‌کش نه تنها بغض و کینه بلکه حس عدم اعتمادی هم نسبت به ملل ستم‌گر به طور کلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل باقی گذارده است ... ازین جاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیه کشورها مؤظف است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت ستم بوده اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همین سان هم موظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشت‌های معینی تن در دهد. بدون مجاهدت داوطلبانۀ پرولتاریا و سپس هم چنین کلیه توده های زحمت‌کش همه کشورها و ملل همۀ جهان در راه اتحاد و وحدت ممکن نیست امر پیروزی بر سرمایه‌داری با احراز موفقیت به انجام برسد.» تأکیدات از ماست.**

**در "طرح اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی" که لنین در جون سال 1920 به رشتۀ تحریر در آورده به خوبی می‌توان دید که تأکید عمدۀ لنین روی مستعمرات و شناختن این حق است. هم چنین به کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان صریحا می‌گوید هیچ‌گاه دست از تبلیغ و ترویج علیه ستم‌گری بورژوازی امپریالیستی علیه کشورهای مستعمره و وابسته بر ندارند و پیوسته به افشا‌ری این ستم‌گری بپردازند و به جنبش‌های رهایی‌بخش کشورهای مستعمره و وابسته کمک کنند. او می گوید که این کمک در قدم اول به دوش کمونیست‌های و پرولتاریای آن کشورهایی است که ملل ضعیف را از لحاظ مستعمراتی و مالی وابسته به خود ساخته است. آیا در سرتاسر مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" یک کلمه از ترویج و تبلیغ علیه اشغال‌گران دیده می‌شود؟ آیا این سازمان در سرتاسر مقاله‌اش یک کلمه در مورد فریب‌کاری اشغال‌گران گفته است؟**

**با این همه لنین از لزوم مبارزه علیه روحانیون و نیروهای عقب‌گرا در کشورهای وابسته و مستعمره غافل نبوده و به کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان و به خصوص کشورهای ستم‌کش این هوش‌دار را می‌دهد که از این مبارزه غافل نمانند. به همین علت است که لنین در مادۀ 12 این تزها به پرولتاریای آگاه کمونیست هوش‌دار می‌دهد که:**

**«نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت‌ستم بوده اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همین سان هم موظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشت‌های معینی تن در دهد»**

**چرا "سازمان رهایی افغانستان" این اندرزهای لنین را دور انداخته و فقط از تمام این مقاله سه نکته را بیان نموده**

**است. هر کس که موضوع را به دقت مطالعه نماید به آسانی درک می‌کند که هدف "سازمان رهایی افغانستان" از بیان این مطلب اینست که اولاً نشان دهد که طالبان نیروی عقب‌گرا در کشور عقب ماندۀ افغانستان است و ثانیاً جنبش شان یک جنبش اسلامی است نه بورژوا دموکراتیک. به این طریق طبق نشخوار اشغال‌گران به نسل جوان و طبقۀ کارگر افغانستان تفهیم نماید که در افغانستان "جنگ بربریت علیه تمدن" است. بناءً باید علیه بربریت جنگید و با "تمدن" هم‌نوا گردید. این سازمان در شرایط کنونی اعتقاد به جنبش‌های بورژوا- دموکراتیک دارد. به همین علت است که با تحریف گفته‌های رهبران بزرگ پرولتاریا می‌خواهد تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌هایش را مستور نگهدارد.**

**آیا در شرایط کنونی**

**امکان دارد بورژوازی جنبش‌های رهائی‌بخش را رهبری کند؟**

**طوری که بیان داشتیم "سازمان رهایی افغانستان" هنوز به دوره ای استناد می‌جوید که بورژوازی نقش مترقی را در انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک بازی می‌نمود، به همین لحاظ به گفته‌هایی از مارکس، انگلس، لنین و استالین استناد می‌جوید که در شرایط مترقی بودن بورژوازی گفته شده است. این سازمان هیچ اعتقادی به این ندارد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری اصلاً بورژوازی دیگر نیروی انقلابی نیست که بتواند انقلاب بورژوا دموکراتیک را به پیروزی برساند. به این قول لنین که توسط "سازمان رهایی افغانستان" نقل گردیده توجه نمایید:**

**«در مقالۀ "دموکراسی و ناردونیزم در چین" (1912) منشاء طبقاتی جنبش بورژوا دموکراتیک نو پا را در آسیا به طور کل و در چین به طور اخص تشریح می‌نماید:**

**"آن چه در غرب فاسد شده، بورژوازی است که هم اکنون با گورکنانش پرولتاریا در گیر است. اما در آسیا هنوز بورژوازی ای وجود دارد که می‌تواند از دموکراسی راستین، رزمنده و پی‌گیر به دفاع برخاسته و رهروان شایستۀ مردان کبیر عصر روشن‌گری فرانسه و رهبران کبیر اواخر قرن هجدهم باشند.**

**نماینده یا پای‌گاه اجتماعی این بورژوازی آسیا هنوز مستعد پشتی‌بانی از امر تاریخاً مترقی،عبارتست از دهقانان، و در کنار آن بورژوازی لیبرالی وجود دارد که لیدرانش نظیر یوان‌شی‌کای قبل از هر چیز مستعد به خیانت اند؛ دیروز آنان از امپراتورترسیده و خود را به پایش می‌انداختند؛ سپس با دیدن نیروهای دموکراسی انقلابی و پیروزی آن، به امپراتور خیانت کردند؛ و فردا طی معامله ای با یک امپراتور قدیم و یا جدید مشروطه خواه؛ به دموکرات‌ها خیانت خواهند کرد.**

**رهایی واقعی خلق چین از بردگی دیرینه بدون شوروشوق بزرگ و صادقانۀ دموکراتیک که توده‌های زحمت‌کش را برانگیخته و آنان را توان اعجاز می‌بخشد و این در هر سطرِ پلات‌فورم سون‌یات‌سن پیداست؛ میسر نخواهد بود".»**

**)صفحۀ ششم مقاله(**

**به تعقیب این نقل‌قول می‌نویسد که: «همین موضوع را در سال (1913) در "اروپای عقب‌مانده و آسیای پیش‌رو تصریح می دارد.»**

**لنین در مقالۀ "اروپای عقب‌مانده و آسیای پیش‌رو" از جنبش‌های بورژوا دموکراتیک و نیرومند صحبت می‌نماید و می‌گوید که: «بورژوازی هنوز به اتفاق مردم بر ضد ارتجاع گام برمیدارد.»**

**چیزی که در این دو نقل‌قول لنین مورد توجۀ "سازمان رهایی افغانستان" قرار گرفته حمایت لنین از بورژوازی در کشورهای آسیایی است. هر گاه خواننده توجه نماید تاریخ این دو مقاله در سال های 1912 و 1913 می‌باشد. هر دو گفتۀ لنین در آن زمان صحیح بوده است. در آن زمان هنوز بورژوازی در آسیا نیروی مترقی به حساب می‌آمد، اما در زمان کنونی صحت ندارد. هرگاه کسی بخواهد به گفته‌هایی از مارکس و انگلس در زمانی که بورژوازی در کشورهای اروپایی مترقی بود استناد جوید و یا این که به گفته‌هایی از لنین و استالین در زمانی که بوژوازی در کشورهای آسیایی جنبۀ مترقی داشت و می‌توانست رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک علیه فیودالیزم را به عهده بگیرد استناد نماید، یک رویزیونیست و البته یک دگمارویزیونیست است. زیرا بعد از انقلاب اکتوبر به قول مائوتسه‌دون بورژوازی دیگر خصلت انقلابی اش را از دست داده و توان رهبری انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را ندارد، رسالت این انقلاب به دوش پرولتاریا در کشورهای عقب‌مانده افتاده است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در این مورد اصلاً تبصره ای نمی کند. هر خوانندۀ عاقل درک می‌کند که هدف "سازمان رهایی افغانستان" از بیان دو گفتۀ لنین اینست که چون جنبش طالبان بورژوا- دموکراتیک نیست لذا ارتجاعی و در مقابل بورژوازی "متمدن" قابل حمایت نیست بلکه باید از بورژوازی "متمدن" در مقابل طالبان که یک نیروی ارتجاعی قرون وسطایی است دفاع نمود.**

**استناد "سازمان رهایی افغانستان" به چنین گفته‌هایی بیانگر آنست که هیچ اعتقادی به مائوئیزم که مرحلۀ سوم تکامل مارکسیزم ـ لنینیزم می‌باشد ندارد. همان طوری که با بی‌اعتنایی از کنار تضاد عمده می‌گذرد با همان بی‌اعتنایی به دموکراسی نوین می‌نگرد. هرگاه کسی به تضاد عمده و دموکراسی نوین اعتقاد داشته باشد هیج گاهی به چنین گفته‌هایی برای بیان وضعیت کنونی کشور استناد نمی‌جوید.**

**ما می‌گوییم آن چه که امروز در آسیا هم فاسد شده بورژوازی است که نمی‌تواند « از دموکراسی راستین، رزمنده و پیگیردفاع» نماید. این بورژوازی دیگر «رهروان شایستۀ مردان کبیر عصر روشن‌گری فرانسه و رهبران کبیر اواخر قرن هجدهم» نیستند. فقط و فقط رهروان شایستۀ مردان کبیر عصر روشنگری در شرایط کنونی در آسیا و اروپا پرولتار است. بناءً در کنار این بورژوازی هستند احزاب و سازمان‌هایی که لیدران شان قبل از هر چیز مستعد به خیانت اند. آن‌ها دیروز از ترس سوسیال امپریالیزم و مزدورانش خود را به پای رویزیونیست‌های طبقۀ حاکمۀ چین و نیروهای ارتجاعی مذهبی و احزاب جهادی می‌انداختند و امروز از ترس مذهب خود را به پای اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا می‌اندازند. فردا معلوم نیست که در مقابل چه ارتجاعی سر تعظیم فرود آورند.**

**برای این که مشخص شود که بورژوازی و پرولتاریا چه وقت به عنوان یک طبقه در افغانستان عرض اندام نموده و از زمانی که پا به عرصۀ وجود گذاشته دارای چه خصوصیاتی بوده؛ بد نیست مختصراً اشاره ای به تاریخ افغانستان از زمان اشغال این کشور توسط امپریالیزم انگلیس تا حال بنماییم.**

**زمانی که افغانستان توسط امپریالیزم انگلیس اشغال گردید جامعۀ افغانستان یک جامعۀ فیودالی بود و اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه که انعکاسی از اقتصاد و سیاست آن می‌باشد نیز فیودالی بود. جنبش‌های استقلال طلبانه‌ای که در آن زمان به وقوع پیوست نیز تحت رهبری نیروها و شخصیت‌های فیودال از قبیل میرمسجدی، عبدالله‌اچکزی، ملا مشک عالم... و سرداران محمد زایی قرار داشت. تمام جنبش‌های ضد استعماری انگلیس در آن زمان دارای جنبۀ مذهبی بود.**

**بعد از اشغال افغانستان در سال 1839 میلادی توسط امپریالیزم انگلیس، توده‌های مردم که تن به انقیاد ندادند به مبارزه و پیکار با اشغال‌گران انگلیسی برخاستند. سخن‌گویان ایدیولوژیک این نهضت عمدتاً از طبقۀ فیودال بود. مبارزات و قیام‌ها عمدتاً از میان دهقانان برخاست، اما آن‌ها در مبارزات و قیام‌های خویش از موضع طبقۀ فیودال حرکت می‌نمودند، به نظر آن‌ها دفاع از میهن و دفاع از مذهب که سلطۀ طبقۀ فیودال را توجیه می‌کرد از هم جدا نبود. به این علت بود که این قیام‌ها از طرف منسوبین هیئت حاکمۀ سلطنتی و فیودالان بزرگ مناطق رهبری می‌گردید. ایده‌های رایج و شایع در هر زمانی عبارت است از ایده‌های طبقۀ حاکمه.**

**تمام قیام‌های دهقانی علیه اشغال‌گران رنگ و بوی دینی داشت. در آن زمان مذهب و دین نشانۀ وحدت در پیکار نهضت‌های ضد انگلیسی به شمار می‌رفت و نمی‌توانست از حصار تنگ مذهب بگذرد.**

**استعمار‌گران، هر کشوری را که مستعمرۀ خود می‌ساختند کوشش می‌کردند که احساس حقارت و پستی را در اذهان توده‌های کشورهای مستعمره رسوخ دهند. مردم در مقابل این عمل، عکس‌العمل نشان می‌دادند. وفاداری به اعتقادات دینی یکی از شکل‌های این عکس‌العمل در مقابل استعمار‌گران بود، زیرا به نظر مردم مسیحیت ایدئولوژی کشورهای استعمارگر به شمار می‌رفت. این موضوع به طور کل در تمام کشورهای اسلامی مصداق می‌یابد.**

**«اعتراضات سیاسی در لفافۀ دین وجه مشترک تمام ملت‌ها در مرحلۀ معینی از تکامل آن‌ها است.» (لنین ـ کلیات آثار- جلد 4- صفحۀ 243)**

**قریب یک قرن سلطۀ شوم استعماری انگلیس بر افغانستان دوام داشت. در این مدت علاوه بر این که ستم‌گری طبقۀ حاکمۀ پشتون را بر دیگر اقوام و قبایل کم نکرد بلکه آن را شدت بیش‌تری بخشید و به زاییدۀ استعماری انگلیس تبدیل نمود. در این زمان ستم‌گری طبقۀ حاکمۀ ملیت پشتون بر سایر اقوام و قبایل کشور به منظور حفظ حاکمیت ارتجاعی در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هر چه بیشتر اعمال گردید. در زمان امیر عبدالرحمان خان این ستم‌گری به اوج خود رسید و با قصاوت و خون‌ریزی بی‌پایان و غصب ملکیت‌های اقوام و قبایل تحت ستم تبارز نمود؛ با بی‌رحمی خون مردم بیچاره را ریختاند، آن‌ها را در زندان‌های مخوف انداخت و به بیرون از کشور تبعید نمود. تاریخ هیچ‌گاه این اعمال ستم‌گرانه و ددمنشانه، تبعید و به زندان اندختن‌های مردم بیچاره و حتی به بردگی کشاندن برخی از آن‌ها را در دورۀ سیاه عبدالرحمان خان فراموش نکرده و نخواهد کرد.**

**برتری‌طلبی طبقۀ حاکمۀ پشتون و تحت ستم بودن غیر پشتون‌ها در دورۀ امانی به سطح ملی ارتقاء یافت. گرچه ستم بردگی بر هزاره ها در دورۀ امانی رسماً غیر قانونی اعلان گردید، اما شوونیزم ملی و ستم ملی شکل گرفت و به یک تضاد مهم اجتماعی یعنی تضاد بین ملیت ستم‌گر پشتون و ملیت‌های تحت ستم تبدیل گردید.**

**ستم‌گری ملی در دورۀ نادر و برادرانش به شکل شدیدتری بر ملیت‌های غیرپشتون اعمال گردید . در این دوره فراگیری زبان پشتو اجباری گردید، در اسناد و رسانه‌های دولتی به شکل بی‌بندوبار آن تبلیغات شوونیزم ملی رواج گسترده یافت. پشتون‌ها را در مناطق ملیت‌های غیر پشتون سکنی گزین ساخته شدند و زمین‌های زیادی از این مناطق در اختیار پشتون‌های ناقل قرار داده شد.**

**حینی که داودخان به صدارت رسید، در پیوند تنگاتنگ با سوسیال‌امپریالیزم نوخاستۀ شوروی قرار گرفت. در این زمان سرمایۀ کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی قویاً به جریان افتاد و این امر موجب شکل‌گیری آشکار دو طبقۀ جدید یعنی طبقۀ کارگر و بورژوازی کمپرادور بروکراتیک گردید و تحول افغانستان از یک کشور مستعمراتی- فیودالی به یک کشور نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی که از زمان سلطنت امانی شروع شده بود آشکارا و واضح متبارز گردید.**

**هم اکنون افغانستان عملاً به دوقسمت تقسیم گردیده است: مناطق تحت اشغال امپریالیستی و ارتجاعی که در وضعیت مستعمراتی- نیمه فیودلی قرار دارد و مناطق تحت نفوذ طالبان که روی‌هم‌رفته در وضعیت نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی قرار دارد.**

**بنا به اعتقاد "سازمان رهایی افغانستان" چون طالبان عقب‌گرا و قرون‌وسطایی اند، نه به دموکراسی اعتقاد دارند و نه به آزادی بیان و نه هم به انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک؛ بناءً آن‌ها بدتر از بورژوازی "متمدن" امپریالیستی هستند و باید علیه آن‌ها به عنوان دشمن عمده مبارزه صورت بگیرد. اصل هدف شان اینست تا زمانی که بورژوازی افغانستان در رأس جنبش‌های آزادی‌بخش قرار نگرفته نباید هیچ گونه قیامی را علیه بورژوازی امپریالیستی مورد تائید قرار داد، بلکه به‌تر است که به جای مقاومت قسمی طالبان از جنگ بورژوازی "متمدن" امپریالیستی حمایت به عمل آید. این سازمان عملا در همین مسیر روان است.**

**اینک می‌بینیم که لنین در مورد این بورژوازی "متمدن"، دموکرات و با فرهنگ عالی چه نظری دارد:**

**«در اروپای متمدن و پیش‌رو، با تکنیک پیش‌رو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه جانبه و با مشروطیتش آن لحظۀ تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمان‌روا، از خوف پرولتاریا که به طور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب‌مانده، زوال‌یابنده و قرون‌وسطایی پشتی‌بانی می‌نماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال‌یافته و زوال یابنده متحد می‌گردد.» (لنین- مجموع مقالات در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 364- تأکید از ماست)**

**بگذار که مبلغین بورژوازی اشغال‌گر داد و فریاد سردهند که "طالبان قرون وسطایی" و " تروریست" اند، و اشغال‌گران به خاطر "نجات زنان از چنگال قرون وسطایی ها" و " مبارزه علیه تروریزم و قاچاق مواد مخدر" در افغانستان حضور دارند. اما همه به خوبی می‌دانند که بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان امپریالیست‌ها اند و بزرگ‌ترین باندهای سیاه مواد مخدر تحت رهبری ایشان کار می‌کنند. افغانستان، عراق، سوریه ... بخوبی نشان‌دهندۀ آنست که امپریالیزم با تمام قوا با قرون وسطایی ترین و جنایت‌کارترین نیروها و افراد متحد گشته و از آن‌ها حمایت می نماید.**

**این اتحاد به خاطر چیست؟ به خاطر انضمام، فتح و تسخیر کشورهای تحت سلطه، غارت و چپاول منابع طبعی این کشورها و تسلط بر اوضاع اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی این کشورها.**

**"سازمان رهایی افغانستان" معتقد است که هر مقاومتی باید کشورهای مستعمره را از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی تبدیل نماید، در غیر این صورت مقاومت علیه بورژوازی امپریالیستی بی‌معناست و به گفته‌ای از استالین متوسل می‌شود. به این گفته توجه نمایید:**

**«عده ای از چپ‌ها با اتکا به نقل مشهوری از استالین:"راجع به اصول لنینیزم" می‌خواهند دفاع از طالبان را توجیه نمایند که به دلایل ذیل مردود است:**

**«1- استالین به عنوان مدافع و ادامه دهندۀ راه لنین، معرف لنینیزم و مبرزترین تیوریسن مسئلۀ ملی، در برخورد به جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی، همسان لنین به مسئلۀ ماهیت آن جنبش‌ها بی اعتنا نبوده است و خطر عناصر ارتجاعی و قرون وسطائی و حتی بورژوازی ملی در مبارزات ملل ستمدیده، این که مبارزات ضد امپریالیستی به معنی تعطیل مبارزۀ طبقاتی نیست، ارتباط حیاتی جنبش‌های ضد امپریالیستی با جنبش‌های پرولتاریای جهانی، معیار سنجش جنگ‌ها و سایر مسایل جنبش‌های ملی، در واقع با جمله زیر بر تمام آموزه‌های لنین صحه نهاده و به آن‌ها پابند بوده است: "مسئله بدین قرار است که آیا امکان‌های انقلابی که در بطون نهضت آزادی‌خواهانۀ انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه؟ اگر نرسیده است آیا امید اساسی وجود دارد که بتوان از این امکان‌ها برای انقلاب پرولتاریایی استفاده نمود و کشورهای غیرمستقل و مستعمره را از ذخیره ی بورژوازی امپریالیستی به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟ لنینیزم به این سوال جواب مثبت می‌دهد، یعنی به وجود امکان‌های انقلابی در بطون نهضت ملی آزادی‌خواهانه معتقد بوده و استفاده از آن‌ها را برای محو دشمن عمومی و سرنگونی امپریالیزم ممکن می‌داند.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" باز هم جملۀ ذیل را از ادامۀ گفتۀ استالین حذف نموده است:**

**«مکانیزم ترقی امپریالیزم، جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه، تماماً استنتاج‌های لنینیزم را در این خصوص تایید می‌نماید.»**

**این بحث نادرست است. چنین چیزی ممکن است ولی نه همیشه. برهان استالین در آن زمان از روی جنبش‌های بورژوا ـ دموکراتیک روسیه و به خصوص انقلاب اکتوبر استنتاج گردیده است. اما در شرایط کنونی جنبش‌های بورژوا ـ دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی امکان پذیر نیست. رسالت انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک بعد از انقلاب اکتوبر به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار گرفته است.**

**در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، بورژوازی در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فیودالی یا مستعمره- نیمه فیودالی عمدتاً استقلالیت خویش را از دست داده و به مثابۀ بورژوازی کمپرادور و در پیوند تنگاتنگ با فیودالیزم در وابستگی کامل به امپریالیزم قرار گرفته است. بورژوازی ملی در این دوران کاملاً در حالت نوسان قراردارد، زیرا از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار دارد و از سوی دیگر از انقلاب می‌ترسد. این خصلت دوگانه به آن حالت نوسانی بخشیده و در زمان اوج‌گیری مقاومت ضد امپریالیستی منافعش را در مقاومت ضد امپریالیزم می‌بیند و به طرف آن جلب می‌شود. به همین خاطر است که ایجاد جبهۀ متحد با بورژوازی ملی امکان پذیراست. اما این بورژوازی دیگر نقش رهبری کننده خود در انقلاب را از دست داده است.**

**در افغانستان اشغال شده شوق زندگی، صلح و آزادی در ذهنیت توده‌ها بیدار گردیده، اما با کمال تأسف نیروهای ملی ـ دموکراتیک نوین و مائوئیست که بتواند این علایق توده‌ها را سمت و سوی انقلابی و دموکراتیک بدهد بسیار بسیار ضعیف هستند. در چنین شرایطی به خوبی مشاهده می‌کنیم که بورژوازی افغانستان به اتفاق رژیم دست‌نشانده هم‌گام با اشغال‌گران امپریالیست گام برمیدارد. در غارت، چپاول و استثمار مضاعف طبقۀ کارگر با رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران هم‌دست گردیده است. این بورژوازی علناً علیه منافع آزادی، وطن، زبان و ملت خود برخاسته و به آن خیانت می‌کند. ما شاهدیم که بورژوازی افغانستان ارتش اشغال‌گران را به کمک می‌طلبد تا هم‌وطنانش یعنی خلق زحمت‌کش را به خاک و خون کشد.**

**در مقابل این ددمنشی توده‌های زحمت‌کش جسارت نموده که در مقابل اشغال کشور بایستد. البته محرک عمده و عینی این مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده ، حالت مستعمراتی و دست‌نشاندگی رژیم پوشالی است. همین وضعیت باعث گردیده که احساسات استقلال طلبانه توده‌های زحمت‌کش علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را برانگیزد و آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند.**

**به دلیل ضعف مفرط نیروهای ملی ـ دموکراتیک نوین و مائوئیست‌ها و آمادگی‌های قبلی رهبری طالبان در استفاده ازین وضعیت، آن‌ها توانستند از این احساسات توده‌ها حداکثر استفاده را ببرند و آن‌ها را به طرف خود بکشانند، سازماندهی و بسیج نمایند و تحت رهبری خود در آورند. این وضعیت باعث گردیده که طالبان به شکل انحصاری مقاومت جنگی علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را قبضه و کنترول نمایند.**

**شرایط عینی کنونی بیان‌گر این مطلب است که نیروهای ملی ـ دموکراتیک نوین و مائوئیست نسبت به چند سال قبل از وضعیت به‌تری برخورداراند. این نیروها به شرط آمادگی شان امید است که هرچه زودتر برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی بگیرند و مهر مقاومت ملی مردمی و انقلابی را بر جنگ کنونی بزنند. وقتی چنین مقاومتی برپا شود نه تنها می‌توان گفت که: «وجود امکان‌های انقلابی در بطن» آن نهفته است بلکه این مقاومت بخشی از انقلاب پرولتاریای جهانی خواهد بود. زیرا این مقاومت یک مقاومت همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی است که تامین کنندۀ منافع توده‌هاست و به اخراج اشغال‌گران امپریالیست و پیروزی انقلاب ملی متوقف نمی‌گردد بلکه تا پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک نوین پیش می‌رود و پس از آن به سرعت به طرف سوسیالیزم حرکت می‌نماید. به این ترتیب در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خود به مثابۀ بخشی از انقلاب دموکراتیک نوین در کشور پیش می‌رود و علی‌رغم عمده بودن جنبۀ ملی آن یک جنگ صرفاً ملی نیست بلکه در عین‌حال از لحاظ بافت طبقاتی یک جنگ مردمی و از لحاظ برنامه و دورنمای سیاسی یک جنگ انقلابی نیز هست.**

**بدون چنین مقاومتی هیچ‌گاه کشورهای مستعمره برای استخلاص از استعمار «از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل» نمی‌شود، چنان‌چه افغانستان در زمان استرداد استقلال از انگلیس به این ذخیره‌گاه تبدیل نشد و به همین ترتیب بعد از اخراج نیروهای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست چنین نشد. هر گاه طالبان موفق شوند که اشغال‌گران را از کشور بیرون نموده و قدرت دولتی را قبضه نمایند با آن هم این کشور «از ذخیرۀ بورژازی امپریالیستی» بیرون نمی‌شود. زیرا بعد از اخراج اشغال‌گران، کشور از حالت مستعمره- نیمه فیودالی به نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی تبدیل می‌گردد که در وابستگی با امپریالیزم قرار می‌گیرد.**

**در شرایط کنونی بزرگ‌ترین مصیبت آن است که تعدادی از احزاب وسازمان‌های تسلیم‌شده مانند "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" و "سازمان رهایی افغانستان" خود را شعله‌یی می‌نامند و در لفظ از مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشۀ مائوتسه‌دون دم می‌زنند، اما عملاً مانند بورژوازی با رژِیم پوشالی در یک صف قرار گرفته و از شوونیزم عظمت طلبانۀ بورژوازی امپریالیستی به دفاع برخاسته، حق جدا شدن افغانستان از سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست را به رسمیت نمی‌شناسند و برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور فعلاً سخت سرگرم کارزار انتخاباتی اند.**

**اشغال‌گران امپریالیست نه تنها در افغانستان با اکثریت نیروهای مرتجع، جنایت‌کار و قرون وسطایی متحد گردیده و از آن‌ها حمایت می‌کنند، بلکه در عراق، سوریه، .... نیز همین کار را انجام می‌دهند. بناءً به هیچ عنوان صحیح نیست که حق تعیین سرنوشت را چیزی جز حق جدا شدن بدانیم.**

**نفی مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژِیم پوشالی، آن را بدتر از جنگ اشغال‌گران امپریالیست دانستن و در ردیف دشمنان عمده قرار دادن و هم چنین نفی جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران از لحاظ اصول مائوئیستی غلط و از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با انقیاد‌طلبی و تسلیم‌شدن به اشغال‌گران امپریالیست.**

**جنگی که امروز از طرف اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا به راه افتاده جنگی است تحمیلی، ارتجاعی و برده کننده، کسانی که در این صف ایستاده اند و شعار "آزادی زنان از قید اسارت طالبان"، "مبارزه علیه تروریزم" و "دفاع از میهن" را در زیر بیرق اشغال‌گران سر می‌دهند، خدمت گزاران صدیق اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی اند. جنگ اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا برای بلعیدن کامل افغانستان و به انقیاد در آوردن کامل مردمان این کشور است. این جنگ تحمیلی به هیچ وجه در بر گیرندۀ منافع توده‌های زحمت‌کش نبوده و نیست، این جنگ به خاطر تامین منافع اشغال‌گران و خاینین ملی طراحی و به پیش برده می‌شود. کسانی که به بهانۀ "قرون وسطایی" بودن طالبان در صف اشغال‌گران بایستند و برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور کمپاین‌های انتخاباتی راه اندازی نمایند جنایت‌کار محض و خاینین ملی محسوب می شوند.**

**جنگ قسمی ارتجاعی طالبان با تمام تاروپود وابستگی اش جنگی است علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی. این جنگ به خاطر قسمی و ارتجاعی بودنش تأمین کنندۀ منافع توده‌ها نیست. با آن هم ما طالبان را با اشغال‌گران در یک صف قرار نمی‌دهیم و به عنوان دشمن عمده قلمداد نمی‌کنیم بلکه در صف دشمنان غیر عمده قرار می‌دهیم. طوری که بارها گفته ایم تقسیم دشمن در شرایط کنونی به عمده و غیر عمده به معنی چشم پوشی از مبارزه علیه دشمن غیرعمده نیست. شعلۀ جاوید، ارگان مرکزی حزب، بیان‌گر این حقیقت است.**

**حزب ما معتقد است جنگ مقاومتی تأمین کنندۀ منافع توده‌های زحمت‌کش افغانستان است که یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی باشد. این موضوع به طور مداوم در صفحات شعلۀ جاوید مورد انعکاس یافته است و مقدم بر آن در اساس‌نامۀ حزب مورد تأکید قرار گرفته است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" استالین را «به عنوان مدافع و ادامه دهندۀ راه لنین» می‌ستاید. باید از "سازمان رهایی افغاستان" سوال نمود، زمانی که سند "برخی از مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" را می‌نوشتید، این موضوع را می‌دانستید که «استالین به عنوان مدافع و ادامه دهندۀ راه لنین، معرف لنینیزم و مبرزترین تیوریسن مسئلۀ ملی، در برخورد به جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی، همسان لنین به مسئلۀ ماهیت آن جنبش‌ها بی‌اعتنا نبوده است» پس چرا در این نوشته به محکوم نمودن استالین و مائوتسه‌دون پرداخته اید؟ یک چیز مشخص است و آن این که در آن زمان به خاطر خوشنودی رویزیونیست‌های چینی و گرفتن سالانه مبلغ صد هزار دالر امریکایی. امروز به خاطر به انحراف کشاندن نسل جوان و به خاطر خوشنودی اشغال‌گران و گرفتن چند پروژه و سهیم شدن در پارلمان و سنا به زیر لوای مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشه مائوتسه دون خزیده و به تحریف شان پرداخته و آن را طوری رنگ آمیزی می‌کنند که مطابق ذوق اشغال‌گران جور شود.**

**"سازمان رهایی افغانستان" از یکسو تا کنون فرق میان جنبش‌های ملی و حق ملل در تعیین سرنوشت را درک نکرده است و از سوی دیگر نمی‌داند که جنبش‌های ملی (بورژوا ـ دموکراتیک) زمان مارکس ـ انگلس و حتی زمانی که لنین و استالین از آن یاد می‌کنند تا زمانی که مائوتسه دون مقولۀ بورژوا- دموکراتیک نوین را بیان می‌کند از لحاظ کیفی تفاوت بسیار دارد.**

**بحث "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و " مسئلۀ ملی" دو چیز جداگانه است. لنین در اثر معروفش یعنی "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" هر دو بحث را به میان کشیده است. زمانی که از حق تعیین سر نوشت صحبت می‌نماید کاملاً از حق جدایی صحبت می‌کند و حکم می‌کند که هر ملت حق دارد که از ملت غیر خودی جدا شود. زمانی که از نهضت‌های ملی صحبت می‌کند هدفش نهصت‌های بورژوا ـ دموکراتیک است. به این نقل‌قول لنین توجه نمایید:**

**«مبارزۀ ملی، قیام ملی، جدا شدن ملی در عصر امپریالیزم کاملاً "تحقق پذیراند" و واقعاً صورت می‌گیرند و حتی دامنۀ وسیع‌تری به خود می‌گیرند، زیرا امپریالیزم رشد سرمایه‌داری و رشد گرایش‌های دموکراتیک در توده‌های مردم را متوقف نمی‌سازد، بلکه آنتاگونیزم بین این کوشش‌های دموکراتیک و تمایل ضد دموکراتیک تراست‌ها را تشدید می‌سازد» (لنین ـ در بارۀ کاریکاتوری از مارکسیزم و اکونومیزم اقتصادی ـ اگست ـ اکتوبر 1919- تأکید روی کلمات از لنین است)**

**«جنگ‌ها دو نوع است:**

**الف، جنگ‌های عادلانه که برای تصرف خاک بیگانه نیست، جنگ آزادی‌بخش که منظورش یا دفاع ملت از هجوم خارجی و از کوششهایی است که به منظور اسیر کردنش می‌شود و یا آزاد کردن ملت از اسارت سرمایه‌داری و یا بالاخره آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیست‌ها.**

**ب، جنگ غیرعادلانه، جنگ سلطه جویانه که منظورش استیلا و تحت اسارت در آوردن کشورها و ملل بیگانه است.» {تاریخ حزب کمونیست(بلشویک)اتحاد شوروی ـ صفحۀ 73- تأکید از ماست}**

**در گفتۀ لنین به خوبی دیده می‌شود که دو مسئلۀ جداگانه را در کنار هم قرار داده و مورد تائیدش می‌باشد. یکی "مبارزۀ ملی و قیام ملی" و دیگری "جدایی ملی". لنین هر دو مسئله را در عصر امپریالیزم تحقق پذیر می‌داند. هدف لنین از جدایی ملی طوری که در اثر معروفش"حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" مطرح نموده جدایی یک ملت از ملت غیر خودی یا جدایی ملت مستعمره از قید اسارت امپریالیزم می‌باشد.**

**مطلب مندرج در تاریخ حزب کمونیست(بلشویک)شوروی به تمام معنی تکمیل کننده و بیان کنندۀ گفته‌های لنین می‌باشد.**

**تاریخ فقط دو نوع جنگ را سراغ دارد: عادلانه و غیر عادلانه. راه سومی وجود ندارد. جنگی که در شرایط کنونی افغانستان جاری است از این امر مستثنی نیست. به خوبی مشاهده می‌شود که در گفتۀ فوق جنگ کشورهای مستعمره**

**برای «آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیستها» عادلانه نامیده شده است.**

**اینک از "سازمان رهایی افغانستان" سوال می‌کنیم که جنگ طالبان علیه اشغال‌گران امپـریالیسـت عـادلانـه اسـت یـا**

**خیر؟ اگر جواب آری است، پس به این معنی است که این کشور مستعمره حق دارد از قید اسارت اشغال‌گران جدا شود. و اگر نه است، بدین معنی است که جنگ اشغال‌گران علیه طالبان عادلانه است و افغانستان باید در این اسارت جاودانه بماند. مطلب دوم در تضاد با دو نقل‌قول فوق‌الذکر قرار دارد.**

**اعتقاد ما اینست که هر جنگی که برای فتح و تسخیر کشور بیگانه نباشد و برای خلاصی کشورهای مستعممره باشد عادلانه است. بناءً ما از هر جنگ عادلانه در مقابل اشغال‌گران امپریالیست ولو قسمی باشد حمایت می‌کنیم. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها نمی‌توانند از کنار جنگ‌های عادلانه بگذرند و از آن چشم‌پوشی کنند.**

**زمانی که لنین و استالین در سال‌های 1912 و1913 از نهصت‌های ملی (بورژوا ـ دموکراتیک) صحبت می‌نمایند، به معنی نهضت‌های بورژوا ـ دموکراتیک تیپ کهن است که در شرایط کنونی امکان وقوع چنین نهضت‌هایی از میان رفته است.**

**سرمایه‌دارای در زمان مبارزه با فیودالیزم یک نیروی مترقی بود و ناجی ملل به شمار می‌رفت، اما امروز که بالاترین مرحلۀ رشد خود را احراز نموده به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها مبدل گشته و یک نیروی کاملاً ارتجاعی به حساب می‌آید. به این اساس رسالت انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک به دوش طبقۀ کارگر گذاشته شده است. در چنین مبارزه ای ما دیگر از دو تمایل بحث نمی‌کنیم بل که فقط و فقط و بدون چون و چرا از چنین نهضت‌هایی به عنوان نهضت‌های انقلابی حمایت می‌نمائیم. بعد از برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌توان از دو تمایل در مورد بورژوازی ملی آن‌ هم فقط در مورد جبهۀ متحد ملی بحث نمود.**

**این که کشورهای مستعمره مثل افغانستان با آتش توپ‌خانه و بمباران وحشیانه به دست اشغال‌گران امپریالیست فتح شده و با توده‌های زحمت‌کش کشورهای مستعمره مثل حیوان برخورد می‌شود دیگر یک امر پوشیده نیست. به همین علت بود که لنین ملت‌ها را به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نمود و گفت که:**

**«سرمایه‌داری از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگترین ستم‌گر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است»**

**تقسیم ملت‌ها به ستم‌گر و ستم‌کش به خوبی بیان‌گر ماهیت حقیقی امپریالیزم است. این امر واضح و مسلم توسط رویزیونیست‌های وطنی ما کنار گذاشته شده است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" برای مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان و نفی حق جدا شدن افغانستان به چند دلیل دیگر متوسل گردیده تا تثبیت نماید که چون جنگ طالبان بورژوا- دموکراتیک نیست و حتی «امکان‌های انقلابی در بطون» این جنگ وجود ندارد، پس شناسایی حق جدایی افغانستان بی‌مورد و نادرست است. به این بحث شان توجه نمائید:**

**«2) استالین در مقالۀ "راجع به طرح مسئلۀ ملی" (1921) نشان می‌دهد که طرح و حل مسئلۀ ملی از دید لنینیزم متفاوت از دید انترناسیونال دوم است و به چهار عنصر اساسی تیوری لنینیستی مسئلۀ ملی اشاره می‌نماید که نکتۀ اول و دوم به اختصار عبارتند از:**

**" نخست نکتۀ امتزاج مسئلۀ ملی به عنوان بخشی از مسئلۀ عمومی رهایی مستعمرات به طور کلی می‌باشد... در دوران انترناسیونال دوم تحدید مسئلۀ ملی به یک دایرۀ کوچک مسایل منحصراً مختص به ملل "متمدن"، امری عادی بود...ده ها و صدها میلیون انسان در آسیا و افریقا که به سخت‌ترین شکل از ستم ملی رنج می‌بردند، قاعدتاً در میدان دید "سوسیالیست‌ها" وجود نداشتند و نمی‌توانستند دریابند که محو ستم در اروپا بدون آزادی خلق‌های مستعمرات در آسیا و افریقا از ستم امپریالیزم قابل فهم نیست و با هم پیوند ارگانیک دارند. این کمونیست‌ها بودند که نخستین بار پیوند بین مسئلۀ ملی و مستعمرات را آشکار و آن را از لحاظ تیوریک ثابت نموده و پایۀ فعالیت‌های انقلابی خود قرار دادند...**

**نکتۀ سوم برملا نمودن پیوند ارگانیک بین مسئلۀ ملی و مستعمراتی با مسئلۀ سلطۀ سرمایه، مسئلۀ واژگونی سرمایه‌داری و مسئلۀ دیکتاتوری پرولتاریایی است... در دوران انترناسیونال دوم... تصور می‌شد که انقلاب پرولتری بدون حل رادیکال مسئلۀ ملی و حل مسئلۀ ملی هم بدون مسئلۀ دیکتارتوری بدون واژگونی سرمایه، و بدون و قبل از انقلاب پرولتری انجام پذیرفتنی است...**

**پیروزی انقلاب پرولتری جهانی فقط در صورتی تضمین شد ه می‌تواند که پرولتاریا قادر باشد پیکار انقلابی اش را با جنبش رهایی‌بخش توده‌های رنجبر ملل نابرابر و مستعمرات علیه امپریالیزم و برای دیکتاتوری پرولتاریا عجین سازد." آیا پرولتاریای انقلابی در جهان هست که بخواهد یا بتواند پیکارش را با طلبۀ کرام عجین سازد؟**

**3) استالین اظهار می‌دارد: لنینیزم« به وجود امکان انقلابی در بطون نهضت‌های ملی آزادی‌خواهانه معتقد بوده و استفاده از آن‌ها را برای محو دشمن عمومی و سرنگونی امپریالیزم ممکن می داند... از این جاست لزوم کمک، آن هم کمک قطعی و جدی پرولتاریای "ملل راقیه" به نهضت‌های آزادی‌خواهانۀ ملل مظلوم و غیر مستقل."**

**ولی بلا فاصله می‌افزاید معنای این آن نیست که پرولتاریا به هر (تأکید از استالین است)[این تاکید از استالین نیست می‌توانید به جلد اول مسائل لنینیزم ـ صفحۀ 88 مراجعه نمائید] قسم نهضت ملی یعنی در همه جا و همیشه و در تمام موارد به خصوص کمک نماید. سخن این جا در باب مساعدت به چنان نهضت‌های ملی است که باعث ضعف و سرنگونی امپریالیزم شود نه آن که سبب استحکام و ابقای آن گردد." ... انقلابیون "با هر قسم نهضت ملی" به دید مثبت نمی‌نگرند. تنها بخشی از تروتسکیست‌ها و "ضد امپریالیست"های کاذب اند که از لفاظی با رفتار سالوسانۀ" ضد امپریالیستی" بنیادگرایان به وجد می‌آیند.**

**فرضاً طالبان و سایر بنیاد گرایان را "نهضت ملی" بیانگاریم، آیا جستجوی امکان‌های انقلابی در بطون "آن‌ها امکان" دارد؛ "سرنگونی امپریالیزم"توسط مزدوران؛ به قول استالین مرغ زیر پلو را به خنده نمی‌آرد؟» (سازمان رهایی افغانستان ـ مارکس تا مائو و جنبش‌های ملی ـ صفحات 10 ـ 11 و 12)**

**بعد از نقل‌قول ها چنین می‌نویسد:**

**«آیا می‌توان هستری ضد استالین نداشت ولی انگاشت که اگر او زنده می بود موجوداتی مثل طالبان نیز به عنوان "جنبش آزادی‌بخش توده ای" مدنظرش می بودند؟ استالین نمی‌توانیست به "جنبش" مخلوق و چاکر امپریالیزم ارزش "ملی" و "انقلابی" قایل باشد.اگر جریانی نظیر طالبان در سال 1920 وجود می‌داشت استالین بدون تردید به آن به مثابۀ دست و دام امپریالیزم برای پیش برد پان‌اسلامیزم می‌نگریست که لنین آن را افشا نموده است.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" به ما می‌گوید استالین گفته که: «که طرح و حل مسئلۀ ملی از دید لنینیزم متفاوت از دید انترناسیونال دوم است.» در این شکی وجود ندارد. زیرا «لنینیزم این عدم توافق فاحش را آشکار ساخته و دیوار بین سیاه‌ها و سفیدها، بین اروپایی‌ها و آسیائی‌ها و بین بندگان "متمدن" و "غیر متمدن"... را فرو ریخت و به این ترتیب مسئلۀ ملی را با مسئلۀ مستعمرات وصل نمود.» (مسایل لنینیزم ـ جلد اول ـ صفحۀ 86)**

**به همین طریق باید گفت که مسئلۀ ملی در زمان لنین و استالین با مسئلۀ ملی زمان مائوتسه‌دون متفاوت است. مائوتسه‌دون جنبش‌های ملی دموکراتیک کهن را خاتمه یافته تلقی نمود، و با صراحت بیان داشت که بورژوازی در کشورهای مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی دیگر دارای خصوصیات انقلابی نیست و نمی‌تواند انقلاب بورژوا- دموکراتیک را رهبری نماید. رسالت و پیش‌برد انقلاب بورژوا- دموکراتیک به دوش پرولتاریایی انقلابی افتاده است.**

**«این حکم تاریخ است که انقلاب دموکراتیک بورژوازی بر علیه امپریالیزم و فیودالیزم، وظیفه ای است که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفاء گردد و نه بورژوازی. » (مائوتسه‌دون ـ منتخب آثار ـ جلد اول ـ صفحۀ 356 )**

**هر گاه کسی در شرایط کنونی چشم به راه انقلاب بـورژوا ـ دموکـراتیـک بـه تـیـب کـهـن باشـد و جـنـبـش‌هـای ضـد**

**امپریالیستی را از این زاویه نگاه کند به معنی آنست که برای کسب آزادی چشم امید به بورژوازی "متمدن" اشغال‌گر دوخته است.**

**هر گاه به تمام گفته‌هایی که "سازمان رهایی افغانستان" به آن استناد جسته دقت نمایید همه و همه به این منظور است که چون جنگ طالبان علیه اشغال‌گران بورژوا ـ دموکراتیک نیست نمی‌تواند عادلانه باشد. به همین دلیل هم هست که در این رابطه سوالاتی در رابطه با طالبان مطرح می‌نماید:**

**«آیا در تحریک طالبان ذره ای از این "امکان ها " وجود دارد؟**

**آیا پرولتاریای انقلابی در جهان هست که بخواهد و یا بتواند پیکارش را با طلبه کرام عجین سازد؟**

**فرضاً طالبان و سایر بنیادگرایان را "نهضت ملی" بیانگاریم، آیا جستجوی امکان‌های "انقلابـی در بـطـون"آن‌هـا و**

**امکان "سرنگونی امپریالیزم" توسط این مزدوران به قول استالین مرغ زیر پلو را به خنده نمی‌آرد؟**

**آیا می‌توان هستری ضد استالین نداشت ولی انگاشت که اگر او زنده می‌بود، موجوداتی مثل طالبان نیز به عنوان "جنبش آزادیب‌خش توده ای" مدنظرش می‌بود؟ استالین نمی‌توانست به "جنبش" مخلوق و چاکر امپریالیزم ارزش "ملی" و "انقلابی" قایل باشد. اگر جریانی نظیر طالبان در سال های 1920 وجود می‌داشت استالین بدون تردید به آن به مثابۀ دست و دام امپریالیزم برای پیش‌برد پان‌اسلامیزم می‌نگریست که لنین آن را افشا کرده است.»**

**هر نویسنده باید جرأت و شهامت آن را داشته باشد که طرف مقابلش را مشخص سازد تا هر خواننده بداند که طرف نویسنده کیست؟ ما تا حال در هیچ نوشته ای سراغ نداریم که کسی جنبش طالبان را "جنبش آزادی‌بخش ملی" و یا "انقلابی" خوانده باشد. "سازمان رهایی افغانستان" فقط برای راضی نگهداشتن اعضایش چنین مسایلی را در ذهن خود می‌پروراند و می‌نویسد. "سازمان رهایی افغانستان" باید سخنی را که از جنگ طالبان به عنوان "جنبش آزادی‌بخش ملی" یاد شده است می‌آورد تا خواننده دقیقاً صحت گفته‌های این سازمان را تائید می‌نمود. حالا این سازمان برای موجه جلوه دادن تسلیمی و انقیادپذیری اش چنین مسایلی را در ذهنش می‌پروراند و پیرامونش تبصره نموده و به تحریف سخنان رهبران بزرگ طبقۀ کارگر دست می‌زند.**

**لب‌ولباب مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" پیرامون این نکته دورمی‌زند که چون جنبش طالبان بورژوا- دموکراتیک نیست و به آن‌ها به دموکراسی اعتقادی ندارند لذا نباید جنگ شان را به عنوان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران شناخت. اگر کسی جنگ شان را به عنوان جنگ مقاومت قسمی مطرح نماید و ایشان را به عنوان دشمن غیر عمده اعلام نماید، سروصدای شان بلند می‌شود که آن‌ها قرون وسطایی اند و بدتر از بورژوازی متمدن اند. به این ترتیب به جنگ اشغال‌گران مشروعیت بخشیده و به دیگران تهمت می‌زند که جنگ طالبان را "جنبش آزادیبخش توده ای" و " انقلابی " نامیده اند.**

**طوری که قبلاً گفتیم محرک عمده و عینی این مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت مستعمراتی و دست‌نشاندگی رژیم پوشالی است. همین وضعیت باعث گردیده که احساسات استقلال طلبانۀ توده های زحمت‌کش علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را برانگیزد و آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند.**

**از این که طالبان از قبل آمادگی جنگی داشتند و نیروهای مائوئیست و نیروهای ملی ـ دموکرتیک نوین در حالت ضعف و پراکندگی به سر می‌بردند طالبان توانستند از این احساسات استقلال طلبانۀ توده‌ها استفاده نموده و آن‌ها را به میدان جنگ بکشانند. اگر در چنین حالتی استالین چه که لنین هم زنده می‌بود نمی‌توانستند روی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش پا بگذارند و حق جدا شدن کشور مستعمرۀ افغانستان را از زیر سلطۀ اشغال‌گران به رسمیت نشناسند.**

**«نفی تعیین سرنوشت یا حق جدا شدن هم ناگزیر در عمل معنایش پشتی‌بانی از امتیازات ملت حکم‌فرما است.» (مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 361(**

**امروز "سازمان رهایی افغانستان" با نفی حق تعیین سرنوشت افغانستان از زیر سلطۀ اشغالگران امپریالیست در حقیقت به دفاع از امتیازات بورژوازی امپریالیستی پرداخته است.**

**بحث "سازمان رهایی افغانستان" بدون چون و چرا مورد تایید اشغال‌گران امپریالیست قرار می‌گیرد، زیرا این بحث بدان معنی است که هرگاه کشوری از طرف امپریالیست‌ها اشغال گردید و در آن کشور در صورت ضعف حزب کمونیست و نیروهای انقلابی ملی ـ دموکراتیک نوین هر جنبشی زیر لفافۀ دین علیه اشغال‌گران امپریالیست جنگ را راه اندازی نماید، در چنان حالتی نباید حق جدایی کشور اشغال شده را از کشور اشغال‌گر مطرح نمود و این حق را به رسمیت شناخت. حق جدا شدن ملل مستعمره یا حق ملل در تعیین سر خویش ابدا به معنای این نیست که حتماً «کشور مستعمره را از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی» تبدیل کند.**

**طوری که گفته شد در شرایط کنونی فقط و فقط جنبشی که تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار داشته باشد می‌تواند که «کشور مستعمره را از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی» بدل نماید، زیرا این جنبش نه تنها برای بیرون راندن اشغال‌گران مبارزه می‌کند و خواهان یک کشور مستقل است، بلکه در پیوند با مبارزۀ مذکور در راه انقلاب بورژوا دموکراتیک نیز مبارزه می‌کند. البته این مبارزه دیگر به مقولۀ مبارزۀ بورژوا ـ دموکراتیک کهنه تعلق نداشته بلکه به مقولۀ مبارزۀ بورژوا ـ دموکراتیک نوین تعلق دارد.**

**آیا "سازمان رهایی افغانستان" این را نمی‌داند که کشورهای مستعمره عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای امپریالیزم اشغال‌گر است؟**

**در کشور اشغال شدۀ افغانستان این عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای اشغال‌گران در کجا است؟ چه نیرویی منبع عمدۀ این قوا را تشکیل می‌دهد؟ "سازمان رهایی افغانستان" اصلاً در این زمینه چیزی نمی‌گوید و آن را مسکوت می‌گذارد و وظیفۀ مبارزاتی عمده اش علیه مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان است، نه علیه اشغال‌گران. به همین اساس حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران را به رسمیت نمی‌شناسد، و قبول ندارد که مبارزۀ ملل مظلوم کشورهای مستعمره بر ضد اشغال‌گران بر مبنای حق جدایی و حق تشکیل دولت مستقل یگانه راه رسیدن به استقلال و آزادی حقیقی می‌باشد.**

**استالین می‌گوید:**

**«ز) تشکیل جبهۀ انقلابی عمومی بدون کمک مستقیم و جدی پرولتاریای ملل ظلم کننده به نهضت آزادی ملل مظلوم امپریالیزم"میهنی خود" غیر ممکن است زیرا "ملتی که ملل دیگر را تحت فشار و ظلم قرار داده ممکن نیست [خود] آزاد باشد" (انگلس)**

**ح) معنی کمک مزبور هم اینست که از شعار ـ حق داشتن هر ملت به مجزا شدن و تشکیل دولت مستقل- جداً طرف‌داری و دفاع به عمل آید و این شعار اجرا شود.**

**ط) بدون اجرای این شعار، به وجود آوردن اتحاد و معاضدت ملل برای تشکیل اقتصاد واحد جهانی که پایۀ مادی پیروزی سوسیالیزم جهانی را فراهم آورد ممکن نیست.**

**ی) این اتحاد فقط می‌تواند از روی اختیار و بر اساس اعتماد متقابل و روابط برادرانۀ ملل باشد.» (استالین ـ مسایل لنینیزم ـ جلد اول ـ صفحات 91 و 92- تأکیدات از ماست)**

**این موضوع را اصلاً "سازمان رهایی افغانستان" نه می خواهد ببیند و نه می خواهد بشنود. زیرا اگر آن را می دید، می‌فهمید که معنای کمک پرولتاریای انقلابی کشورهای اشغال‌گر به ملل مظلوم و مستعمره فقط و فقط اینست که از شعار حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل از زیر سیطرۀ امپریالیزم "میهنی خود" دفاع نماید.**

**استالین از قول لنین این مسئله را چنین بیان می‌کند:**

**«... مرکز ثقل تربیت بین‌المللی کارگران در کشورهای ظالم ناگزیر باید عبارت از ترویج آزادی کشورهای مظلوم در جداشدن و پافشاری در این زمینه باشد. بدون این کار، انترناسیونالیزم وجود ندارد. ما حق داشته و موظفیم هر سوسیال دموکرات ملت ظالم را که چنین تبلیغاتی را نمی‌کند امپریالیست و عنصر خبیث بنامیم. این تقاضا حتمی است و لو این که چنین پیش‌آمدی یعنی جدا شدن، قبل از رسیدن به سوسیالیزم، فقط در یک موارد از هزار مورد امکان پذیرو "قابل اجرا" باشد...» (مسایل لنینیزم ـ جلد اول ـ صفحۀ 95- تأکیدات از ماست)**

**لنین و استالین به درستی می‌دانستند که در کشورهای امپریالیستی کسانی یافت می‌شوند که از شوونیزم عظمت طلبانۀ "میهنی خود" دفاع می‌نمایند و به ترویج و تبلیغ آزادی کشورهای مظلوم در جدا شدن نمی‌پردازند.**

**در آن زمان لنین هر کمونیست کشورهای امپریالیستی را که شعار جدایی کشورهای مستعمره از امپریالیزم کشور خودی را نمی داد و بدین طریق علیه امپریالیزم کشور خود نمی ایستاد، امپریالیست و عنصر خبیث می‌نامید. اگر لنین و استالین زنده می‌بودند و می‌دیدند که در کشورهای ملل مظلوم و مستعمره نیز "کمونیست‌هایی" یافت می‌شوند که نه تنها برای جدا شدن کشورش از سلطۀ استعماری تبلیغ و ترویج نمی‌کنند، بلکه این جدایی را به رسمیت نمی‌شناسند، چه نامی غیراز وطن‌فروشان و خاینین ملی خبیث روی آن‌ها می‌گذاشتند؟**

**از زمان اشغال کشور و شکل‌دهی یک رژیم دست‌نشانده توسط اشغال‌گران امپریالیست در آن تا کنون، اپورتونیزم به دو شکل متجلی گردیده است. یکی با تسلیمی محض تن به انقیاد داده و به مبلغ امپریالیست‌های اشغال‌گر بدل گردیده است و دیگری با موضع‌گیری علیه اشغال با خلط نمودن تضاد عمده و اساسی و جدا نکردن تضاد عمده از غیر عمده تسلیم‌طلبی را موعظه می‌نماید. حاملین و عاملین هر دو شکل اپورتونیزم لفظاً از مارکسیزم ـ لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون صحبت می‌نمایند، اما عملا خلاف این اصول حرکت می‌کنند. ایده‌های هر دوی شان از یک چشمه آب می‌خورد و آن عبارت از تحریف مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم است، فقط با کمی تفاوت.**

**اولی ها طالبان را قرون وسطایی می‌خوانند و مبارزه علیه شان را در اولویت قرار می‌دهند و علیه اشغال‌گران اصلاً موضع ندارند. دومی‌ها گرچه طالبان را قرون وسطایی می‌خوانند و علیه اشغال‌گران هم موضع دارند، اما هر دو را به عنوان دشمن عمده قلمداد می‌کنند و این شعار را که: «امپریالیزم و ارتجاع هر دو دشمن عمدۀ مردم افغانستان اند!» را سر می‌دهند. در اصل هر دوی شان تضاد عمده را قبول ندارند و تضادها را به عمده و غیر عمده تقسیم نمی‌کنند ، در حالی که طرح تضاد عمده به عنوان تضاد رهبری کننده در هر مرحله از تکامل یک شی یا پروسۀ پیچیده یکی از خدمات بر جستۀ و یکی از تکاملات فلسفی مائوتسه دون محسوب می‌گردد.**

**هر دوی این اپورتونیزم در یک اتحاد به سر می‌برند و خود را در زیر جملات ظاهرا "مارکسیستی ـ لنینیستی- مائوتسه‌دون‌اندیشه" پنهان می‌کنند تا نسل جوان و توده‌ها را بفریبند و به تسلیم‌طلبی و انقیاد‌طلبی بکشانند. باید علیه این دو شکل اپورتونیزم مسلط بر جنبش کنونی افغانستان در کلیه عرصه‌های مبارزاتی به طور جدی مبارزه شود. خصوصیت عمدۀ هر دو اپورتونیزم اینست که هیچ گونه طرحی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ندارند. اولی ها خواهان براندازی جنگ طالبان اند و دومی ها معتقد اند که چون "ما نیروی قابل محاسبه نیستیم" منتظر می‌مانیم تا یکی از این دو جهت جنگ پیروز گردد، بعداً وارد مبارزه علیه نیروی غالب می گردیم. هر دو طرف در واقع صاف و پوست کنده برای تحکیم موقعیت اشغال‌گران امپریالیست تبلیغ می‌نمایند.**

**حزب ما معتقد است که طبق ره‌نمودهای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی منطبق با شرایط کنونی، باید با شعارهای تاکتیکی درست و اصولی مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را قاطعانه پیش برد و با برپایی چنین جنگی در قدم اول انحصار مقاومت جنگی ارتجاعی و قسمی طالبان بر میدان‌های نبرد علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و اشغالگران مرتجع داعشی را از میان برد و سپس با پیش‌برد چنین جنگی در یک مسیر طولانی و پرفرازونشیب برای رهبری عمومی جنگ مقاومت با طالبان به رقابت پرداخت.**

**برخورد مائوئیست‌ها بنا به شرایط ویژه و از روی ساخت اقتصادی- اجتماعی، تضاد عمده، مرحلۀ انقلاب و مرز‌بندی میان دشمنان عمده و غیر عمده صورت می‌گیرد.**

**تضاد عمده ـ که نقش موتور محرکۀ تکامل جامعه در یک مرحلۀ از تکامل جامعه را بر عهده دارد ـ تبارز عمدۀ تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی جامعه در مرحلۀ مشخصی از تکامل آن می‌باشد. از زمانی که افغانستان اشغال گردیده تضاد ملی مردمان افغانستان با اشغال‌گران و دست‌نشاندگان شان به تضاد عمده در جامعه بدل گردیده است. اما جای‌گزین شدن تضاد عمدۀ فعلی به جای تضاد عمدۀ قبلی- تضاد میان توده‌های مردم و فیودالیزم- به معنای از میان رفتن آن تضاد در کل نبوده و صرفاً به معنای از میان رفتن عمدگی آن تضاد در مرحلۀ مشخص کنونی جامعه است. اما موجودیت تضاد میان توده‌های مردم و فیودالیزم به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه یا یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی جامعه کماکان باقی است و عمل می‌نماید و باید کماکان به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه و پرداختن به آن به عنوان یکی از وظایف بزرگ مبارزاتی در جامعه در نظر گرفته شود.**

**در شرایط کنونی حسب دسته‌بندی تضادها جنبۀ ملی انقلاب دموکراتیک نوین(مبارزه علیه اشغال‌گران، رژیم دست نشانده و خاینین ملی) در اولویت قرار دارد و جنبۀ طبقاتی انقلاب (مبارزه علیه دشمنان داخلی) در تابعیت از آن پیش می‌رود.**

**آیا امان‌الله‌خان می‌خواست انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را به انجام رساند؟**

**"سازمان رهایی افغانستان" امان‌الله‌خان را طوری معرفی می‌نماید که جای‌گاهش نسبت به اتاترک و سون‌یاتسن رفیع تر است:**

**«9 تصادفی نیست که استالین امان‌الله را مثال می‌آورد نه اتاترک و سون‌یاتسن را. زیرا مبارزۀ امان‌الله با امپریالیزم انگلیس و نیز رفرم‌هایش در کشوری برده دار نمی‌توانست برای وی جای‌گاه رفیعتری نداشته باشد.**

**ـ با روسیۀ انقلابی مناسبات برقرار کرد و طی سفری هشت روزه موافقت‌نامه‌های دوستی و عدم مداخله را به امضا رساند؛**

**ـ بردگی را ملغی نمود؛**

**ـ مبارزان را از زندان رها و به مقامات کلیدی منصوب نمود؛**

**ـ متهم به کشتن پدر وابسته به انگلیس، فاسد و مستبد خود بود؛**

**ـ برای بنای معارف جدا از دین گام گذاشت؛**

**ـ از قدرت و صلاحیت روحانیون کاست؛...**

**آن چه امان‌الله‌خان برای تبدیل افغانستان قرون‌وسطایی به افغانستان قرن‌بیستمی در سر می‌پروراند، به استالین حق می‌داد که مبارزۀ او را "انقلابی" بخواند. بنا بر این با ملا عمر مقایسه یک تجدد طلب و ترقی‌خواه ضد امپریالیست با موجودی عصر حجری دشمن خونی ضد تمدن و فرهنگ و هرگونه آزادی منهای آزادی ستم بر زنان و آزادی سرمایه‌دار و فیودال شدن. مبارزۀ امان‌الله به استقلال افغانستان انجامید و اگر توسط انگلیس‌ها و گماشتۀ عامی رهزن شان حبیب‌الله (بچه سقو) با هم‌راهی ملایان کرایه ای ساقط نمی‌شد، امروز افغانستان در وحشت‌کدۀ خیانت و جنایت خارجی و داخلی جان نمی‌کند و از آن وقت تا کنون انقلاب بورژوا- دموکراتیک در آن نمی‌خفت...**

**باور او به سکولاریزم و مبارزه اش علیه ارتجاع مذهبی حتی در نطق هایش بازتاب می‌یافت، امان‌الله‌خان علیه اجداد طالبان در آن زمان و مالکان انگلیسی آنان کمر بسته بود. او با "طالبان" عصرش می‌جنگید و به همین اساس بود که استالین مبارزه اش را "انقلابی" نامید.» (سازمان رهایی افغانستان ـ مارکس تا مائو و جنبش های ملی ـ صفحات 13 ـ 14 و 15- تاکید روی کلمه از ماست)**

**"سازمان رهایی افغانستان" از امان الله خان شخصی ساخته است که اصلاً موجود نبود.**

**اول ـ موافقت‌نامۀ عدم مداخله که از طرف کشور شوراها با امان‌الله بسته شد، در حقیقت این موافقت‌نامۀ یک‌طرفه بود و فقط از طرف کشور شوراها تا آخر مراعات گردید. اما امان‌الله هیچ‌گاه به این موافقت‌نامه پابندی نشان نداد. چنان چه مخالفین مسلح کشور شوراها را به رهبری ابراهیم بیک به داخل افغانستان جای داد و از شورش شان علیه کشور شوراها حمایت نمود.**

**دوم ـ همین که افغانستان استقلالش را از امپریالیزم انگلیس به دست آورد، کشور شوراها به رهبری لنین فوراً آن را بر اساس حق ملل در تعیین سر نوشت خویش یعنی حق جدا شدن به رسمیت شناخت. نه این که چندین سال بنشینند و ببینند که امان‌الله چه رفرم‌های را روی دست می‌گیرد.**

**سوم ـ هیچ کس تا کنون امان‌الله و ملاعمر را با هم مقایسه نکرده چه رسد که آن‌ها را در یک ردیف قرار دهد. فقط "سازمان رهایی افغانستان" برای این که حرفی برای گفتن داشته باشد مسایلی را در ذهن خود می‌پروراند و بعد روی کاغذ می‌آورد.**

**چهارم ـ هیچ‌گاه امان الله جای‌گاه رفیع‌تری نسبت به سون‌یاتسن نداشت. مهم‌ترین کار سون‌یاتسن طرح شعار سه اصل خلق بود که امان‌الله اصلا به آن اعتقادی نداشت.**

**پنجم ـ امان‌الله خان نه می‌خواست و نه می‌توانست انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را به پایان رساند. از این که "سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید که اگر رژیم امان‌الله ساقط نمی‌شد « امروز افغانستان در وحشتکدۀ خیانت و جنایت خارجی و داخلی جان نمی‌کند و از آن وقت تا کنون انقلاب بورژوا دموکراتیک در آن نمی خفت...»، روشن می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" تفاوت میان عصر امپریالیزم و بورژوازی دوران رقابت آزاد را نمی‌داند و با بحث مائوتسه‌دون در مورد انقلاب دموکراتیک نوین مخالف است.**

**«معذالک انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین، از موقع بروز جنگ امپریالیستی جهانی اول در 1914 و تأسیس دولت سوسیالیستی بر روی یک ششم کرۀ ارض که نتیجۀ انقلاب روسیه در 1917 به شمار می‌رود، دست‌خوش تغییری شده است.**

**پیش از این وقایع، انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین به مقولۀ انقلاب جهانی بورژوا ـ دموکراتیک کهنه تعلق داشت و بخشی از انقلاب جهانی بورژوا ـ دموکراتیک کهنه بود.**

**پس از این وقایع، انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین به مقولۀ انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک نوین متعلق گردید و از نظر جبهه‌بندی در انقلاب به صورت بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی سوسیالیستی درآمد.**

**چرا؟ برای آن که جنگ امپریالیستی جهانی اول و نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند، انقلاب اکتوبر، تمام جریان تاریخ جهانی را تغییر داده و حلول عصر جدیدی را در تاریخ جهان اعلام نمود.» (مائوتسه دون ـ منتخب آثار- جلد دوم ـ صفحۀ 511 ـ 512)**

**«... اما درست به این علت است که امپریالیزم دوران احتضار خود را می‌گذراند، برای بقای خود بیش از هـر مـوقـع**

**دیگر به مستعمرات و نیمه مستعمرات وابسته است و هرگز به هیچ یک از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعۀ سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید.» (مائوتسه دون ـ منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ 529- تأکیدات از ماست)**

**دقیقاً دوران انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک کهنه در زمان امان‌الله خان به سر رسیده بود. امپریالیزم هرگز به امان‌الله**

**اجازه نمی‌داد که در افغانستان انقلاب بورژواـ دموکراتیک را به پایان برساند و دیکتاتوری بورژوایی را در افغانستان مستقر سازد.**

**"سازمان رهایی افغانستان" طوری بحث می‌نماید که گویی در خارج از زمان و مکان و خارج از هر گونه وضعیت تاریخی زنده زندگی می‌نماید.**

**مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها معتقد اند که در جوامع نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا جوامع مستعمره ـ نیمه فیودالی انقلاب دموکراتیک نوین بخشی از انقلاب سوسیالیستی است؛ زیرا در شرایط کنونی دیگر بورژوازی نمی‌خواهد علیه فیودالیزم انقلاب دموکراتیک را پیش ببرد. از زمانی که امپریالیزم پا به صحنۀ وجود گذاشت کوشش نمود فیودالیزم را با بورژوازی آشتی دهد و میان شان شراکت برقرار نماید. این وضعیت در پراتیک تثبیت گردیده است. در چنین جوامع فیودالیزم ستون فقرات امپریالیزم را می‌سازد. بدون برانداختن فیودالیزم برانداختن سلطۀ امپریالیزم غیرممکن است و برعکس. به این خاطر وظیفه و رسالت انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک به عهدۀ پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش گذاشته شده است. باید به خاطر داشت که انقلاب دموکراتیک نوین یک انقلاب بورژواـ دموکراتیک است و اگر به صورت درست و اصولی رهبری نگردد و به جلو هدایت نشود بورژوازی را تثبیت خواهد کرد. زیرا اصلاحات ارضی که در جریان انقلاب دموکراتیک نوین به وجود می آید و بعد از پیروزی انقلاب سرتاسری می‌گردد نه بورژوازی را سرنگون می‌کند و نه هم انقلاب را خود به خود به سوی سوسیالیزم هدایت می‌کند. وظیفۀ پیش‌برد و هدایت جامعۀ نوین به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش می‌باشد که باید بدون وقفه و به سرعت به طرف سوسیالیزم حرکت کند. یا به عبارت دیگر برای تحکیم دموکراسی نوین و حرکت به سوی سوسیالیزم باید همیشه و بدون وقفه با بورژوازی دست و پنجه نرم نمود.**

**امروز در جامعۀ ما انقلاب دموکراتیک نوین درۀ عمیقی میان مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها و منحرفین از مارکسیرم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم کشیده است، که هم از لحاظ تیوری و هم از لحاظ پراتیکی آن آشکار گردیده است. هستند کسانی که هنوز مبارزه علیه امپریالیزم را از دریچۀ جنبش‌های بورژوا- دموکراتیک مطرح می‌سازند. (مانند سازمان رهایی افغانستان) این ها نه به بحث‌های مائو اعتنایی می‌کنند و نه هم به صحبت‌های لنین در مورد "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش". مائوتسه‌دون می‌گوید که: «این "انقلاب جهانی" دیگر انقلاب جهانی کهنه نیست ـ دوران انقلاب جهانی بورژوایی کهنه مدت‌هاست به سررسیده، بلکه یک انقلاب جهانی نوین، انقلاب جهانی سوسیالیستی است.»(منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ 514)**

**ششم ـ امان‌الله‌خان دقیقاً ضد امپریالیزم انگلیس بود، اما ضد امپریالیزم به طور کل نبود. چنان چه بعد از استرداد استقلال افغانستان روابطش را با ایتالیا و فرانسه مستحکم نمود. و زمانی که کشور را رها نمود به دامن امپریالیزم پناه برد.آن چه که در زمان امان‌الله‌خان حاصل شد یک استقلال ناقص از استعمار انگلیس بود و نه یک استقلال حقیقی وفقط حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی مبدل کرد. این حالت نیمه مستعمراتی مبتنی بر وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی کشور به امپریالیزم جهانی و قدرت های امپریالیستی مختلف جهان بود. بعد از ختم جنگ استرداد استقلا ل سیاسی افغانستان آن عده از فیودال‌ها و روحانیون که موقعیت و رتبه اعزازی خود را از دست داده بودند به مخالفت با دولت امانی پرداختند. چون امان‌الله‌خان در ابتدای سلطنتش با نیروهای ملی دموکرات و توده های مردم تکیه داشت، این مخالفت‌ها جایی را نگرفت و مخالفین هم قدرت بیان مخالفت را نداشتند. در این زمان امان‌الله‌خان به فکر اصلاحات و ریفورم‌های داخلی افتاد. گرچه توده‌های زحمت‌کش افغانستان با تسلط فیودالیزم و هشت دهه سلطۀ امپریالیزم انگلیس با اصلاحات ناآشنا بودند از ریفورم‌های روبنایی امان‌الله به گرمی استقبال نمودند. زمانی که در درون رژیم دودستگی ایجاد شد و عناصر خاین و میهن‌فروش اطراف امان‌الله را گرفتند، روحانیون و فیودال‌ها از پایه‌های مستحکم در درون رژیم برخوردارشدند و دولت امان‌الله‌خان را به یک دولت مطلق‌العنان تبدیل نمودند. در این زمان بود که اشخاص روشن‌فکر و مشروطه‌طلب از وظایف سبک‌دوش گردیدند. در چنین شرایطی بود که انگلیس‌ها شرایط را مغتنم شمرده توسط غلامان گوش‎به‌فرمان خود زمینۀ سقوط امان‌الله‌خان را فراهم نمودند.**

**پایه‌های طبقاتی امان‌الله‌خان هیچ‌گاه به او اجازه نمی‌داد که فراتر از اصلاحات روبنایی پیش برود. این از یکسو و از سوی دیگر امپریالیزم هیچ گاه اجازه نمی‌داد که افغانستان به سمت سرمایه‌داری پیش برود و فیودالیزم را سرنگون کند. سرنگونی فیودالیزم و به پیروزی رساندن انقلاب بورژوا- دموکراتیک در توان امان الله خان نبود و نمی‌توانست چنین کاری را انجام دهد. فقط اپورتونیست‌ها می‌توانند با چنین خیال‌های خام نسل جوان را گول بزنند تا از حق جدا شدن افغانستان از سلطۀ اشغال‌گران دوری جسته و به اشغال‌گران تسلیم باشند. در عین‌حال این اپورتونیست‌ها در چنین مواردی گرایشات اشرافی منحط قبیله‌گرایانۀ خود را نیز تبارز می‌دهند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" برای این که مقاومت قسمی طالبان را در مقابل اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نامشروع جلوه دهد شخصیت انقلابی امان‌الله‌خان را از شخصیت انقلابی سون‌یاتسن بالاتر جلوه می‌دهد. در حالی که سون‌یاتسن در رأس انقلاب بورژوا دموکراتیک کهن قرار داشت. گر چه انقلابش ناقص ماند و پایان نیافت، اما آن را رهبری نمود و سه اصل خلق را در چین مطرح ساخت که هیچ یک از این‌ها در وجود امان‌الله‌خان وجود نداشت. امان‌الله‌خان فقط شخصیت ضد امپریالیزم انگلیس بود و البته تنها او نبود که این ضدیت و جنگ را علیه استعمار انگلیس پیش برد، بلکه شخصیت‌های انقلابی و مشروطه‌طلب مانند محمود طرزی و عبدالهادی داوی... دوروبرش وجود داشتند و تحت تأثیر آن‌ها توانست که تا آخر جنگ را پیش ببرد و استقلال سیاسی افغانستان را از انگلیس پس بگیرد.**

**هفتم ـ امان‌الله هیچ‌گاه نتوانست و نمی‌توانست ستم‌ بر زنان را حل کند. رفرم های روبنایی امان‌الله هم نتوانست گره این مشکل را حل نماید، زیرا از یک سو اساسات زیربنایی فیودالی دست ناخورده باقی مانده بود و از سوی دیگر ریفورم‌ها مطابق اوضاع و شرایط مشخصۀ کشور نبود، بلکه کاملاً کاپی‌برداری‌شده از کشورهای غربی بود. برای این که زنان بتوانند به حقوق حداقل بورژوایی خود برسند باید زیربنای اقتصادی فیودالی کاملاً واژگون شود.**

**استالین هیچ‌گاهی از امان‌الله به عنوان نمایندۀ بورژوازی ذکری به عمل نیاورده، بلکه آن را سلطنت طلب می‌داند. در حقیقت امر امان‌الله نمایندۀ اشرافیت سلطنت‌طلب و دارای گرایشات بورژواکمپرادوری است نه نمایندۀ بورژوازی ملی.**

**تاریخ گواه آن است که جنگ مقاومت علیه انگلیس در طی هشت دهه به عنوان جنگ مقاومت علیه استعمار انگلیس ثبت گردیده است. در این جنگ تنها امان‌الله خان ضد انگلیس نبود، بلکه اشخاص زیادی در این راه جان‌های‌شان را از دست دادند. ولی البته پیروزی این جنگ به نام امان‌الله‌خان گره خورده است. از نویسندگان مقاله سوال می‌کنیم که جنگ میوند از چه نوع جنگی است؟ آیا در رأس آن بورژوازی ملی قرار داشت؟ وزیراکبرخان کی بود؟ عبدالله‌خان اچکزی و ملا مشک عالم نمایندگان فکری و سیاسی چه کسانی بودند؟ آیا می‌توان از کنار نام ایشان گذشت و از آن‌ها بنام قهرمانان جنگ افغان ـ انگلیس یادی نکرد. ملالی، میرمن اکرم، بی‌بی‌کنجان، غازی‌ادی، میرمن اسپینه‌ادی، بی‌بی مریم، بی‌بی‌بانو، بی‌بی‌صاحبه، بخت‌نامه، مستوره، میرمن‌بیبو... چه کسانی بودند؟ آیا می‌توان از کنار نام این زنان قهرمان که در جبهه‌های جنگ پشت امپریالیزم انگلیس را به لرزه در آورد به سادگی گذشت و درکنار نام شان قهرمان و ضد اشغال ننوشت؟**

**تمام این‌ها در آن زمان چه ایدیولوژی داشتند؟ آیا می‌شود که به خاطر داشتن ایدیولوژی فیودالی از جنبۀ ضد انگلیسی آن‌ها گذشت و جنگ شان را به عنوان یک جنگ مقاومت در نظر نگرفت؟**

**"سازمان رهایی افغانستان" و موضعش در برابر مائوتسه‌دون:**

**"سازمان رهایی افغانستان" با مائوتسه‌دون از دیدگاه رویزیونیزم سه‌جهانی برخورد می نماید. این رویزیونیزم نه تنها مائوتسه‌دون را قبول ندارد، بلکه برای تبرئۀ رویزیونیست‌های آشکار هم چو لیوشائوچی به محکوم نمودن مائوتسه‌دون اقدام ورزیده اند. "برخی از مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" و "در چین چه گذشت" نمونه‌هایی از اسناد برجسته "سازمان رهایی افغانستان" در مورد ضدیتش با مائوتسه‌دون و انقلاب فرهنگی است.**

**همان طوری که "سازمان رهایی افغانستان" بعد از برش از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" با انتشار سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" به انتقاد اصولی و سازنده از "سازمان جوانان مترقی" و جنبش دموکراتیک نوین نپرداخت، بلکه با هزاران فحش و نا سزا "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین " را علم تکه پاره ای از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" خواند و به این ترتیب راه ارتداد و اکونومیزم را در پیش گرفت. این ضدیت و دشمنی با جریان دموکراتیک نوین و "سازمان جوانان مترقی" تا زمان اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیزم شوروی ادامه یافت. در سال 1359 خورشید با پذیرفتن رویزیونیزم سه‌جهانی و نشر "مشعل رهایی" برای فریب و جذب شعله یی ها بعضی انتقاداتی در "مشعل رهایی" از خود نمود، آن‌هم نه انتقاد از انحراف و ارتدادش بلکه انتقاد از این که گویا در رابطه با "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" ناآگاهانه برخورد نادرست نموده است.**

**امروز که شرایط نسبت که به شرایط دهۀ پنجاه تفاوت نموده باز هم "سازمان رهایی افغانستان" برای فریب و جذب نسل جوان دست به دامان مائوتسه‌دون انداخته، نه به خاطر این که از تجارب و تیوری‌های گران‌بهایش بیاموزد و در شرایط مشخص جامعۀ ما به کار گیرد، بلکه به خاطر کوبیدن مائوتسه‌دون و خوشنودی اشغال‌گران به تحریف مائوئیزم پرداخته و شخصیت مائوتسه دون را وارونه جلوه می‌دهد و طوری بیان می‌نماید که گویا مائوتسه‌دون با هر مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست مخالف بوده و در جهت تحکیم انقلاب بورژوا- دموکراتیک کهن گام برداشته است.**

**اینک می‌بینیم که "سازمان رهایی افغانستان" برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور و رد مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران چه استدلالاتی را سرهم‌بندی نموده است، بدون این که در بارۀ جنگ مقاومت علیه جاپان به تضاد عمده، که بحث اصلی مائوتسه دون درین زمینه را تشکیل می‌دهد، توجه نماید گفته‌هایی از مائوتسه‌دون در بارۀ جنگ را می‌آورد و سروتۀ گفته‌ها را می‌زند و مطابق ذوق و علاقۀ خود تحریف می‌نماید. به صحبت‌های "سازمان رهایی افغانستان" در این زمینه توجه نمائید.**

**«عده ای از "چپ"ها در دفاع شان از طالبان، برخورد مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین و چانکایشک در "حادثۀ سیان" را مطرح می‌سازند. اینان موقعیت خاص حزب کمونیست چین در سال 1936 و گومیندان و شخص چانکایشک را نمی‌بینند.**

**در سال 1936 که تجاوزکاران جاپان می‌خواستند از منچوریا به طرف جنوب پیش‌روی کنند، چانکایشک که مثل هر حاکم ضد ملی و خاین از کمونیست‌ها بیش‌تر می‌ترسید تا از تجاوز کاران خارجی، می خواست تا به جای جنگیدن با جاپانی ها، حزب کمونیست را نابود کند. به قول خودش اول باید به "مسایل داخلی"رسید و بعد به مسایل "خارجی". در آن موقع که جنرالان طرفدار جنگ با جاپان، چانکایشک را در "سیان" دست‌گیر و سرنوشت اش را به حزب کمونیست سپردند، حزب به جای اعدام، او را واداشت تا از جنگ علیه حزب کمونیست دست گرفته و با تجاوزکاران جاپان بجنگد. چرا؟**

**حزب با وصف داشتن ارتش، مناطق آزاد شده و وجهۀ والا بین مردم، ده‌ها هزار رزمنده اش را طی راه‌پیمایی طولانی از دست داده، بیش از 20 هزار عضو نداشت و تازه می‌خواست از راه‌پیمایی طولانی قد راست کند. "حادثۀ سیان" مساعد‌ترین موقع بود که حزب شعار مقاومت ضد جاپان و ایجاد جبهۀ متحد را وظیفۀ مقدم انگاشته، توده‌های وسیع‌تری را جلب و تحریک و چانکایشک را خنثی نماید و بدین ترتیب به بسط و تحکیم در تمام عرصه‌ها موفق گردد. در عین حال حزب کمونیست از کار بین دهقانان و آمادگی در صورت خیانت گومیندان غافل نبود... باید دانست که اگر حزب چین ارتشی جنگ‌آور و آب‌دیده نمی‌داشت، اصرار در ایجاد جبهۀ متحد نمی‌توانست برایش مطرح باشد.**

**حتی چانکایشک جلاد ده‌ها هزار کمونیست را هم نمی‌توان در ردیف ملاعمر گذاشت. ناسیونالیزم گومیندان هم تا حدی عامل هم‌سویی آن با حزب کمونیست و جنگیدن علیه جاپان بود. طالبان و سایر باندهای بنیادگرا، دشمن میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی بوده و وجود عنصر متمایل به ناسیونالیزم و دموکراسی را بین خود تحمل نمی‌توانند. در حالی که برای حزب کمونیست چین عضوگیری از درون گومیندان هم مطرح بود؛ مائوتسه دون از"رشد نیروهای چپ در درون گومیدان" و وجود شخصیت‌ها و گروه‌های بینابینی (غیر فعال یا بی‌طرف در جنگ با حزب کمونیست) در حزب و ارتش چانکایشک سخن می‌گوید. اشاره به "حادثۀ سیان" برای پشتی‌بانی از طالبان، جز سوء استفاده از تجربۀ تاریخ درخشان حزب کمونیست چین نیست. مائوتسه‌دون مبارزه برای رهایی از سلطۀ تجاوزکاران خارجی را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی ـ دلالان خارجیان ـ جدا نکرده و وظیفۀ انقلاب را سرنگونی هر دو میداند. در این جا فقط سه... [گفتۀ] او پیرامون دو وظیفۀ انفکاک ناپذیر ملی و دموکراتیک را می‌آوریم تا با مقایسۀ آن‌ها با اهداف و سیاست‌های طالبان دریابیم که مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظایف دموکراتیک و پیروزی جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی است، بی‌ارزش بوده و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می رود.**

**" از آن جا که وظیفۀ انقلاب ملی در چین اکنون در درجۀ اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفۀ انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفۀ انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند."**

**"جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه بر روی جنگ مقاومت نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بودو نه پایدار... (و) به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد."**

**"دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است؛ و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک‌دیگر اند، درست همان طور مقاومت و صلح داخلی یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک‌دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. امیدواریم که در این مرحلۀ جدید مبارزات مستقیم یا غیرمستقیم متعددی علیه جاپان داشته باشیم و مطمئنا نیز خواهیم داشت. این مبارزات جنگ مقاومت ضد جاپانی را پیش می‌راند و به مبارزه به خاطر دموکراسی کمک زیادی می‌نماید اما هسته و ماهیت انقلابی ای که تاریخ بر عهدۀ ما گذارده، مبارزه به خاطر دموکراسی است."» ("سازمان رهایی افغنستان" ـ مارکس تا مائو و جنبش های ملی ـ صفحات 15 ـ 16 ـ 17 ـ 18)**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌نویسد که «اینان واقعیت خاص حزب کمونیست چین در سال 1936 و گومیندان و شخص چانکاپشک را نمی‌بینند»**

**بعداً علت وحدت مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین با گومیندان و شخص چانکایشک را بدین گونه تشریح و توضیح می نماید:**

**1 ـ آن‌ها بیش‌تر تمایل به جنگ با حزب کمونیست داشتند تا جاپان.**

**2 ـ حزب کمونیست ارتش و مناطق آزاد شده داشت. بعد از راه‌پیمایی طولانی می‌خواست قد راست کند.**

**3 ـ از تحریک چانکایشک بکاهد.**

**4 ـ اگر حزب ارتش جنگاور و آب‌دیده نمی‌داشت جبهۀ متحد برایش مطرح نبود.**

**5 ـ ناسیونالیزم گومیندان عامل هم‌سویی با حزب کمونیست چین بود.**

**6 ـ برای حزب کمونیست چین عضوگیری از درون گومیندان مطرح بود.**

**7 ـ چانکایشک خود را "شاه انقلابی و اصلاح‌طلب" می‌خواند و بنیادگرا نبود. (پاورقی مقاله)**

**8 ـ چانکایشک را نمی‌توان در ردیف ملاعمر قرار داد.**

**9 ـ مائوتسه‌دون مبارزه علیه تجاوز کاران چاپان را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی جدا نکرده است.**

**بعد از این همه نتیجه‌گیری شان را چنین اعلام می‌نمایند:**

**«اشاره به "حادثۀ سیان" برای پشتی‌بانی از طالبان، جز سوء استفاده از یک تجربۀ تاریخ درخشان حزب کمونیست چین نیست.»**

**«... مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظیفۀ دموکراتیک و پیروزی**

**جنگ آزادی‌بخش ضدامپریالیستی است، بی‌ارزش بوده؛ و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می رود.» (تأکیدات از ماست)**

**این بحث "سازمان رهایی افغانستان" بیان‌گر آن است که هنوز پابند به مقولۀ انقلاب دموکراتیک تیپ کهن است نه نوین. در نقل‌قول فوق به خوبی دیده می‌شود که دو مرتبه کلمۀ دموکراتیک را به کار گرفته است، اما کلمۀ نوین را از پسوندش انداخته است. چرا؟ به این خاطر تا بیان نماید که جنگ طالبان «مضمون دموکراتیک جنبش ملی» را ندارد.**

**در عصر امپریالیزم هرگاه پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش جنبش‌های ضد امپریالیستی را رهبری نکند، هر جنبشی که در کشورهای مستعمره علیه امپریالیزم اشغال‌گر به وجود آید تهی از «مضمون دموکراتیک جنبش ملی» است. طوری که قبلاً گفتیم وظیفۀ به فرجام رساندن دو انقلاب وظیفۀ پرولتاریا است.**

**هیچ مائوئیستی حق ندارد که انقلاب دموکراتیک نوین را از انقلاب ملی جدا نماید. زمانی که افغانستان اشغال گردید تضاد میان اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و خاینین ملی و توده‌های زحمت‌کش افغانستان به تضاد عمده تبدیل گردید و انقلاب ملی مهم‌ترین وظیفۀ مرحلۀ کنونی مبارزاتی پرولتاریای کشور گردید. در چنین وضعیتی مبارزۀ طبقاتی باید در تابعیت از این مبارزه پیش برده شود.**

**به خوبی دیده می ‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" در ارتباط با چین خواسته همه چیز بگوید به استثنای بحث تضاد عمده.**

**چرا چانکایشک ابتدا تمایل به جنگ با حزب کمونیست چین داشت؟ علت اساسی این بود که بادارانش امپریالیزم امریکا و انگلستان ابتدا متمایل به جنگ علیه چاپان نبودند. زمانی که امپریالیزم امریکا و انگلیس متمایل به جنگ علیه جاپان شدند، گومیندان هم موضع عوض نمود. چنان‌چه در زمان اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیزم شوروی که رویزیونیست‌های سه جهانی حاکم بر چین با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست مخالف بودند، "سازمان رهایی" نیز در مخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفت. هم‌چنان زمانی که چین رویزیونیست با اشغال‌گران کنونی به رهبری امپریالیزم اشغال‌گرامریکا بر سر مسئلۀ افغانستان تبانی نمود، "سازمان رهایی" نیز از هیچ‌گونه هم‌کاری با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده دریغ ننمود: در کنفرانس خاینین ملی در بن شرکت نمود، با کرزی هم‌کاری همه جانبه نمود و کمپاین انتخاباتی برایش راه انداخت، در ترکیب رژیم دست‌نشانده سهم گرفت، در انتخابات پارلمانی و لویه جرگه های رژیم و از همه مهم‌تر در لویه جرگۀ تصویب قانون اساسی رژیم سهم گرفت. ولی اکنون که تبانی چین سوسیال امپریالیستی با امپریالیزم امریکا بر سر مسایل افغانستان تا حدی برهم خورده و به طرف برهم خوردن بیش‌تر پیش می‌رود، "سازمان رهایی" 17 سال پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش از خواب زمستانی هفده ساله بیدار شده و گویا علیه اشغال‌گران لب به سخن گشوده است، آن‌هم با تزلزل و نوسان و اگر و مگرهای بسیار که خود انعکاسی از تزلزل کنونی سوسیال امپریالیست‌های چینی درین زمینه است.**

**شماره های 2، 3، 4 و 5 در پیوند با هم قرار دارد. دقیقاً در آن زمان حزب کمونیست چین مناطق آزاد شده و ارتش جنگاور داشت و می خواست از جنگ داخلی جلوگیری نماید و از تحریکات گومیندان علیه حزب کمونیست چین بکاهد. اما عامل عمدۀ طرح جبهۀ متحد ملی تنها ناسیونالیزم گومیندان نبود مسئلۀ تضاد عمده علیه اشغال‌گران جاپان بود. چنان‌چه سرسختان ضد کمونیست در چین، چنین تمایلی نداشتند، اما از اتحاد با حزب کمونیست چین سر باز نزدند. مائوتسه‌دون به صورت درست و همه جانبه توانست از دیدگاه فلسفی و به کار گرفتن تضاد عمده حتی دشمنان سرسخت حزب کمونیست را به اتحاد با حزب کمونیست بکشاند. او از بر خورد دوگانۀ این نیروهای متزلزل استفاده نموده و سیاسیت دوگانۀ حزب کمونیست چین در قبال گومیندان و مشخصاً سرسختان ضد کمونیست را مطرح نموده و به کار گرفت. این سیاست درست و اصولی بود که حزب کمونیست چین را موفق به بسیج و تسلیح همگانی توده‌های زحمتکش نمود و به سمت پیروزی ره‌نمون ساخت.**

**«در مبارزه با سرسختان ضد کمونیست، بهره برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکایک دشمنان، حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن.» (مائوتسه دون ـ منتخب آثار جلد دوم ـ صفحه 667)**

**«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه را به کاربرد؛ متحد شدن به آن‌ها تا آن‌جا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می‌ورزند. نظر به این که مقاومت آن‌ها در برابر ژاپن دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن‌ها تا آن‌جا که علیه ژاپن مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند.( مثلاً آن‌گاه که با تجاوزکاران جاپانی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خاینان به ملت به مبارزۀ جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزۀ آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، به طوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دو جنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی هم‌کاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار جاپان از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مائوتسه دون- منتخب آثار- جلد دوم- صفحات 667 – 668)**

**این بحث مائوتسه‌دون از تحلیل هوایی به دست نیامده بل‌که ابتدا بر مبنای تضادها و تعیین تضاد عمده به دست آمده است. مائوتسه‌دون به خوبی درک نموده بوده که در هر چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارد و هیمشه بر مبنای اصول عمده فکر می‌کرد و همیش تأکیدش به همه کمونیست‌ها این بود که تصامیم شان را بر مبنای اصول عمده بگیرند، زیرا هر پروسه حاوی تضادهای گوناگون اند که یکی از این تضادها عمده و بقیه غیر عمده و تابع می باشد، زمانی که تضاد عمده تعیین گردید شما به آسانی می‌توانید بقیه مسایل را حل نمائید. به این گفته‌های مائوتسه‌دون توجه نمایید:**

**«در هر چيز اصول عمده و غيرعمده وجود دارند و همه اصول غيرعمده بايد تابع اصول عمده باشند. هم‌وطنان ما باید به هرچيز در پرتو اصول عمده با دقت بينديشند، فقط در چنين حالتي آن‌ها خواهند توانست به افكار و اعمال خود سمت‌گيري صحيح بدهند. امروز هر آن كس كه در خود صداقت به وحدت نمي‌يابد، بايد وجدان خود را در آرامش شب بيازمايد و احساس شرم‌ساري كند، حتي اگر ديگران وي را ملامت نكرده باشند.» (منتخب آثار- جلد دوم – صفحۀ 24)**

**«... در مطالعۀ يك پروسۀ مركب كه حاوي دو يا چند تضاد است، بايد نهايت سعي براي دريافتن تضاد عمده شود. به مجردي كه تضاد عمده معين شد كليه مسايل را مي‌توان به آساني حل كرد.»**

**«... نمي توان نسـبت به همه تضادهاي يك پروسـه برخورد يكسـان داشـت، بلكه بايد ميـان تضاد عمـده و تضــادهـاي غيرعمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعي براي يافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحۀ 504)**

**«دیالکتیک به معنی بررسی گرایش عمده و موضوعات فرعی، بررسی باطن و تبارزات بیرونی است. در میان تضادها، تضاد عمده و تضادهای درجه دوم وجود دارند. در گذشته خطاهای نظیر پیشروی ماجراجویانه بروز یافت، زیرا ما تضادهای عمده و جوهر را درک نکرده بودیم و می‌کوشیدیم تضادهای درجه دوم را به عنوان تضاد عمده حل کنیم و نیز بدان دلیل که ما موضوعات کناری را به عنوان گرایش عمده در نظر می‌گرفتیم و جوهر را درک نمی‌کردیم.» (مائوتسه دون ـ نمونه هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) 1959ـ صفحۀ 2)**

**زمانی که مائوتسه‌دون می‌گوید که «دیالکتیک به معنی بررسی گرایش عمده و موضوعات فرعی، بررسی باطن و تبارزات بیرونی است.» دقیقاً متوجه می‌شویم که "سازمان رهایی افغانستان" اصلاً به دیالکتیک اعتقادی ندارد. اگر اعتقادی به دیالکتیک می‌داشت جنگ کنونی افغانستان را از این زاویه بررسی می‌نمود و هیچ‌گاه به تحریف مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم نمی‌پرداخت.**

**چه بخواهی و چه نخواهی واقعیت‌های عینی و تضادهای عینی واقعی شما را به تمایز قایل شدن میان دشمن عمده و دشمنان غیر عمده وادار می سازد. هرگاه نخواهید میان این تضادها تمایز قایل شوید، به این معنی است که یا برای شما اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده با طالبان از هم فرق ندارند، و یا این‌که به نظر شما طالبان بدتر از اشغال‌گران به شمار می‌روند. در صورت اول بحث کاملاً تسلیم‌طلبانه است که در آخرین تحلیل به نفع اشغال‌گران و رژیم پوشالی است. و در صورت دوم تسلیم‌شدن محض و انقیادطلبی به شمار رفته و جای گرفتن در صف خاینین ملی است.**

**در اساس‌نامۀ حزب ما سه مسئله به طور واضح و روشن مطرح گردیده است:**

**اول ـ در شرایط فعلی، وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی، مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده است.**

**دوم ـ سایر وظایف و مسئولیت‌های بزرگ انقلابی به موجودیت، بزرگی و اهمیت شان ادامه می‌دهند.**

**سوم ـ پیش‌برد سایر وظایف و مسئولیت‌های بزرگ انقلابی در تابعیت از پیش‌برد وظیفۀ عمده صورت می‌گیرد.**

**به خوبی می‌توان مشاهده نمود که مشکل اساسی "سازمان رهایی افغانستان" عدم قبول تضاد عمده است. به همین علت است که طالبان را بدتر از اشغال‌گران قلمداد می‌کند و در سرتاسر مقاله شان نه نامی از تضاد عمده گرفته شده و نه هم نامی از اشغال افغانستان و اشغال‌گران گرفته اند. از متن مقالۀ شان به خوبی می‌توان فهمید که اشغال کشور مورد تائید شان می‌باشد. اگر علیه اشغال کشور موضع بگیرند، ناگزیر اند که در قدم اول علیه گذشته ننگین و خیانت‌آمیز شان یعنی اشتراک در جرگۀ خاینین ملی در بن خط بطلان بکشند و آن عمل را به عنوان یک خیانت ملی مورد انتقاد قرار دهند و ثانیاً طالبان را دشمن غیرعمده دانسته و مبارزات شان علیه آن‌ها را به عنوان مبارزه علیه دشمن غیرعمده پیش ببرند. این کار دقیقاً برای شان سخت خواهد بود، به خصوص انتقاد از اشتراک شان در جرگۀ خاینین ملی در بن، به عنوان یک خیانت ملی. بر این اساس "سازمان رهایی افغانستان" از خیر مسئله گذشته و برای مستور نگهداشتن گذشته و تسلیمی شان به تحریف آثار رهبران بزرگ انقلابی پرولتاریا پرداخته اند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشاندۀ شان، ده‌ها و صدها جزوه از مقالۀ مائوتسه دون "دربارۀ سیاست" را چاپ و بین روشن‌فکران و به خصوص اعضایش توزیع می‌نمود تا اعمال تسلیم‌طلبانه‌اش را در قبال احزاب جهادی از دید مائوتسه‌دون توجیه نماید. همان طوری که فعلاً می‌خواهند اعمال تسلیم طلبانه اش را زیر نام مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون با تحریف آشکار آثار شان موجه جلوه دهد.**

**لب‌ولباب مطالب بیان شده توسط "سازمان رهایی افغانستان" نشان می‌دهد که نویسنده و یا نویسندگان "مقاله" وضعیت اشغال‌گران و خاینین ملی و طالبان را صرفاً از زاویۀ تضاد اساسی مدنظر دارند. بناءً آن‌ها تفاوت میان تضاد عمده و تضاد اساسی و هم چنین تضاد عمده و تضاد بزرگ را یا درک نکرده اند و یا این که عمداً می‌خواهند از آن چشم‌پوشی نمایند. بدین لحاظ است که تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به عنوان تضاد عمده و تضاد با طالبان را به عنوان تضاد غیر عمده قبول ندارند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" به خوبی می‌داند که اگر تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به پذیرد ناچار باید اذعان نماید که تضاد با طالبان تضاد غیر عمده است. برای این که بر این مطلب روپوش بگذارد خود را این طرف و آن طرف می‌زند و دست به دامان مارکس تا مائو می‌اندازد و با سفطه‌گویی می‌خواهد بگوید که تضاد با طالبان از عمدگی برخورداراست.**

**این گونه تحلیل و ارزیابی از شرایط کنونی کشور، علی‌الرغم ظاهر "چپ" آن در واقع تسلیم‌شدن به اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ شان می‌باشد. این تسلیم شدن به خصوص مادامی به صورت واضح و روشن بیان می‌گردد که می‌بینیم در کل متن "مقاله" سازمان مذکور بیش از حد نسبت به طالبان نفرت و انزجار نشان می‌دهد، اما در قبال اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هیچ گونه نفرت و انزجاری نشان نمی‌دهد. "مقاله" طالبان را "دشمن میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی" می‌خواند. اما سرتاسر "مقاله" به خوبی بیان‌گر آن است که ذره ای از میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی در وجود خود "سازمان رهایی" دیده نمی شود. اگر چنین می‌بود حد اقل همان‌قدر که نفرت و انزجار علیه طالبان نشان می‌دهد، علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هم نشان می‌داد. اما برعکس نه تنها هیچ‌گونه نفرت و انزجاری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نشان نداده است، بلکه حتی نامی هم از اشغال کشور و اشغال‌گران نبرده است.**

**این جا به خوبی مشاهده می‌شود که نویسنده و یا نویسندگان "مقاله" عمدا می‌خواهند از روی مرحلۀ فعلی پرش نمایند، یعنی مسایلی را چون تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و هم چنین تضاد غیرعمده و دشمنان غیرعمده را اصلاً در نظر نگیرند. به همین خاطر است که در سراسر مقالۀ شان یک بار هم از تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی نامی نگرفته اند.**

**حزب ما نمی‌تواند از روی مرحلۀ فعلی پرش نماید. اساس‌نامۀ حزب ما به خوبی استقامت استراتیژیک مان را در رابطه با کل پروسۀ انقلاب دموکراتیک نوین و استراتیژی مبارزاتی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) بیان نموده است.**

**طرح تضاد عمده به عنوان تضاد رهبری کنندۀ هر مرحله از تکامل یک شی یا پروسۀ پیچیده یکی از خدمات مائوتسه‌دون است. هرگاه کسی این تضاد را قبول نداشته باشد به رویزیونیزم گرویده است. چنان‌چه امروز تضاد عمده را نه "سوسیالیست‌های کارگری" قبول دارند، نه تروتسکیست‌ها و نه رویزیونیست‌های پست مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم آواکیانی و نه هم دنباله‌روان ایرانی شان. طوری که از بحث "مقاله" مشخص می‌شود "سازمان رهایی افغانستان" هم این تضاد را قبول ندارد. به همین علت است که این سازمان در مرحلۀ فعلی افغانستان تضاد عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را مشخص نمی‌سازد.**

**به عقید‌ حزب ما و هر حزب مائوئیست در شرایط کنونی افغانستان طالبان را نمی‌توان با وجود تمام ارتجاعیت و عقب‌ماندگی‌ای که دارد، دشمن عمده حساب کرد، بلکه دشمن غیرعمده محسوب می‌گردد و مبارزه علیه شان در تابعیت و پیوند با تضاد عمده پیش برده می‌شود. البته چنان‌چه زمانی که حالت اشغال در کشور وجود نداشته باشد، وضعیت فرق می‌نماید و صف‌بندی نیروها نیز فرق خواهد کرد.**

**«وقتی جبهۀ ضد فاشیزم علیه قدرت‌های محور مطرح شد، قدرت‌های امپریالیستی ضدفاشیست در صف دشمنان غیرعمده قرار گرفتند و جبهۀ فاشیزم یک‌جا با آن‌ها به وجود آمد.» (مائوتسه دون)**

**"سازمان رهایی افغانستان" به ما "اندرز" می‌دهد که مائوتسه‌دون مبارزه علیه تجاوزکاران جاپانی را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی جدا نکرده است. دقیقاً همین طور بود، اما مائوتسه‌دون ابتدا خط مرز میان دشمن‌عمده و غیرعمده کشید و و در آن شرایط دشمنان داخلی را به عنوان دشمن‌عمده قلم‌داد ننمود و این مبارزه را در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران جاپانی پیش برد. هر مائوئیستی باید مبارزه علیه دشمن‌غیرعمده را در تابعیت از مبارزه علیه دشمن‌عمده پیش ببرد. هرگاه کسی به چنین مبارزه‌ای اعتقاد نداشته باشد فقط می‌تواند یک رویزیونیست باشد. به این گفته‌های مائوتسه‌دون توجه نمایید:**

**«این مجلس تنها یک هدف دارد؛ برافگندن امپریالیزم جاپان و ساختمان یک چین دموکراتیک نوین یا به عبارت دیگر ساختمان چین بر اساس سه اصل انقلابی خلق. در چین کنونی هدف دیگری غیر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا که دشمنان عمدۀ ما فاشیست‌های جاپانی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان داخلی.» (منتخب اثار- جلد سوم- صفحۀ 41- تأکید از ماست)**

**در جنگ مقاومت ضد جاپاني همه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. اين اصلي است تخطي ناپذير. از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضدژاپني قرارگيرد، نه اين كه با آن در تضاد افتد.» (تأکید از ماست)**

**«از زمانی که جاپان مسلحانه به چین حمله کرده است، امپریالیزم جاپان و تمام خاینین به ملت و مرتجعینی که با جاپانی‌ها هم‌داستانی می‌کنند و علناً تسلیم شده اند و یا خود را برای تسلیم‌شدن حاضر می‌کنند، دشمنان اصلی انقلاب چین هستند.» (مائوتسه‌دون ـ منتخب آثار- جلد دوم ـ صفحۀ 465 ـ 466)**

**اگر واقعاً گوش "سازمان رهایی افغانستان" شنوا باشد باید بی‌درنگ از تسلیمی در قبال اشغال‌گران برش نماید. طبق دسته‌بندی مائوتسه‌دون از زمان اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا تمام خاینین به ملت (تمام کسانی که در جرگۀ خاینین ملی در بن شرکت نموده بودند)، تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان دشمنان اصلی انقلاب افغانستان می باشند. بهتر است که "سازمان رهایی افغانستان" جای‌گاهش را درک نموده و خود این جای‌گاه را تعیین نماید.**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید:**

**«... مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظیفۀ دموکراتیک و پیروزی جنگ آزادی‌بخش ضدامپریالیستی است، بی‌ارزش بوده؛ و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" در تمام متن مقالۀ خود فقط و فقط همین جا از امپریالیزم امریکا نام گرفته آن‌هم نه به عنوان اشغال‌گر. این به چه معنی است؟ در بالا مفصلاً در این مورد صحبت نمودیم و ضرورت به تذکار ندارد. هر خواننده به خوبی ماهیت باطنی این سازمان را از متن مقاله اش در می‌یابد.**

**باید از "سازمان رهایی افغانستان" سوال نمود که کدام یک از دشمنان عمده و کدام یک غیرعمده است. هدف این سازمان از وظیفۀ دموکراتیک و جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی همان مقولۀ کهنه است. در غیر آن باید صحبت این طور صورت می‌گرفت: باید مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را پیش برد و با برپایی و پیش‌برد چنین جنگی، به مثابۀ شکل مشخص کنونی جنگ خلق، وظایف ملی و دموکراتیک انقلاب دموکراتیک نوین در کشور را به پیش هدایت نمود. سوال اینجاست که اگر کسی در صف اشغال‌گران بایستد و تن به تسلیمی دهد، اشغال کشور و تضاد علیه اشغال‌گران را به عنوان تضاد عمده قبول نداشته باشد و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی اش علیه این دشمن عمده را به پیش نبرد و در تابعیت از این مبارزه علیه دشمنان غیرعمده به مبارزه نپردازد چنین اشخاصی را چه می‌توان نامید؟ آیا می‌توان غیر از خاین ملی نام دیگری بر آن‌ها گذاشت؟**

**حالا سه گفتۀ مائوتسه‌دون را که "سازمان رهایی افغانستان" در آخر مقاله اش نقل کرده، یکایک بررسی می‌نماییم و تحریف آشکار "سازمان رهایی افغانستان" را نشان می‌دهیم.**

**«از آن‌جا که وظیفۀ انقلاب ملی در چین اکنون در درجۀ اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیف‌ انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفۀ انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند.»**

**هدف "سازمان رهایی افغانستان" از نقل گفتۀ فوق اینست که چون طالبان نمی‌توانند انقلاب دموکراتیک را در پیوند با انقلاب ملی حل نمایند لذا مقاومت شان قابل تائید نیست و هر کسی که جنگ شان را به عنوان مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست تائید نماید «ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود»**

**گرچه این سازمان هدف اصلی مائوتسه‌دون را درک می‌کند اما نمی‌خواهد واقعیت را بیان کند. واقعیت این است که پیشبرد وظایف هر دو انقلاب فقط و فقط بر عهدۀ پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش می‌باشد. غیر از این نیرو هیچ نیرویی قادر به پیش‌برد چنین انقلابی نیست. اما این بدان معنا نیست که هرگاه پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش ضعیف باشد و نتواند علی‌العجاله به جنگ مقاومت دست بزند، هر مقاومت جنگی ضد اشغال‌گران امپریالیست غیرعادلانه و نامشروع خواهد بود، زیرا که این بهانه ای خواهد بود در خدمت تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال دشن عمده.**

**مائوتسه‌دون این مقاله را در سال 1939 نوشته است یعنی چند سال بعد از آغاز جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران جاپانی. این مقاله وظایف انقلاب چین را مشخص ساخت.**

**زمانی که این سازمان گفتۀ مائوتسه‌دون را از آثارش گرفته حتماً پاراگراف‌های بالاتر آن را نیز مطالعه نموده است ولی چون مطابق ذوقش نبوده از آن‌ها صرف‌نظر نموده تا حرفی به گفتن داشته باشد. در این جا مکلفیم تا گفتۀ مائوتسه‌دون را به طور کامل ذکر کنیم تا خواننده به خوبی ماهیت تحریف کنندۀ "سازمان رهایی افغانستان" را بداند.**

**«اگر دشمنان اصلی انقلاب چین در مرحلۀ کنونی امپریالیزم و طبقۀ مالکان ارضی فیودال می‌باشند، در آن صورت وظایف انقلاب چین در این مرحله چه خواهد بود؟**

**مسلم است که وظایف اصلی انقلاب کوبیدن این دو دشمن است. به عبارت دیگر، از یک طرف باید انقلاب ملی را اجرا کرد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم امپریالیزم خارجی است و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد که هدف آن بر انداختن ظلم و ستم مالکان ارضی فیودالی در داخل کشور است، ولی وظیفۀ مهم‌تر همانا انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیزم است.**

**این دو وظیفۀ بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون برانداختن سلطۀ امپریالیزم نمی‌توان سلطۀ طبقۀ مالکان ارضی فیودالی را از بین برد، زیرا امپریالیزم پشتی‌بان اصلی آن می‌باشد. از طرف دیگر اگر به دهقانان در سرنگون کردن طبقۀ مالکان ارضی فیودالی کمک نشود تشکیل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت برانداختن سلطۀ امپریالیزم غیرممکن خواهد بود، زیرا طبقۀ مالکان ارضی فیودالی پایۀ اجتماعی عمدۀ سلطۀ امپریالیزم در چین است و دهقانان نیروی عمدۀ انقلاب چین هستند.**

**بدین ترتیب این دو وظیفۀ اصلی یعنی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک از هم فرق می‌کنند و در عین‌حال مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهند.**

**از آن‌جا که وظیفۀ انقلاب ملی در چین اکنون در درجۀ اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفۀ انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفۀ انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند.» (تاکیدات از ماست)**

**تا قسمتی که تأکید آخری است "سازمان رهایی افغانستان" آنرا از قلم انداخته است، به خصوص آنجایی که مائوتسه‌دون می‌گوید که: «وظیفۀ مهم‌تر همانا انقلاب ملی است.» این مسئله مطابق به ذوق و علاقۀ "سازمان رهایی" نیست. در اینجا مشخص است که از نظر مائوتسه‌دون انقلاب علیه امپریالیزم اشغال‌گر جاپان عمده است و انقلاب دموکراتیک در درجۀ دوم اهمیت قرار دارد و در پیوند با آن اجرا می‌شود. مائوتسه‌دون دشمنان را به عمده و غیرعمده تقسیم نموده و مبارزۀ طبقاتی (انقلاب دموکراتیک) را تابع مصالح مقاومت ضد اشغالگران جاپانی در نظر می‌گیرد و دشمنان داخلی را در صف دشمنان غیرعمده قرار می‌دهد: «دشمنان عمدۀ ما فاشیست‌های جاپانی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان داخلی.»**

**«در جنگ مقاومت ضد ژاپني همه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر ژاپن گردد. اين اصلي است تخطي ناپذيـر.**

**از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضد جاپاني قرار گيرد، نه اين كه با آن در تضاد افتد.»**

**هر کسی که این دیدگاه فلسفی مائوتسه‌دون را در نظر نگیرد و یک دندنه به مبارزه علیه دشمن غیرعمده اهمیت درجه اول قایل باشد، دقیقاً برای تحکیم منافع اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌کوشـد و تـمـام تـبـلـیـغ و تـرویـجـش در**

**راستای تحکیم این منافع سیر می‌کند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" هیچ‌گاه اشاره ای به این ندارد که راه حل اساسی برای بیرون رفت از این معضل چیست؟ فقط از تمام بحث‌هایش این نتیجه گرفته می‌شود که یگانه راه حل اساسی برای بیرون رفت از این وضعیت همانا مبارزه علیه بنیاد گرایی است!**

**چیزی که "سازمان رهایی افغانستان" را به این نابسامانی‌ها انداخته همانا بی‌برنامگی، تسلیمی و انقیادپذیری‌اش در قبال اشغال‌گران امپریالیست می‌باشد. این وضعیت به سازمان مذکور اجازه نمی‌دهد تا به تحلیل عینی و واقعی جامعۀ افغانستان بپردازند، دشمنان عمده و غیرعمده را از هم تفیک نماید و بر این اساس وظایف انقلاب، خصلت و دور نمای انقلاب و نیروهای محرکۀ انقلاب را در مرحلۀ انقلاب ملی- انقلاب دموکراتیک نوین تشخیص نماید. با تشخیص مسایل فوق‌الذکر است که می‌توان تدارک برای برپایی و پیش‌برد چنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به مرحلۀ اجرا در آورد.**

**قبلاً تشریح نمودیم که جامعۀ افغانستان یک جامعۀ مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است. بناءً اقتصاد و سیاست مسلط بر این کشور عبارتست از سیاست و اقتصاد مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فئودالی و فرهنگ مسلط در این جامعه، که انعکاسی از اقتصاد و سیاست مسلط می‌باشد، نیز فرهنگ مستعمراتی ـ نیمه مستعمراتی ـ نیمه فیودالی می‌باشد.**

**انقلاب افغانستان باید دقیقاً تمام این زیربنا و روبنا را دگرگون نموده و اقتصاد، سیاست و فرهنگ نوین را جای‌گزین آن نماید و هر چه سریع‌تر به سمت سوسیالیزم حرکت نماید؛ زیرا انقلاب چنین جوامعی از دو مرحلۀ انقلاب دموکراتیک نوین (انقلاب ملی- دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی باید عبور نماید.**

**ما فعلاً در مرحله ای از انقلاب ملی- دموکراتیک نوین قرار داریم که وظیفۀ ملی انقلاب نسبت به وظیفۀ دموکراتیک انقلاب از عمدگی برخوردار است و ما باید در راه تدارک، برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی برای اخراج قهری اشغال‌گران و سرنگونی رژیم پوشالی و تأمین استقلال افغانستان و آزادی ملی مردمان افغانستان در مسیر استقرار جامعۀ دموکراتیک نوین بکوشیم. این بدان معنا است که ما در حال حاضر وظایف دموکراتیک انقلاب را در پیوند و در تابعیت از وظایف ملی انقلاب ملی پیش می‌بریم.**

**اینک در گفتۀ دوم مائوتسه‌دون می‌بینیم که چه قسمت هایی از گفتۀهایش مطابق ذوق و علاقه "سازمان رهایی افغانستان" نبوده و آنرا از قلم انداخته است:**

**«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه [صرفاً] روی جنگ مقاومت [و] نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار... [و] به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد.»**

**البته به خوبی می‌توان در نقل مطلب فوق‌الذکر هدف "سازمان رهایی" را یافت. اصل هدف نه مقاومت است و نه وحدت بلکه گویا ترقی را در نظر دارد، تا طوری وانمود کند که طالبان مترقی نیست و به این ترتیب مبارزه اش را علیه طالبان به عنوان دشمن عمده موجه جلوه دهد. جای این جملۀ مائوتسه‌دون «بدون برنامۀ وحدت و ترقی، جنگ مقاومت دیر یا زود» سه نقطه و (و) زاید را گذاشته است. مائوتسه‌دون جنگ مقاومت را بدون وحدت ناپایدار می‌داند و شکست و یا تسلیم‌طلبی اش را پیش‌بینی می‌نماید.**

**حالا گفتۀ مکمل مائوتسه دون را نقل می‌کنیم:**

**«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه بر روی جنگ مقاومت، نه بر روی وحدت و ترقی، گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار. بدون برنامۀ وحدت و ترقی جنگ مقاومت دیر یا زود به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد. ما کمونیست‌ها برآنیم که این سه اصل باید مجموعۀ واحدی را تشکیل دهد. به خاطر جنگ مقاومت باید علیه تسلیم‌طلبی و علیه پیمان خاینانۀ وان‌جین‌وی، علیه حکومت پوشالی وی و علیه تمام خاینین به ملت و تسلیم‌طلبانی که خود را در جبهۀ ضد جاپانی پنهان ساخته اند، مبارزه کرد.»**

**قسمت‌هایی که روی آن تأکید گردیده، توسط "سازمان رهایی افغانستان" از قلم انداخته شده است؛ زیرا این بحث آخری در واقع خود شان را هدف قرار داده است.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان اشغال کشور به خاطر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، جرگۀخائنین ملی در بن (که سازمان رهایی جزئی از آن بود) و فیصله‌های خاینانه‌اش، علیه رژیم پوشالی، علیه تسلیم‌طلبان و تسلیم‌شدگانی که در زیر چتر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا مخفی گردیده به طور جدی مبارزات خود را طبق اصول مائوئیستی به پیش برده و می‌برد. ما به خوبی می‌دانیم که مبارزه با رژیم پوشالی و خاینین ملی جزء لاینفک مبارزه با اشغال‌گران امپریالیست است. به همین ترتیب حزب مبارزات خویش را به نحو احسن با طالبان به عنوان دشمن غیرعمده پیش برده و پیش می‌برد.**

**اولین نیروی انحرافی در افغانستان که زیر نام مارکسیزم ـ لنینیزم به تحریف مارکسیزم ـ لنینیزم پرداخت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود که با پیروی از رویزیونیزم شوروی به درهم‌اندیشی سیاسی و فریب نسل جوان و طبقۀ کارگر پرداخت.**

**دومین نیروی انحرافی در افغانستان که به تحریف مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم دست زد و به رویزیونیزم سه جهانی روی آورد "سازمان رهایی افغانستان" می‌باشد. این سازمان از زمان انشعاب از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" "چپ" و راست به مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون چپسپیده و با تحریف شان می‌خواهد گاهی اکونومیزم و گاهی رویزیونیزم خود را بپوشاند و گاهی هم تسلیمی و انقیاد‌پذیری اش را موجه جلوه دهد.**

**این هم نقل مطلب سوم از مائوتسه‌دون توسط "سازمان رهایی افغانستان"**

**«دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است؛ و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک‌دیگر اند، درست همان‌طور مقاومت و صلح داخلی یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک‌دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. امیدواریم که در این مرحلۀ جدید مبارزات مستقیم یا غیر مستقیم متعددی علیه جاپان داشته باشیم و مطمناً نیز خواهیم داشت. این مبارزات جنگ مقاومت ضد جاپانی را پیش می‌رانند و به مبارزه به خاطر دموکراسی کمک زیادی می‌نماید، اما هسته و ماهیت انقلابی ای که تاریخ برعهده ما گذارده، مبارزه به خاطر دموکراسی است.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌خواهد حرفش را این طور بیان نماید که چون طالبان هیچ‌گاه حاضر به رعایت دموکراسی نیستند وغیر از خود نیروی دیگری را با حفظ هویت سیاسی و تشکیلاتی اش به رسمیت نمی شناسد، لذا جنگ آن‌ها علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی جنگ مقاومت به حساب نمی‎آید.**

**از این استدلال این نتیجه به دست می‌آید که گویا چون چانکایشک تمام اصول دموکراتیک را رعایت می‌نمود و نیروهای کمونیست را در کنار خود می‌پذیرفت، مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین با او طرح اتحاد را ریختند. اما طوری که قبلاً هم بیان نمودیم چنین نبوده است. طوری که خود این سازمان هم معترف است چانکایشک قاتل هزاران و ده هزار کمونیست و رزمندۀ انقلابی در چین بود و بر هیچ اصولی پابندی نداشت. چنان‌چه در زمان جبهۀ متحد ملی چندین مرتبه بالای کمونیست‌ها حمله ورگردید و صدها کمونیست را به قتل رساند. اما زمانی که بعضی از اعضای حزب می‌خواستند تا به نبرد علیه چانکایشک بپردازند، مائوتسه‌دون با صراحت بیان نمود:**

**«"بر یک یا چند نکته حمله‌ور شوید، تا می‌توانید اغراق کنید و از بقیه غفلت کنید." این شیوه متافیزیکی است که از شرایط واقعی جدا شده است. این روشی است که مورد استفادۀ راست‌روان بورژوا بود.» (مائوتسه دون ـ نمونه هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) 1359 ـ صفحۀ 23)**

**«به طور خلاصه نباید به همه طرف ضربه زنیم، ضربه زدن به همه طرف و ایجاد تشنج سراسری امری نامطلوب است. ما به هیچ‌وجه نباید دشمنان زیادی برای خود درست کنیم، باید در بخش‌های امتیازاتی بدهیم و تشنج را تقلیل بخشیم و حملات خود را در یک جهت متمرکز سازیم.» (مائوتسه‌دون ـ مجموع آثار (پیام ها، اعلامیه ها و سخن‌رانی ها) ـ جلد دوم ـ صفحۀ 38 ـ سخن‌رانی در سومین نشست وسیع هفتمین دورۀ کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست چین ـ 6**

**جون 1950 ـ مصحح ـ عزیزالله علیزاده)**

**اینک گفتۀ مائوتسه‌دون را در این جا مکمل نقل می‌کنیم تا خواننده دقیقاً به اهداف نویسندۀ مقاله پی‌ببرد. مائوتسه‌دون در این باره می‌نویسد:**

**«همه می‌دانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر جاپان لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر جاپان ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر ژاپن است. در مرحلۀ پیشین کلیه فعالیت‌های ضد جاپانی مستقیم و یا غیرمستقیم (از جنبش 9 دسامبر تا سومین پلینوم کمیتۀ اجرائی مرکزی گومیندان) حول مبارزه به خاطر صلح داخلی می‌چرخید، مسئلۀ صلح داخلی حلقۀ مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد جاپانی طی مرحلۀ پیشین بود.**

**در مرحلۀ جدید نیز به همین ترتیب دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک‌دیگراند، درست همان طوری که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک‌دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید.» (جلد اول – آثار منتخب مائو -صفحۀ 440- تأکیدات همه جا از ما است)**

**پاراگراف اول گفتۀ مائوتسه‌دون که مربوط به صلح داخلی است توسط "سازمان رهایی افغانستان "از قلم انداخته شده است؛ در حالی که بدون صلح داخلی شما نمی‌توانید دموکراسی را به مرحلۀ اجرا بگذارید.**

**مائوتسه‌دون مسئلۀ صلح داخلی و دموکراسی را در دو مرحله بررسی می‌کند: در مرحلۀ اول تلاش برای صلح داخلی را مطرح می‌نماید و بعد از این که صلح داخلی برپا گردید مبارزه به خاطر ایجاد دموکراسی در مقاومت ضد جاپان را. خوب دقت کنید که نویسندۀ مقاله، مرحلۀ اول مبارزه به خاطر صلح داخلی را کاملاً از قلم انداخته است. تأکید مائوتسه‌دون اینست که: «مسئلۀ صلح داخلی حلقۀ مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد جاپانی در مرحلۀ پیشین بود.»**

**"سازمان رهایی" نه تنها به این نکته توجه نکرده، بلکه از این گفتۀ مائوتسه‌دون که: «همه می‌دانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر جاپان لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر جاپان ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر ژاپن است.» نیز چشم‌پوشی نموده است.**

**به همین ترتیب زمانی که چانکایشک با حزب کمونیست چین جبهۀ متحد ملی را ساخت از سیاست‌های گذشتۀ خود به طور کامل دست بر نداشت، زیرا تا مدت مدیدی این جبهه دارای یک برنامۀ سیاسی که بتواند به تحکم حزب گومیندان و شخص چانکایشک خاتمه دهد نبود. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تلاش نمود تا این سیاست تحکم‌آمیز گومیندان را از طریق یک برنامۀ سیاسی تغییر دهد. بعد از پذیرفته شدن برنامۀ سیاسی جبهه توسط چانکایشک سیاست گومیندان نسبت به حزب کمونیست چین تا حدودی تغییر نمود. بعد از تغییر این سیاست و ایجاد صلح داخلی بود که مائوتسه‌دون مرحلۀ دموکراسی در مقاومت ضد جاپانی را مطرح نمود. بعد از ایجاد جبهۀ متحد ملی، مائوتسه‌دون گفت:**

**«جبهۀ متحد ضد جاپانی کنونی هنوز تا امروز دارای برنامۀ سیاسی که از طرف هر دو حزب به رسمیت شناخته شده**

**و رسماً انتشار یافته باشد، برنامه ای که جانشین سیاست تحکم گومیندان گردد، نیست. اکنون نیز طرز رفتار گومیندان با توده‌های خلق همان است که در طی ده سال اخیر بود؛ از دستگاه دولتی، از سیستم ارتش و از سیاست نسبت به توده‌های خلق گرفته تا سیاست‌ها در زمینه های امور مالی، اقتصادی و آموزشی و پرورشی وغیره به طور کل به‌هیچوجه تغییری در شیوه‌ها داده نشده است، همان شیوه‌هایی که طی ده سال اخیر به کار می‌رفت، به کار می‌رود.**

**تغییراتی روی‌داده و تغییرات مهمی هم روی‌داده است ـ قطع جنگ داخلی و اتحاد برای مقاومت ضد جاپانی. قطع جنگ داخلی میان دو حزب و آغاز جنگ مقاومت ضد جاپانی در سراسر کشور تغییر بسیار بزرگی است که پس از حادثۀ سیان در اوضاع سیاسی چین روی داده است. ولی هنوز شیوه‌های فوق‌الذکر تغییر نیافته و در نتیجه میان آن چه بدون تغییر مانده و آن چه تغییر پذیرفته عدم هم‌آهنگی به وجود امده است.» (منتحب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ52 ـ تأکیدات از ماست.)**

**این گفتۀ مائوتسه‌دون به وضوح بیان‌گر آن است که مائوتسه‌دون ابتدا برای صلح داخلی تلاش نموده و سپس برای دموکراسی. چنان‌چه زمانی که چانکایشک جنگ داخلی را خاتمه داد و به مـقـاومـت عـلـیـه جاپـان روی آورده اسـت،**

**مائوتسه‌دون از قطع جنگ داخلی و مقاومت سرتاسری علیه جاپان به عنوان تغییر مهم و بسیار بزرگ یاد می‌کند.**

**لذا شرط اتحاد در مقابل اشغال‌گران و خاینین ملی، از لحاظ اصول مائوئیستی دو مرحله را در بر می‌گیرد: در مرحلۀ اول مائوئیست‌ها باید برای صلح داخلی مبارزه کنند. زمانی که این شرایط به وجود آمد دموکراسی برای مقاومت در برابر اشغال‌گران عنصراصلی محسوب می‌شود که باید انقلابیون مائوئیست جداً بر آن پافشاری نمایند.**

**حزب ما اعتقاد دارد در شرایط کنونی که نیروهای انقلابی کمونیست ضعیف اند، مسئلۀ صلح داخلی «‌حلقه مرکزی و عنصر اصلی» جنبش مقاومت ضد اشغال‌گران و خاینین ملی را تشکیل می‌دهد. در چنین شرایطی نباید به هر سو ضربه زد بلکه باید وظایف مبارزاتی عمده در قبال دشمنان عمده را جداً در نظر گرفت و از انتاگونیستی ساختن تضاد با دشمنان غیرعمده جداً اجتناب نمود.**

**در شرایط اشغال کشور هیچ‌گاهی شعار جنگ داخلی از طرف حزب ما طرح نخواهد شد و حزب مسئولیت این بارگران تاریخی را بر عهده نخواهد گرفت. چنان‌چه ما در هر شرایطی از طرف طالبان و یا کدام گروه دیگر مقاومت کننده مورد حمله قرار گیریم از خود دفاع خواهیم نمود، ما این وضعیت را در هر مورد در نظر خواهیم داشت. ما تا آنجایی که نیروهای مقاومت کننده علیه اشغال‌گران برزمند، کوشش می‌کنیم که با آن‌ها صلح داخلی را ایجاد نماییم و هر زمانی که بخواهند با اشغال‌گران متحد شوند و یا این که علیه ما لجاجت بورزند علیه شان مبارزه می‌نمائیم. در شرایط دشوار کنونی شعار مبارزه به تنهائی و یا هم‌سویی به تنهایی، شعار پوچ و بی‌معنی است.**

**تا زمانی که صلح داخلی میان نیروهای مقاومت کننده ایجاد نگردد، صحبت از مبارزه برای ایجاد دموکراسی حرف بی‌معناست. زیرا در مرحلۀ اول صلح داخلی«حلقۀ مرکزی و عنصر اصلی» مقاومت علیه اشغال‌گران و خاینین ملی است و در مرحلۀ دوم «دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد کند.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" در واقع معتقد است که جنگ مقاومت بدون صلح داخلی می‌تواند به دموکراسی دسترسی پیدا نماید. به عقیدۀ نویسندۀ مقاله، تا زمانی که در جنگ مقاومت نتوانیم به دموکراسی دست‌رسی پیدا کنیم شرکت در جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران بی‌معنی است! چنان‌چه این سؤالات را مطرح نموده اند که آیا طالبان به دموکراسی اعتقاد دارند؟ آیا نیروهای انقلابی و ملی را در جنگ مقاومت می‌پذیرند؟ بعد از این به این نتیجه می‌رسند که چون طالبان دموکراسی را نمی‌پذیرند لذا شرکت در جنگ مقاومت امکان پذیر نیست و ضرور هم نمی‌باشد.**

**در اینجا دو مسئله مطرح می‌شود: یکی آن که منتظر بمانیم تا طالبان این شرایط را بپذیرند و آن‌گاه وارد کارزار میدان مقاومت شویم. دوم این که منتظر بمانیم تا اینکه طالبان از مقاومت دست بکشند و یا اینکه تارومار گـردنـد تـا**

**شرایط مساعد برای ما مهیا شود. در پیش گرفتن این دو انتخاب به معنی تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی است.**

**مائوتسه دون تا زمان شکست کامل امپریالیزم جاپان هیچ‌گاه از جنگ داخلی علیه نیروهای مقاومت کننده و حتی سرسختان ضد کمونیست حمایت نکرد و همیشه شعار صلح داخلی را مطرح می‌نمود. درین دوره مائوتسه‌دون تأکید می‌نمود که:**

**«اول – اصل دفاع از خود: تا دیگران به ما حمله نکنند، ما به دیگران حمله نمی‌کنیم، چنان‌چه دیگران به ما حمله کنند، ما مسلماً به آن‌ها پاسخ خواهیم داد، این به آن معنی است که به هیچ‌وجه نباید بدون دلیل در حمله پیش قدم شد، اما در عین‌حال هیچ ضربه‌ای را نباید بدون جواب گذاشت، اینست خصلت دفاعی مبارزۀ ما.» (منتخب آثار - جلد دوم صفحۀ 641)**

**اینست اصول مائوئیستی که باید همه‌وقت، همیشه و در همه‌جا در جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران در نظر داشت. مائوتسه‌دون حتی در مورد مبارزه با سرسختان ضد کمونیست معتقد است که:**

**«دوم – اصل پیروزی: یا نباید نبرد کرد یا اگر نبرد کردیم، باید پیروز شویم. در هیچ حالی نباید ناسنجیده، بدون تدارک و بدون اطمینان به پیروزی به نبرد رفت. ما باید بتوانیم از تضادها میان سرسختان استفاده کنیم. ما باید در درجۀ اول مرتجع‌ترین آن‌ها را بکوبیم نه همۀ آن‌ها را باهم، اینست خصلت محدودیت نبرد ما با دشمن [غیر عمده].**

**سوم - اصل متارکه در دورۀ معین: وقتی که تعرض سرسختان درهم شکسته شده است و هنوز به تعرض جدید مبادرت نجسته اند، ما باید به موقع متوقف شویم و به آن نبرد مشخص خاتمه دهیم. دورۀ متعاقب این توقف برای هر دوطرف دورۀ متارکه است. در این دوره ما باید به ابتکار خود با سرسختان در بارۀ اتحاد وارد مذاکره شویم و اگر بپذیرند با آن‌ها قرار داد صلح منعقد کنیم. به هیچ‌وجه نباید بی‌انتها نبرد کرد، هر روز و هر ساعت نبرد کرد، نباید به سرگیچه از پیروزی دچارشد. اینست خصلت مؤقتی هر یک از نبردهای ما. فقط آن‌گاه که سرسختان تعرض خود را از سر بگیرند ما دوباره به آن‌ها با نبرد پاسخ خواهیم گفت. این سه اصل را می‌توان به عبارت دیگر در سه کلمه بیان کرد: "حق داشتن"، ‌"سود جستن" و"اندازه نگه‌داشتن". ما با مبارزۀ سرسخت که بر این اصول سه گانۀ "حق داشتن"، "سودجستن" و "اندازه نگه‌داشتن" متکی باشد خواهیم توانست نیروهای مترقی را گسترش دهیم، نیروهای بینابینی راجلب کنیم و سرسختان را منفرد سازیم تا آن که سرسختان جرأت نکنند سبک‌سرانه با حمله به ما، به سازش با دشمن [عمده] و برانگیختن جنگ بزرگ داخلی دست‌زنند. در آن صورت امکان خواهیم یافت تحول مساعدی در اوضاع ایجاد کنیم.» (منتخب آثار - جلد دوم – صفحۀ 641 و 642- تأکیدات در همه جا ازما است)**

**سرسختان ضد کمونیست که مائوتسه‌دون از آن‌ها نام می‌برد به هیچ اصولی پابندی نداشتند، چنانچه مائوتسه در مورد آن‌ها می‌گوید:**

**«بسیاری از سرسختان مکتب خاص سرسختی را گذرانده اند. آن‌ها امروز سرسخت اند و فردا و حتی پس فردا هم سرسخت خواهند ماند."سرسخت" کیست؟ سرسخت کسی است که متحجر شده است، گرفتار جمود است، نه امروز و نه فردا و نه پس فردا قادر به پیش‌رفت نیست. این گونه اشخاص را سرسختان می‌نامند. واداشتن این گونه اشخاص به این که به فرمان ما گوش فرا دهند کار آسانی نیست.» (منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ 618)**

**با آن‌ هم مائوتسه دون به نیروهای انقلابی و ارتش هوش‌دار می‌دهد، زمانی که تهاجم سرسختان را درهم‌شکستید باید متوقف شوید، «و اگر بپذیرند» کوشش نمایید تا با ایشان قرار داد صلح را به امضاء برسانید. چیزی که اصلاً مورد قبول "سازمان رهایی افغانستان" نیست. این سازمان در شرایط کنونی خواهان آنست که تمام نیروها با طالبان وارد مبارزۀ جدی و حتی در لحظۀ مشخص وارد جنگ گردند. این همان چیزی است که اشغال‌گران طراحی و سازمان‌دهی خواهند کرد.**

**حزب کمونیست (مائوئیست)افغانستان هوادار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به معنای کامل آنست، جـنـگـی کـه**

**تمام نیروهای زحمت‌کش در آن بسیج شده باشد، یعنی جنگ مقاومت همگانی. طوری که قبلاً هم گفتیم چنین جنگی جنگ توده‌ها است و قادر به تأمین دفاع از میهن است. در عین‌حال در قدم اول ما شعار صلح داخلی را مطرح خواهیم نمود نه جنگ داخلی را. ما نه تنها شعار جنگ داخلی را طرح نخواهیم کرد، بلکه تا حد توان از طریق صلح داخلی از جنگ داخلی جلوگیری خواهیم نمود؛ زیرا از جنگ داخلی فقط اشغال‌گران بهره خواهند گرفت.**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید که چیانکایشک را نمی‌توان در ردیف ملا عمر قرار داد.**

**دقیقاً همین‌طور است. ما نه تنها چیانکایشیک را با ملاعمر مقایسه نخواهیم کرد، بلکه ملا عمر را با تسلیم‌طلبان شعله‌یی هم مقایسه نخواهیم نمود. هرگاه کسی بخواهد که ملاعمر را با تسلیمی‌ها مقایسه نماید بزرگ‌ترین ستم بر ملاعمر نموده است. زیرا ملاعمر روحیۀ ضد اشغال داشت و تن به تسلیمی و انقیادطلبی در قبال اشغالگران امریکایی و متحدینش نداد و در صف خاینین‌ملی نایستاد. حزب ما به خوبی این تفاوت‌ها را درک می‌کند.**

**21 سرطان 1397 خورشیدی**